

العهد

انكاد يفرها يندكم ام جعلوا الله شركاء خلقوا انما كانوا شاكسين نيكان برای خدا بشان را که میافرند تکلیف مانند  
 امر بپنداری قسماً له الخاق کین مثابه شد افزید عالبه برایشان و ندانستند که افزید کار خدا کدامت قریند شرکاء کدام حاصل  
 مضمی انشا ایضا شکرانی نکند برای خدا که مثل او افزیند با شکر و اعیناً میا اوید هر یک مشبث و بجهت تکریم که ایضا شکرانی  
 چنانکه خدا بیامیزد بر مستحق عیان باشد بجای اولی که انشا افزید شکرانی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدا قادرند چنان  
 انکه قادر باشند بر آنچه خالق او بران قادر است قل الله خالق کل شیء کوا بچید که خدا بیامیزد هر چیزی را از اسما و زمین و جوات  
 و حادان و ستاخلو از جوهر عن شریک ندارد در افزید اینها تا شریک باشد برشند و هو الواحد القهار و اوست الودد  
 یکانه غالب بر همه چیزها بکد از ان بیامثل میکند برحق و باطل بقول انزل من السماء ماء ففرشناخا یا او ابیرا از جانب نهان  
 ابی رفاکتا و دیه بقدر هاس و ان شده و دخاها از ان ابی با اندازه خو مضمی فراد کچمفد از خود و بزرگی دستکی و فراخی  
 برایشان با اندازه که خدا بیامیزد که ان سوکند زبان نکند فاقمل السئل بکد را با یس بر داشت بزبان و ان که بلند گو  
 بزبان بر او از غایت شوق و جوشش و ما یوفدون و بعضی از آنچه در کوه داده میافزید علیته فی النار بران در اتشی هو  
 میکند ان در فلان کچود و نغز و مسنی اصن و غیره اینغاء حلیته او متاع برای طلبی بر این برای وانی و اولان عاده از اولان و بعضی  
 از آنچه بر این غیا مژدیله فلان از یک منله که میافزید که در ایست کذلک ضرب الله الحق و الباطل میضانه که  
 کرده شده مثل منبرند خدا حق و باطل را تشبیه کرده سخن حق را عاده و بیان با بی کججه منافع خلق از اسما و زاید با بفرید که برای بیامینه  
 مختلفه جحا الی باشد قول باطل را در وقت وقوع سر عذوال بکنیکه بروا ب بردن باز باشد چنانکه منبر باید که قیاما الزید من اقاتک و  
 اب خبثت بر الایض مزقید هب جضاء کین و دد در حاکم مظهر ح و ساطط باشد و اما ما تنفع الناس و اما انی صوبه و یسند  
 مردمان را جواب میافزید که حاکم جض فیمکت فی الارضین بلان در زمین نایدان منفع شوند کذلک ضرب الله الامثال  
 همچنین که ذکر کرده شده بر بنده شما مثلها از برای عقل و تامل در ان مختصر سخن انشا هل باطل اگر چه بسیار باشد مانند کف و دغاها و کف  
 فلنات در چون جوشید دانند کما جوش و نجر شکی که مانند فصره با چرخه مضمی که کردند و اهل حق اگر چه اندک باشند مانند کما مکث  
 طویل نماید نیز مانع رسانند للذین استجابوا لله و الیوم الحسنى را انانرا که اجابت نمودند نیز در کار خود را مقبوله نیکوست بر  
 والذین لم یتجیبوا له و انانکه اجابت نکردند کوان که ما فی الارض جمیعاً او باشد برایشان اینه بر زمین است همه  
 ان از خود و جنس امت و صنایع و منله معه و مانند اینها با او باشد مضمی انقدر که خود و امتش دنیا است و انشا کشته در نظر  
 کافران باشد در روز قیامت لا فئدوا به ضارید فدانند ترا بعضی خواصند که خود را با جمله با خود از عذاب برهند اما کسی از ایشان  
 وان مذابا قبول نکند اولئک لهم سوء العقبه انکر هر امتی است بد کتا بعضی سخنی است احسن ایشا اقول کشته در  
 ایشانرا میزند و ما و هم جهنم او ناس الها در روز قیامت صا در روز باشد بدعایت و ذخ غل استغفروا و غیره بر زمین  
 امینا مومنا و کافران میفرماید که اقل بغانها انزل لیک من ربک الحقی انان بر کینک میندان آنچه در فرشتانند جو  
 توازیر در کار خود در شکر استنکن هو اعلی من کینت کتا ابینا باشد بدک انکاتان کند در عدم تدا و پیشتر انانها  
 یتذکرا و لو الالیه جاز نیست که پندید بر پیشتر و بعد خداوند عظمها باشد از عمارت و هم و شبهه کذلک من یوفور  
 بعهد الله ناکه و فاینکند بیبمانند که در روز قیامت انند و لا یغضون المیتاق و نیشکنند ان بمانر یعنی نقص جوانی  
 نمیکند که عقول ایشان را در لاکر و از اعان بر رویت و عذابت صبر عزت و باعه که خدا نوقدر کاب خواز ایشا و اومه نقصان بر  
 کنند والذین یصلون ما امر الله به و انانکه صیبونند با آنچه نکرده است خدا بان ان یوصل لک بینه و نند با ارسوله  
 رجم و اولاد و ابنا شجیع انیا کب از امر اطوف الله حقوق الناس و یخشون و هم و میبرینند از روی دکار خود و مخافون  
 سوء العقبه و خود دارند از سختی حسابی غرض خود میکنند با انانکه عاقله است انانکه والذین صبروا و انانکه صبر کردند  
 مکاره نفس و مخالفت هوا اینها ابتغاء و جبهه در تمام جوشید برای صا و در کار خود بر با و منعه و اقاموا الصلاه و بیاد  
 نماز مفرضند و آنفقوا انما و زقنا هم و نفع کردند بعضی از آنچه بدیشان بودیم بغی حقه و لجبازان خارج کردند سزا و  
 علائیه یتها هم کینک من و المال نیست و اشکا را مانند شخصی که مشهور باشد بالودیدرون بر الحسنة السیئة و در روز قیامت  
 بنکونی بدی را یعنی در عوض بدی بنکونی که بدی و اولئک هم عقی الدار انکرده که بد صنفه موصوفند برایشان است بر انانکه  
 نیکودان سزا یعنی جای عمل را در عاقله و در عاقله در هیچ است جحانات عدن پوستها با انانکه همیشه در ان باشند بد خلقونها  
 و من صلح الی انیک و ان نیست کمانیکه شایستگان باشند با ما و طاعت من انانهم و از وجه و در انانهم انیدان ایشا  
 و زنان ایشا و در انان ایشا طبی صلح ای ایشا با انانکه صلح شوند و الالیکه بد خلون علمهم من کل باب ان شکران  
 در انید بد شکر از هر در از مناد انان کویند سلام علیکم بها صبرتم سلا می از انانکه شما با ادب است به جبر کردند  
 شکرنا بود بر ضرر در دنیا و ضرر در دشت برین صفی است از حضا چنانچه در انجا آمد که خضر رسالت با دل را کشته چنان که خضر



التردد

کردیدگان آن **لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا** آنرا که اگر خواهد خدا همه را هدایت نماید نزد ما نزد ایشان از معنی اول اینه نصیر  
اینو جاست اما ایند نشدند و مناسا از ایمان آورد معانی از جمله علم ایشان باینکه اگر خدا خواهد همه را هدایت نماید و خداوند  
تکلیف است از آنچه را از آن فرمود و **لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا صَدِّقِينَ مَا صَنَعُوا** همیشه تا آنکه کافر شدند در صدق  
بسیب آنچه کردند و گفتند و **عَتَا** در غم مصیبتی کوبند و بلندی تیغ برکنند از لحاظ و نقل و استرو غاشر او **وَحُلُّ قَرِيْبٍ مِّنْ دَارِهِمْ**  
بافر دانی نو که بیگم بود صغیر که از سراسر ایشان یعنی موضع حدیثه مراد کفارند که در شامت کذب بیلا با و هتد اگر کفار میشدند  
سراسر ای محضت بیحوالی ایشان از احوال و مواسی ایشان را غامض کردند یا فایده تحمل راجع باشد معنی ایشان را بگوید از خای که با این  
بند نزدیک سراسر ایشان و ایشان از آن خاصت فرستادند که مبارکشان با ایشان برسد پس که بلا بد ایشان خواهد رسید حتی باقی وعده  
الله تا وقتیکه نیاید و عد خدا که **وَوَسَّيْنَا فِيمَا نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ غَيْرِ مَنجَلٍ بَدِيعًا رَّبُّكَ عَلِيمٌ خَفِيٌّ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ** آنچه که  
در کلام او پس چه خلیف حضرت مینماید که **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ قَبْلِكَ وَبَدَأْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَبْلِ نَبِيِّنَا**  
چنانکه ایشان میکنند **فَأَمَلْنَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا فِي سَمْعِهِمْ** و این را که در اینند یعنی بگذاریم ایشان را در لحاظ شاید که منتهی  
شوند **ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ بِأَنفُسِهِمْ يَوْمَ هَمَّ بِطَمْرُودٍ** و آنکار که گفت **كَانَ عَقْلًا** پس چگونه باشد عقوبت من ایشان را پس سخن  
برسیل **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِ يَخْرُجُ السَّيْفُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ** و اینست که در اینند یعنی بگذاریم ایشان را در لحاظ شاید که منتهی  
با کس که چنین نباشد یعنی خدا که در اینند و سازند کارمند است بر اینست که عاجز صغیر تا توانست یعنی **وَجَعَلُوا آلَهُ**  
**شُرَكَاءَ وَوَمِمَّنْ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِمْ يَوْمَ هَمَّ بِطَمْرُودٍ** نام هتد و صفت کنندین شرک را با شما و  
لایق ایشان بود که استحقاق شرکت و اهلیت عبادان را در اینند **وَإِنَّمَا كُنْتُمْ كَفَّارًا تَارِكِينَ مَوَاقِعَ الْمَسْجِدِ وَرِجَالَهُمْ يُعْرَفُونَ**  
حکم از معنی عبودیت پس بیان خود را بضمایر که در اینند **وَإِنَّمَا كُنْتُمْ كَفَّارًا تَارِكِينَ مَوَاقِعَ الْمَسْجِدِ وَرِجَالَهُمْ يُعْرَفُونَ**  
**يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكُمْ كُفْرَكُمْ إِذْ يُؤْتَى السَّيْفُ بِأَنفُسِكُمْ فَإَنْتُمْ كَافِرُونَ** و اینست که در اینند **وَإِنَّمَا كُنْتُمْ كَفَّارًا تَارِكِينَ**  
مواضع المسجد و رجالهم يعرفون و اینست که در اینند **وَإِنَّمَا كُنْتُمْ كَفَّارًا تَارِكِينَ مَوَاقِعَ الْمَسْجِدِ وَرِجَالَهُمْ يُعْرَفُونَ**  
الامر پس چگونه از ایشان **بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ** یا نام مینهند تا از ظاهر سخن یعنی محمدا نام هر دو سخن اعصابند  
معنی چون نام نهادن ذنبی کا فوریل **وَيَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكُمْ كُفْرَكُمْ إِذْ يُؤْتَى السَّيْفُ بِأَنفُسِكُمْ فَإَنْتُمْ كَافِرُونَ**  
مگر و کید ایشان را که آنرا استننا لایمیل و کاذب است **وَإِنَّمَا كُنْتُمْ كَفَّارًا تَارِكِينَ مَوَاقِعَ الْمَسْجِدِ وَرِجَالَهُمْ يُعْرَفُونَ**  
ایشان را از داشتن **عَنِ السَّبِيلِ** از راه راست **وَمَن يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ** و هر که در گذارد او را خدا یعنی تو فو هتد  
از او برد و بجهت **عَمَّا أَفْتَنَاهُ** من هتد پس نیت او را نامیند و توقع دهند در هتدیت که **هُم عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**  
مگر از آنست عذاب روزندگان دنیا بقتل و استر خط و سایر عصا و **عَذَابٌ آخِرٌ أَسْقَى** و هر این عذاب است و سخت است  
در شوارت ایشان **وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِن رَّحْمَةٍ** و اینست که در اینند **وَإِنَّمَا كُنْتُمْ كَفَّارًا تَارِكِينَ مَوَاقِعَ الْمَسْجِدِ وَرِجَالَهُمْ يُعْرَفُونَ**  
و عید که در عید مینماید **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ** صفت هتد و عید داو شد اند هر یک از آن تجری من  
**تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** میزد و نیوسند در رضایان با آن در مساکن ایشان جوینا **أَكَلُوا فِيهَا** میوان همیشه باشد هر که منقطع نکرد  
بجلا فی موهاد دنیا و طلبها و سایر آن نیز وال پذیر شود چنانکه سایر دنیا نیز میشود **تِلْكَ عَقَبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا** اینست  
موصوف مال رجال و متها کاران است که برهنه کردند **عَقَبَى الْكَافِرِينَ** النار و عاقبت تمام کافران است و زحمت و لذت  
**أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** و اینانکه عطا کرده ایم ایشان را کتاب را در مؤمنان که کتابند جو عبدالله بر سلام و اخبار از هتد و هتد است از  
نصای **يَصْرُحُونَ** بما **أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ** غامد میشود یا نیز فرستاده میشود **تَوَافُرًا** و من **الْآخِرُ** از لشکرها که در صلا  
یعوا هتد جو حقی بر لحظت اتباع او از هتد و نصفا من **يُنْكِرُ بَعْضُهُمْ أَمْرًا** که بعضی از آنکه مخالف شرعی است  
**قُلْ إِنَّمَا أَمْرٌ بِيَدِي** بگویم در ایشان که خبر نیست من ما مورد شده ام **أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ** بآنکه خدایم پرستم بیا آنکه لا اشرک  
بیه و نیارم شرک بچنانکه شما آوردید از غیر **مِيسِرَ إِلَهُكُمْ** و اینست که در اینند **وَأُولَئِكَ مَأْتَبُونَ**  
اوست با زکشتن و کذبت چنانکه فرستادیم کتابها را از پیشین سابق **أَنْزَلْنَا هَذَا كِتَابًا** و اینست که در اینند  
مردان یابد **وَحُكْمٌ** و مطلق و باطل **عَرِيسًا** بلفظ عرب نا ایشان را هم و حفظان ایشان باشد **وَلَسَّ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ**  
و اگر برسیل فرض مناصبت کنی از زو هتد که اکثر که ترابا ای خود دعوی میکنند با از زو هتد که ترابا دعوی میکنند  
**عَدِمَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ** از پس آنکه آمد تو از دانش یعنی بطران کیش ایشان و نسخ حکم قبله **هُوَ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن**  
**وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ** نباشد **عَرِيسًا** بلفظ عرب نا ایشان را هم و حفظان ایشان باشد **وَلَسَّ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ**  
زشت مگر در حضرت را و میکنند هم از این **مَرْدَمًا** مگر کجاست **مَضْرُوبٌ** از روح و متراج باز نامر مشعرا اگر بغير بودی هر چه  
امر بوقت او را از اشغال بهم توان باز داشتی **أَيُّكُمْ** و **لَقَدْ آتَيْنَاكَ آيَاتٍ مِّن قَبْلِكَ** و هر این فرستادیم بچند بار  
پیش از تو **وَجَعَلْنَا لَهُمْ** از و جا و دادیم ایشان را از زیاد **وَدَّرِيَّةٌ** و فرزدان مانند و چنانکه سليمان فرزند دشت

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالنَّبَاتِ إِذْ هُمْ كَذِبَةٌ إِلَّا بِالِإِذْنِ مِنَ اللَّهِ  
مَكْرُوهًا إِنَّهُ كَانَ مُنْكَرًا لِلْعَالَمِينَ  
اورد مگر که خدا خواهد لکل اجل کتاب و در حق حکمت که نوشتند بر بندگان بحسب ما اشاءت بحسب حکمت  
اینکه میخواهد یعنی خواهد انداختن سخن از او بپند و عند ام الکتاب اثبات میکند آنچه مصلحت در آن میباشد نزد او است  
اصل کتاب که لوح محفوظ است هیچ چیز نیست که در آن نوشته است و این کتاب است که حق تعالی لوح محفوظ را از یک دست خداوند  
در آرزوی آن پانصد ساله داشت هر روز هفتصد مرتبه با نظر در آن لوح میکند آنچه خواهد جو کند آنچه خواهد بگرداند  
مصلحت اشخاص مثل آنکه خواهند دعا کنند یا قصد بد میدانند یا دعا می کنند هر روز در آن بگرداند بعد از آن بر سبیل هدایت بفرماید که و لَمْ يَأْتِ  
بِرَبِّكَ بَعْضَ الَّذِي دَاكِرْنَا بِمِثْلِهِ نُوْرًا بِرِسَالِهِمْ حِكْمًا نَزَّاهًا مِنْ عِنْدِهِمْ وَعِنْدَ ذَاكِرْنَا كَمَا نَزَّلْنَا مِنْ عِنْدِنا مِنْ قَبْلِهِ وَنُورًا  
تَوْقِيْتًا يَا بِنْتِنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ مِنْ مَصْلِحَتِنا بِرَبِّنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ مِنْ مَصْلِحَتِنا بِرَبِّنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ مِنْ مَصْلِحَتِنا بِرَبِّنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ  
پیغام و تبلیغ احکام و این و عَلِيْمًا الْحَسْبُ وَبِرَبِّنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ مِنْ مَصْلِحَتِنا بِرَبِّنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ مِنْ مَصْلِحَتِنا بِرَبِّنا اِيْمَانًا تَرْتَابِيْنَ  
اغراض مکن از تبلیغ و تبلیغ استیعجال غذا بایشان مکن که البته ایشان را بجز او سزاوارتر است و اینها در زمان تو با بعد از تو بعد از آن نیست  
کرده میباشد که او که بر و انا تاقی الا ارض ابانی بنسبنا مثل مکرم و نماندند که ما نیز یعنی فرما ما میباشیم زمین که از آن تقصیرها  
من اطرافها میباشیم پاره پاره از کارها آن یعنی از تصرف ایشان بجز ما میگردیم و مجوزة لضعفنا انما نرد میاوریم و الله یحکم و  
خدا حکم میکند بنسبنا از میانها که او را در میان اهل اسلام لا معقب حکم در حالتیکه هیچ در کننده نیست حکم او را و هو  
سیرج الحسب و او است و در حینا یعنی نزد حکما که در ایشان از در آخرت نقل است که قصاص زمین و خدای آن بمرکب عالم باشد که عالم  
بخیر باشد و مسلمانی که از این هیچ نرسیده نارد و زمانه بعد از آن در سلبه حضرت رسالت یافته فرماید که و قد مکروا الذین من  
قبلهم و بدستینکه مگر کردند بعد از آن که پیش از آن زمان تو بودند قل لله المکر و جمیعاً پس از خدا بر است که هر چه میفرماید او است  
جای مگر ایشان هر که ایشان را در کند یعلم ما تکون کل نفس من الله من حیة میبکد هر نفس از جزو بشر و جزای او اما ما پیشا  
و سیعلم الکفار و ردود باشند که در آن از آن بود و بنسبتان که فرمای قیامه از آن یک ربع من عقبی الدار و مگر که باشد  
عاقبت باشند در آن ای و یقول الذین کفروا و منکونان انما ناکریدنا کاند با هو تو که محمد است مرسلگ نیستی فرشتا  
از نزد خدا نبوت و دعوتی که کفی بالله شهیداً بنی و بدینکم بگو خدا بیجا کافر نیست پس بدید که او میامین و میباشما با نکه من  
پیغمبر اویم بشما چنانچه او را میفرماید بر دست برای تصدیق من و من عند علم الکتاب کسیکه نزد او نکند اب علم یعنی لوح محفوظ  
که جبرئیل از لوح فرامیگیرد با علم قرآن و در زاد المسیر و در کرم من عند علم الکتاب علی بن ابی طالب علیه السلام ابو سعید خدری روایت کرده  
که از حضرت رسول الله می پرسیدم که در من عند علم الکتاب چه کسی است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب است ابو معاویة که یکی از فضلا اهل دیار  
است از اعمش روایت کرده و او را ابوصالح که مراد از من عند علم الکتاب علی بن ابی طالب است و اگر او عالم بود بر علم نفس و اوایل و نسخ و منسوخ و حرام و حلال  
و تعلیمی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت نقل کرده که در من عند علم الکتاب علی بن ابی طالب است عبد الله بن عباس که او عند الله  
است و دست مبارک بر سینه خود نهاد و گفت یا الله و عند علم الکتاب بخدا سو کند که نزد ما است علم الکتاب سوسنق ابرهیم علیه السلام  
در اثنا من حیة ابرهیم یکی که ترازی که با حضرت رسالت پیما صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره ابرهیم علیه السلام  
فرمانت کند حق تعالی هر که عشا اصنام کرده و هر که عشا آن نکرده برای او و حسن بن یونس عند حضرت مصعب بن ابی عبد الله روایت کرده  
که هر که سوره ابرهیم بخورد هر نماز جمعه بخواند در وقتی که در آن نیکو خط با او نرسد بسم الله الرحمن الرحیم الواضحة الخدیة  
میدانم و میدینم جمیع چیزها را و گویند ملاذ احراف مقطعاتم قرانت یعنی قرآن کتاب آنز کناه التک کتابت که فرمود  
ایم انزلت و لتخرج الناس باسیرنا و کرم ما نر بسیت و کرم من بعضنا ان من الظلمات الى النور و از تاریکیها که تاریکیها  
باشک بر روشنی همان با اخلاص باین و تمام بر فرمای برود که ایشان یعنی توفیق و تفسیر او بر زبان میآید از جمیع انواع کلامی  
الی صراط العزیز الجهد بر خداوند غالب که ستوداست الله الذی له ما فی السموات و الارض انما ندعوه که مضمون  
است باینکه فرود است آنچه در آسمانها است و موجودا علویة و اشیاء زمین است منسبنا علیه و و بیل الکافرین من عذاب  
شدید یک ربع و مشقت نماز که نیکان است بقرآن عذاب است که باینکه سداک الذین یستحبون الحیوة الدنیة علی الآخرة  
کافرانانند که از صراط حلال است و ست میدارند و میگویند ندکانی دنیا را بر آسوده و یصلون عن سبیل الله و از میاند  
مرمان را از خدا یعنی منع میکنند از ایمان بر پیغمبر قرآن و پیغمبرها عوجا و میطلبند مران را حق را که میگویند که این راه  
کجست بمنزل مفضویم سدا و التک فی ضلال العیال نکرده که با بر صفتهای مذمومند در کلامی اند و در واقع بگویند که این راه  
اورد که فرشته میکنند چه حالش که هر کس متره بلغت عم فرود آمد و کتابی که محمد فرمود میسارید بر سبیل الله که ما از سبیلنا  
من رسول الا بلینا قومیه و فرشتادیم ما ضعیف پیغمبر مگر بران قوم او یعنی که میندک او را از ایشان بود و در میان ایشان بود

ابرهیم

شد و برایشان فریاد کشید و گفتند چه برین بخت اول دشمنان خود نباید کرد لیکن اینها ایستادند و فرمود  
 الهی و ایشان را گفتند عدو نگیند که سخن این بخت را در غیبت اینم قبضل الله من یشاء لیس وصلان فریاد کرد خداوند  
 را خواست بجهت فرط عتقانا از این گمراه کرد و در ضلالت افتاد و هیدی من یشاء و در انبیا فریاد کرد و فرمود  
 کنی که طالب خداست و هو الفیض الحکم و اوشت بخت در حکم خود است که در وقت او کفر بعد از ان از ان موازی می  
 که ولقد آرسکنا موسیٰ بایاننا و یحسب که ما فرستادیم موسیٰ را بایاد لای فداست و معجزات و شش جو عشا و بیضا و آت  
 ان آن اخرج قومک من الظلمات الی النور و اینکه بیرون آری موسیٰ که در غور از نازیکها حالت بر شش عا و یقین  
 و ذکر هم با نیام الله و پنده و ایشان را بر زما عذابتا از ان متذکر شد از مکار اخشاب کشتن است که لایات بدستین که ازیک  
 یاد کنیم طریقه لایاتها است بر هدی الی کل صبار شکو و بر صبر کشتن کما یزید و او شکر گویند کان بر الا و انما و اول قول موسیٰ  
 لیسومیه و یاد کن ایست که گفت موسیٰ بزکرت خود را که بنی اسرائیل را در کفر و انعامه الله علیکم اینکده من یاد کنید ممتها خدا  
 که انعام فرمود بر شما از انجیکم من الفرعون یسومونکم سوء العذاب فرتیکم و هاید شما را از کسافر خون که پیش  
 شما را بد عذاب و بر بندگی کشتن کارها سخت شما میفرمودند و بکنجورن آبناء کرم و میکشند پسران شما را و قشکه ضخان کشتند  
 که در بنی اسرائیل بر ستمتولد شود که ملاک فرعون بسبب شود و یسومون نساء کرم و زنده میکند شما را و تخمین شما را تا خدا  
 ایشان کشتند و فی ذلک بلاء من ربکم عظیم و در ان سخت گشتن از ما این بود شما را از ان فرید کار شما بزرگ و با مقدار و اوقات و  
 و تبکم لئن لکن شکرتما و یاد کنید ای بنی اسرائیل انرا که اعلام کردید و در کار شما اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر چند فرود کم بر شما نعمه را و  
 لئن کفرتم لان عذابی لشدید و اگر ناسپا کنید بر ان بدستین که عذاب من سخت است بر ناسپاست از امیر المؤمنین صلوات الله  
 علیه پسینکه چو او بل گفت بنما رسلا و انرا بر شما بندگی شکر و در خدا آمد که شکر قید نعمت است صید نعمت یعنی نعمت آمد سعید  
 کند نگاه دارد و نعمه موجود در نگاه دارد و نکند که با بل شود و قال موسیٰ ان تکفروا انتم و من فی الارض جیبعا و گفت  
 موسیٰ بگروه من اگر کافر شوید و ناسپا کنید شما هر که هست زمین هر دیشان از جن و انس قرآن الله لغنی حیدس بدستینکه  
 خدا بینیا است از عبادت شکر گذار شما شود است و مستحق است این که چه ستایش و نکند چه هم ذرات مخلوقات بنما و ناطقتین  
 کفران شما بر نرساند که بشما الی یاتکم نبو الذین من قبلكم ایانیا مد بشما ای بنی اسرائیل یعنی شما و بشما خبر نماند که پیش از شما  
 بودند قوم نوح و عاد و ثمود کفره نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم لا یعلمون و خبر نماند که بعد از ایشان بودند نیکان  
 عذاب ایشان از بسیار لا اله الا الله مکر خدا بشما از انرا عیاس فلست که با عادیان و ابرهیم موسیٰ که کشته و از اهل ان قرن هیچکس خبر نماند  
 مکر خدا جاء هم و سلمهم بالبینات و در نید بر ایشان پیشین ایشان را اجتهاد و شش که کشتای بود با معجزات ایشان فرود و الذین هم  
 فی قواهم پس باز کرد اینند دستها خود را در دهنها خود یعنی ایشان دستها خود را بندند که نفل از ختم رسولان با استمرا  
 بان همیانه کسب که خطان بر او طلب میکند و قالوا انما کفرنا بهما و سلمهم به و کشتند که مانده بود ایم بجزیره و فرشتگان شادید  
 باز و زعم خود و لانا لغی شک ما تدعوننا الیه بر نید و بدستینکه ما در شکر از آنچه میخواندیم و از انرا و نوحید ایمان شکی  
 که از ان رب نزلت لست از سختی اینها قال ربنا و سلمهم انی الله شک گفتند سوله از ایشان که ما شما را دعوی میکند ایاد در  
 خدا شکی نیست فی طیر السموات و الارض خدائیکه افرینند آسمانها و زمینها است یدعوا کفر لیغفرکم من ذنوبکم  
 میخواند شما را با ایمانیا انوا ایمان از بر بعضی از کفاهها شما را امره تفصیر است در حقون الله و حقوق الناس پس اسلام خطان  
 نمیکند و یوحی که الی اجل مستوی تا باز این در کثما را و عذاب نکند تا وقتیکه نام برده شد که اخرا عمار شما باشد قالوا ان  
 انتم الا بشر مثلنا کشتند بر جواب سوله نید بشما مکرادی مثل مادر صور و هیتا و هیچ فضلی نیست شما را بر ما پس ان خصوص  
 بنیون از میان ما اگر خواستی که پیغمبر فرستد از جیبی فرستد بیکه افضل از بشر باشد تو بدون آن قصد و ناعا کان یعبد  
 الیا و نامی خواندند که باز از ان دعا و پیغمبر از آنچه بودند که میپرسیدند پدران ما از انعام قاتو ناسیطان بین  
 پس با و در نید با اجمعی روشن بر همت خود و ایشان را که چه معجزه میدیدند لیکن اغیبا نمیکردند از در کج و عشا اقترح معجزاتیکه  
 میگردند چنانکه معاندان زمان پیغمبرها قالت لهم و سلمهم ان نحن الا بشر مثلکم گفتند بر ایشان از سوله از ایشان که نیستیم  
 ما مکرادی مثل شما و لکن الله یفر علی من یشاء من عباده و لیکن خدا منت میدهد بر خود و شش و کلامت سالت بر مکرادی  
 از بندگان خود و ما کان لنا ان ناتیکه سلطان و نیست ما را و نمیخوایم که بیاریم برای شما جحی یعنی معجزه که میطلبید بر خطان کار  
 و عشا و اقترح الیا یفر الله مکر بهمان خدا و میتا و بعو ما از ندر و یاراده خدایا کار میخواستیم که و علی الله فلیتوکل  
 المؤمنون و ما لکنا الا نؤکل علی الله وقد هدینا سبلنا و لغیرین علی ما از نید ما را در هیتا و غیره و یابند که  
 توکل کنند بر نیکان در صبر و عشا و عداوت معاندان با شما و چیتا را یعنی چه عداوت در انکه توکل نکنیم بر خدا بشما و حال آنکه راه  
 نمودن شما را بر اوها است یعنی اینکه بدان بر شما نیستیم و ما میبایستیم که تمام امور بدست قدر اوست و خدا که صبر خواهیم کرد بر خطانها

میرسانند نادانانند بخت مخالف و علی الله فلیتوکل المتوکلون و بعد از آن خبری باید که ثابت باشند توکل کنندگان و قال  
الذین کفروا لرسلهم کفرهم من ارضنا و کفنتنا انما کفروا بربهم و انما کفروا بربهم کفرهم و انما کفروا بربهم کفرهم و انما کفروا بربهم کفرهم  
اول تعودن فی ملتنا یا انک خود کینند با مواضت نمایند ما در کثیرا و حی الیهم و انما کفروا بربهم کفرهم و انما کفروا بربهم کفرهم  
ایشان و سوگند کرده که کفرها را از زمین ایشان از پس هلاکت ایشان از آن خاک مقامی این را بفرستد و عیب  
منو غل شده اند و ساکن کفرها را دیگر بار در زمین ایشان از پس هلاکت ایشان از آن خاک مقامی این را بفرستد و عیب  
و قاتلست برای هر که شهید از اینها در وقت حکم یعنی از آنکه در وقت قیامت او را در وقتی که من حکم برای بندهکان باز دارند و خاق عیب  
و برای آنکه در آن روز و عید من که موعود است برای کفار و استغفروا و طلب حق کردند پس چنان یعنی شهیدان را خداوند  
هلاکت شما را حکم طلبیدند میخواستند و اعاد و خاب کل جبار عینید و نو میدماند و غیره کشت هر که در کفر است که بر خدا نیست  
کنند و با خدا اعراض نمایند از طاعت من و را نه جهنم و لیستی من ماء صدید بدین خو او در زخمت و زخمت و زخمت و زخمت  
او بدین خواهد بود و کفار از این و بیایند مانند او را از این که روان شود از یونست و زخمت یعنی بهر زردی که از پوست و زخمت  
تجسس و لا یجاد لیسیخه شکفت و بیخ تمام جبر خود از او خوانند که بگردد بر این از غایت طبعی همیشه در این عذاب  
که هزار باشد و آیت الموت من کل مکان و آید بدو و اولم و شداید از هر جای خواهد کرد و هر طرف و انواع  
عذاب سخت و ما هو یقیم و نیست او مرده در بندهکان از این عذاب خلاص شود و مرده است که هر گاه بهر هزار زندگانی کند  
و من و را نه عذاب غلیظ و از این است با او چون یعنی عذابی سخت یعنی در وقت عذاب سخت از عذاب شود که قبل از آن  
انکه که در آنجا آیتا که میآید شدت به الی الخ یعنی بوم عاصف میخاکست که سخت بکند و بدو را در روز بکشد  
ان یعنی عذاب کافران در صورتی که در بندهکان و اما مانند انصافان مانند نود و خاکستر است که با سخت  
بدو زرد و هو بوده در اطراف برآید سازد همچنین در وقت قیامت لا یقدرون ما کسوا علی شئ فادربا شد کافران را آنچه  
کرده اند هر دینار هیچ چیز یعنی مطلقا تو این را نیابند و تو این را نیز نترسند و کف هو الضلال البعیدان ضلال اینها  
ایشان که مایه کوفی کرده ایم این کراهی در ظاهر بعد از این میکند که عرض اینها و شیاعنا است نه معصیت کفران  
میفرماید که التمر ان الله خلق السموات و الارض ایانند که و ندانستو ملازم که خدا با اینها و زمینها را با حق  
بر وجهیکه حق است یعنی هر چیکه حکم و مصالح مقتضای انسانیشاید هیکم و یا تو بخلق جدید که خواهد خدا و حکم  
این تقاضا کند بر شما و ای اهل مکه و نیست کرد اند شما را و بسیار در زنده تو خاشاکه مثل شما نباشند که تکیه بلکه هر مؤمن  
تو مانند نباشند و ما ذلک علی الله یغفر من یرزقنا فی کل روزگار از روزی که در دیگر هر جگه شود در این است و بر هر چه  
توانا و روز و آیه جمیعاً ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها که خدا و حساب کرده و هر مؤمنی فقال الضعفاء للذین  
است کبر و افسوس گویند سخن از اهل کفر بر آنرا که تکرر کردند از آنرا و در کتابها ما کمالکم تعباد است که ما بودیم در دنیا با شما  
و ما یروان در نکند بپسولان و اعراض از دنیا ایضا قهول انتم معنون عنایس با همتید شما در کسند که از ما من عذاب الله  
زیاده است از عذاب حکم بر اینها چون که عذاب از اینها را بخواهد که از عذاب برآید از مادع کینه قالوا لو  
تهدینا الله لهدینا کفر کونید مقبران که ای قوم اگر خدا بود ما را از طریق بتان از عذاب هر آینه ما نیز بتها را راه میدهد و بدینا ما  
در هر طریق خلاصه شد داشت شفاعت را در این راه که در دو و ایشان را امید شده گویند بپایند تا بجزو شیم با نفاق شاید که هر ما در کتاب  
و خلاص نمایند پس پانصد سال با تک و خورش کنند ایشان را سوند همد گویند صبر کنیم شاید بکشد صبر در فرجه کشود کرد پانصد  
سال دیگر شکستی و در زنده شده بخان رسد گویند سواء علینا اجر عننا ام صبرنا یکانست بهر ما که بجزو شیم با حق کنیم  
یا صبر کنیم صبر و در مشایند در عدم فایده ما لنا من محسن نیست از این کفر کافر و پناهی از عذاب و ذبح و قال الشیطان  
لما فی فی الامر و کوبید و سرکش که شیطان استغفام که کفاره شود کار یعنی حشا خلق کنند حکم الهی صان شود بانکه اهل هشت  
را به هشتک دارند و اصل دوزخ را بدین دوزخ هر دو زنجیران بان ملازم بر بلبلید و از کشتا بلبلس غیر از آنش برآید که بپای ملازم  
کنندگان لان الله وعدکم و عدلکم و عدلکم بدو است و عدل شما را و خدا است در وقت کشتن خوار خواهد بود و وعد  
و من وعد دافع شما را و وعد دوزخ که قیامت باشد نه حشا اگر بیسبب من باشد بتها را شفاعت خواهد کرد که فاخلعتمکم پس  
و عدلکم و ادع شما را و امر و ظاهر شد که در دوزخ که بودیم و ما کار علیکم من سلطان و بنو ما بر شما هیچ تسلطی که اگر او  
اجبا که بر کفر معصیت تا جحی بود ما بر حقه قول من لا ان دعوتکم فاستجینم لی مکرانکه من شما را بخواندم و سوخت فریب  
بی جحی پس اجابت کردید بر او و تا مل کردید و عافیت کار و فلا لکم مؤمنی پس ملازم سوخته که در شما را مکنید بر آنکه هر  
شما بوم پس بتها مقلد کردیم مستحق ملازم نیستیم و لو هو انفسکم و ملازم کینه نفس که خود را که بر شما بر دوزخ قول خدا را که کشته بود

که شیطان دشمن شما است از او جدا کنید نشینید بدانکه ما آنرا محض خیم من نیستیم روز هاشم شما و فریاد رسوما از عذاب و ما  
آنتم محض خیم و شما نیز نشینید هاشم و فریاد رس من اینی گرفت بما اشکر کمون من قبل بدوستیکه من از او کافر شد  
شدم با چنانکه از کفیند مرا جدا پیش از این در دنیا کافر شد بودم بخدا پیش از شد او در شهادت و وقتیکه قول مر خدا نکردم در سجده  
پس از اینم از شرک تمامان الظالمین لهن عذاب الیم بدستیکه ظالمات یعنی کافرانستند که مرا ایستادند عذاب و در ناک  
باد و ام خلو انرا مراد است کرده از رسوم در با خدا شفاعت که انحصار فرمود که عیسی در عرصه قیامت اشاره بمن کند که این از غیر  
امیتست من اشارت بو کردم شما از این مر که بود با خاتم النبیین بر چه شفاعت من کن من بر خیزم از برای شفاعت از مجلس من  
بوی پیدا شو که ندان بوی از آن خوشتر نشیند با شنیدن من شفاعت کنم و خفتما العاجله فرماید مرا نور که خدا فرق ما فرماید که  
همه اهل عصا انرا بنهند کافران چون انرا بنهند بدانند که شفاعت من با ایشان میسر نمیشود و نیز ابلیس و ندکه اهل اسلام  
شفیعی بدینامد و ایشانرا شفاعت کند و ما از اجز تو کسی نیست در خیزم از مجلس تو منی عظیم بدینامد که هیچکس چنان بنشیند  
باشد که بگوید معاشکهار ان الله وعدکم وعد الحق نا احرایه من هه اظه و روح کنند بعد از وعید که در وعده اهل ایمان  
مینماید که و ادخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات و در او در شده بدانند که نماند که نماند از و خدایه الهی و کرده اند  
کار همتان است جنات تجری من تحتها الانهار و خالدين فيها و هم فيها کافران و زهر درختان و مساکن ان جویها  
ان شیر انکین در حالتیکه جاویدان باشند در آن و در او نندگان فو منار بهشت فرستگان باشند ایشانرا با کرام و تعظیم بر این  
ذوال السلام در او در بر او در و هم بدستور و فرمان برود کار ایشانرا حیثه هم فيها سلام بخند ملائکه بر ایشانرا  
ما تحت هر یک نایک که سلام باشد که دانست سلفه از جمیع اوقات بعد از این میان ضربت میزند برای نیز ان را حق بقوله الکر  
شکر کف خیر ما لله مثلا ایانید و ندانستی ای بنده بینا چگونه در خدا مثل را یعنی کرد اینند خدا کلام طینه کثیره  
طینه کلمه پاکیزه را که کلمه فحشاء است با دعوی اسلام مانند درخت پاک که در آن نخل است با شجره است و بخت اصلاها ثابت  
و فرعیها فی السماء که در آن در زمین است و در آنجا نخل است شاخ ان بر جانب سما کشید از برای بالادست در بلند توئی و  
اکلهها کل جین میدهد بخود را در هر وقتیکه خدا حکم کرده بمشود و در آن باذن و برها با داده افرینند و بر و در آن و بر  
الله الامثال للناس اعلمم یتذکرین و بر بلند خدا مثلها برای من و ما شاید که ایشانرا در بابند ملخص از مثل انکه  
همچنانکه درخت بل زعفران میخورد و شاخ ان در زمین بلند میسراج کشید همچنین معنی کلمه شهادت زول و من ثابت و واضح است  
و این در چشمه صدیق میخورد و فرعی او که کفشار است چون از زبان بر لبها رسد از خضر رسالت روایتست که مثل سلام چون  
در خنیت که اصل او ایمانست خدا و تنه او نماز عبادت است زکوة و شایخ او در زکوة ما مبارک در مضا از ابو جعفر روایتست که مراد شجره  
رسو خدا است فرعی انرا علی تر ایطالبت غصوه شجره فاطمه ثمره ان حسن حسین است و در وقت شهادت بعد از ان فرمود که بر دی که از  
شجره ما است که غیر سبزه از ان درخت بهمنه چون یکی از ایشانرا شموله شود و تجارله افتاد برک دیگر بر بد و از رسوم روایت کرده که در جبل  
مرا که که نوحه و علی غصوه ان و فاطمه و رقیان و حسن حسین میوان و مثل کلمه خدیجه کثره و خدیجه و مثل سخن  
نا بال که کفراستند و تحت نایاک بو چو خنط که تلحسک ناخوش بود و منکر و طبیعت با و جو خبانه و کراهت اجنتت من قوف  
الارض ما لها من قر و حبش شده و بریده و بر کند شد جنة ان بالکلمه از زمین نیست و راقبا و استحکام یعنی نریج دارد  
در زمین و شایخ در هوا ملخص سخن است که حق تعالی سبزه بود که کفر با و عثمان اصنام را بشیر و خنط که نمانند او را قر نیست  
و فرعی انرا اغنیائی بعد از انرا بیها حکم طینه میکند بقوله یتذکر الله الذین امنوا ثابت میکند خدا انرا که اینهم  
او درند است حکام میدهند بالقول للتائبین فی الدنیا یعنی در انست حکم که شجره قاطع نبرد ایشان ثابت شده در  
زناکان دنیا تا در زمان بشاد و مضافا بصور و روزند از هزاره مسقیه فوجید انفرند یعنی نریج که در خم جوده ایشانرا کلمه توحید باشد  
و فی الاخر فرد ثابت دارد ایشانرا در انرا یعنی در قبر که مثل اول اخر است تا جواب منکر و نیکر بطریق تو ایبا و مضر و کوبید مراد دنیا  
قر است از اخرین موفقت حشا و مریدت خضر رسالت فرمود که چو قرض روح شد و من شور و روح او در قبر جو کند و در زمان نریج  
ایند او را بنشانند که بنیاد او را که خدا تو کیست پنجه و امام تو کیست که جواب مطابق گوید مناد از انماند کند که بنده من جواب  
گفت بعد از ان در چه از هشتاد قبر او بکشایند تا سیم هشتاد و نه و هشتاد و نه او را و او را کوبید جواب کن همین که در رس  
در جواب نگاه خسته که جواب با صوا کوبید که بنده من که خدا و رسول و امام کیست او را کوبید از ان بود که خاص بود و چون نریج  
شقی بود چست همچنانکه ماد که بنده خسته پس از او در هکذا روح بد بکشایند که از ان سیم بر سر او فرود کوبید چنانکه هر کور او را از ان شو  
و او را کوبید که هر حیوانان زمین بشوند مگر جن و انس هر که بشود او را او را لعنت کند و او را لعنت کند میفرماید که و یفعل الله  
الظالمین و فرود کرد خدا ظالمات یعنی کافران را معاندان و نظر لطیف توفیق از انها باز کرد پس در دنیا بطریق توحید راه نیاست در  
سوال قبر حشا فرماید و یفعل الله ما یشاء و میکند خدا آنچه خواهد از هدایت و من خلص نظیر کافره مانده بعد از





ابرهیم

و چون آورد که هر چه ساریه میگوید...

و چون آورد که هر چه ساریه میگوید... او در دو مقام بود که خدا با او از اینها نوسان... کشت تو آن که هر چند بیست الحرام زوایان خاندان تو که حرام کردی... بیت بان با آنکه ساریه بیست و هفتاد و هشتاد و نود و بیست و هفتاد و نود و بیست و هفتاد و نود... در مسکن ساکن کردی... بکشش محبت الهی... وادی بان که در چشمه زرم با قدم امه میل بدی... شوق مردم در آنجا در آید... میوهها شایسته آنجا ساریه... ای پسر در کار ما بدستند... بنفشهها اما از حرامی که حجت نیست... بجهت اظهار عیب و زنا و فساد و فحشاء... در زمین و نمودار برای آنکه عالم است... و بعد از آن با آنکه ساریه میفرماید... عطا کرد مرا بر سر هر یک سال یعنی... سالی که در روز و در سال که و اسحق... من شونده است یعنی آنجا که دعا است... نماز و فرزند از هر تو بودی... ای پسر در کار ما بدستند... یازدهم در این روز که از هر یک سال... یوم یقوم الحکما و سایر همونا از روز که قائم شو... بلکه برای ما که جنت است پس بیاید که... تمام کاران یعنی آنجا که ساریه میفرماید... غدا با ایشان بر روز که خبر شود... باشند سو خوانند خون که اسراف نیست... چیست لا یرتد لیهن طرف هم با زمین... جوانان خود نگاه کردن و آمدن هم... باشد بجهت این است که بیرون نیاید... العذاب هم که در زمان اینها اصل است... پس گویند آنرا که ساریه میفرماید... ده تا که ساریه میفرماید... و بیست و یکم فرشتگان گویند که ما... میوه در دید پیش از آن روز که ساریه... نخواهیم کرد این قول بر سبیل عذر و میفکند... ستم کردند بر نفسها که بگویند چو ما و شو... با ایشان نازل شد از عذاب که ساریه میفرماید... نکره که امثال و مثلها از آنجا که ساریه... خدا مال عز و ثبات باطل و عند الله مکرهم...

الحجبال و بدستیک بود مکر ایشان در شد و عظمه ساخته و پراخته از جابو و از آن مکر و کوشها این چنین است که حکام شهرین بنیاد  
یعنی کافران خیلها اینکند تا چهره که در شان در سوخ چو کوهایی را جانشان را که اندازند از امیر المومنین نقل کرده اند که این در وقت  
نبرد است صورت این قصه را بنویسند که چو نبرد اسلام از آن مشاهده کردند گفتند که خدا را در این زمین که او را از این  
اتساع عظیم برهاند من میخوام که بر اسراروم و او را بنیاد ایشان ملک کنند که اسباب است که با او رفتن با شما میسر نیست نمودند  
و بفرموده خاطر حق بنا کردند تا اینکه در مدس سوال و چون با هم آمدند اسما را چنانکه از زمین میدیدند و در دیگران بنا نهادند و همچنان خلق  
بسیار را کشیدند و افتادند در سوره الفخرا که در آنجا است که گفتند که ما را از زمین میدیدند و در دیگران بنا نهادند و همچنان خلق  
کردند تا وقت تمام باقی ماندند و چنانکه ساختند و در یکی از او یکی پادشاه و در یکی پادشاه و در یکی پادشاه و در یکی پادشاه  
داشتند چنانکه در هر یک از آنها که اطراف شدند بیکسان شدند چنانکه از غایت جوع میل بیایا کردند و شدند و کفر و نیکو را چنان  
نشدند و هر چه در بند بودند از شهادت نمودند در این زمین را بکشایند و گفتند که چنانکه گفتند چنانچه در این زمین بود و الا در اینکند  
اسما را هم از صورت دیدند در زمین دیدند بود از یکیشا نمودند و دیگر که در بالا را بکشایند چنانکه در این زمین بود و الا در اینکند  
میل نبرد که در وقت فرود آمدن از مهین بلحاظ کشتن ظاهر شد که کوهها از زمین بود که در مواضع زایل کردند و چنانچه در اینکند  
و وجهیکه بود که زمین شد که کوه زایل کرد و در عین خطای پیغمبر میاید که فلاحت حسن الله کخلف و عهد رسوله پس پندار  
خدا پر و عهد خلاف کنند پیغمبر خود را یعنی عهد خضر بر کفار آن الله عز و جل و انتقام بدستیک خدا غالتت بر همه خداوند  
انعام یعنی خواستند که دنیا را از خدا که کند از زمانان بوم تبدیل الارض بحجر الارض در روزیکه تبدیل کرده شود زمین بر زمین  
دیگر بر در روز قیامت که در زمین از زمین دیگر تبدیل کنند و السموات و اسماها با اسما دیگر و روایت از مسعودی است که شنید  
بر زمین که در او گاه نبرد باشند و روایت یکروز زمین در آن روز تبدیل شود باقی و هشتاد و یک زمین باشد و از سر زمین باشد  
رود و روز و انبیا و اولادها و نظام شوند و ما از قرنها خود بر کاشانه حکایت کرده اند از آنکه اسما را بر کاشانه و صغوبه  
ان روز و توی الحجر میں بومسند مقرر است که اسما را در این گاه کاران که کشته شدند در این روز با هم بستند و در اینکند  
من قطر این پارهها ایشان از قطر است و ان در غیبت سیا که بیوستها در زمین اند و در کشتن چنانچه در اینکند و چنانچه در اینکند  
افروختن آتش با زمین کردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطر دنیا مانند تفاوت میان آتش دوزخ و آتش دنیا و تعسفی و جوهر  
النار و فرود کرد و بیوشد و هیا ایشان آتش یعنی آتش در آن بچند لجرای الله کل نفس ما کسبت تاجرا دهد خدا صریح در اینکند  
کرده است ان الله سریع الحسب بدستیک خدا در حساب است زمین که از این که حسابی او را از حساب دیگر باز ندارد هذا با لایع  
للناس این قرآن یا این روایت است از مواضع کفایت هر دو ما را اولی و ثانی و ایام ناپنداره شوند ان و نیم کرده شوند و بگو  
و تابانند تا ما بدان دلا بل قدس انما هو الله واحد که او است خدا یکی و لیسد کسرا و لو اربابند که بید که بنده خداوند لا اله الا الله  
خود باز ایشان را مناهج قیام کند با الهی سوره الحجر فی حق انی فی حق است این که کتب الله عز و جل و انی که  
که هر کس از سوره الحجر را بخواند خداوند به او اجر عظیمی و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند  
اقد و لام با هم چربیل و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند  
که میاید که این سوره است ایتهای قرآن روشن پدید آید حق را باطل در بین حلال و حرام است و نما بود الذین کفروا ای بسا وقت  
که در آن روز و وقت از دنیا نماند که و دیدند حق کافران در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز  
بوقت قصه مؤمنان از یک حلول که کفار با در قیامه در روز قیامه با در وقت حساب با در وقتیکه عاصیان اصل توحید از دوزخ برهنه از بند  
در درگاهیم بدیشان در بندند و اندک خرد چنانچه از زمین نیست تمام کنند که کاشکی از اصل پندار میبوندند بعد از آن در وعده خدا که ما  
و عید خود خطاب میکنند و در هم بکنار بگذارند یعنی کافر را در جهنم حسابند از اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند و در اینکند  
اینچنانچه خواهند خود را بکنند از انواع منافع و لذتان و بلاها و الاصل و مشغول که اندیشا از دوزخ و حق طول عمر و استقامت حال  
ایشان را باز در از قیامه و در معا و تفکر در مال فسوف یعلمون پس در آن باشد بدانند عاقبت بد که در آن خود را و ان روز عرض کرد  
عرض نمید کرد اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند  
نکردیم هیچ دمی بلکه ملاک ایشان از مانع مقابله بود نوشته شد کشته شود محض که مهلت ایشان چند باشد ملاک ایشان بود ما  
سبق من آتیه اجلاها و ما است آخرون پیشی که کشیدیم که هر چه ملاک خود را و بلا پس نماند ملاک از این پیش از وقت مقصد  
در بعد از اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت این منفر در نشوند چنانچه از قبل از آن وقت مقصد باشد و قالوا یا ایها  
الذی ترک علیه الذکر لک الجنون و کشند کفار عربی و انکیس که فرود آمد است بر او قرآن بدستیکه تو دیوانه که ملاک از خدا  
میخانی و بنیله کلام با طبر است و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند و اینکند  
اری بماند شکنان بگو ای سالن خود ان گنت من الصادقین اگر مسئول از دست کوفران در سو پیغمبر را بخواند و او ای صدیق باشد





وآمدند و او را پس گفتند سلام میگیم بر تو سلام کرده قال تا فیه ذکر و جلون گفتند ایها الذی یؤمن به  
او ان بود که بوقت و ای از نامش بود ندا بانکه ما حاضریم خود ندانیمش که ان بن سخن شنیدند قالوا الا تعجل لنا نبیاً که یوایم  
عجله کنند من به استینکه با او را فرمیدیم بدو سر استی نام داناکه عابونوف بوی خواهد سید قال اکثرهونی علی آن استی  
الکثر او گفت ای که بشناید میاید بر این که در سینه است بر این استی که ای کف من یزلون که ما جوان کردیم باین بر این که مستقیم بود  
و خود کردیم فیم بلیشترین پس بیخون خود میدهند ما قالوا اکثرناک بلایق گفتند کرده و از هم به ما از استی و دشو بسکت شنبه  
فلا تکن من القاطنین پس ما اثر از نا امیندا و میدارایش بدین تر که انکه در داستی خلتی تر می یلوعوم از در این توانا است  
الخروج و لذت و درین تر قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون گفتند بر هی من نا امیندا استم که ان امیندا است از بیست  
برود کار و نوموگرانها که طریقه معرفت شناختند و کثرت و حمد و ثناء و شکر خود را بشارت دادن بانکه شکر نینداستند و شکر نمودند  
ایر هم منجی و معجزه که با ما آمد این هم مالک سبقت باشد پس نوشتند ایشان شفاء قال فما خطبک انی المرسلون گفتند بیست کار  
باز که شما ای فرستادگان و بجا میبرید چه مردم دادید قالوا انما ارسلنا الی قوم یحرمین گفتند که انرا فرستادگان بی سو کرده و انرا نیندا  
قوم لوط که ایشان را از کیم لا ال الا لوط انما لیسوا هم اجمعین یکن ال لوط بدستینکه ما بخت داد کیم فیه ایشان را لا امر که قدر از انها  
لین القاطنین مکررنا در اقتضاکردیم و حکم فرمودیم با خدا بدستینکه ان زن را بیاورد از ما انکه ان باشد بشه نشانها برای عذاب انما لیسوا  
ال لوط المرسلون پس ایشان که آمدند بنگار و از لوط فرستادگان قال انکم قوم منکر و ان لوط بدستینکه شما نیکان گناید پس  
شما را نشناسم نیزم که از شما سر نماوردند قالوا بل جنت الزمکانوا گفتند ما نیکان بدیم و از ما سر بوموقع نیست بلکه ما مداین بود  
با بجز یکم بود ندوم نو که از دو عتاد و جوفیه تمتدین در ان نشان مکررند یعنی ما ایم بنده انکه ایشان را غدا داد بود و آیتنا انما لیسوا  
ولا فالصادقون و او را ایم بتورایشی بدستی که ما را ستم کردیم بدان خبر ما سیرا هلك قطع من الليل پس برین را هلا کرد  
از این شهر به پاره که از شب بگذرد و اتباع او را هم در روز برین بگذاورد و عقاب ایشان تمام انهارا از شهر برین کن و لایک گفتند مکرر  
آحد و با بدستینکه کین نو که ای او شما تا اول غدا که نیند و امضوا حیث قومون و برین به بانجا که فرمودند این یعنی شام با مکرر نشاء  
پس انک اهل ان شهر هلاک خواهند شد و قضینا الیه ذلك الامر حکم کردیم ما و وحی فرستادیم انرا بشه و انکه نصیر ایشان کن  
ذکر هولاء مقطوع مصیبت بدستینکه بنیای این کوه بریده و برکنند شده است در حالتیکه ضعیف را نیند یعنی قوم خود در محنت است  
خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و بدستینکه چون لوط نماز انرا تذکره کرد و در آخر بوم فرستاد و اهل الدینه که بشنیدند حاکم  
اهل ان شهر را بد خان لوط تره نیندند که کمال بدان زمان و در یک طمع داشتند با انشا قال ان هولاء ضعیفون لانه قطع  
لوط بدستینکه این کوه نماز انرا نیند پس ما رسد و میگردانند و بیخودت ایشان به بگردانند انما ان عوایدی هم ما و انست و انقوا الله و ان  
تحررون و تره سید از خدا قدرین طاعت خود بجا میاید برین همانان قالوا او لکن نتهک عن العالمین گفتند با ما و انی کردیم  
از جانی عالین یا یعنی بر این چه خدایان خاص خود نمیرا بود قال هولاء بنیانی گفتند بنک خراشوند یعنی ان قوم چه بر چه برت نمیراید  
استیا گفتن خزان خود را بشماره بشرط اسلام لان گنیم فاعلمین انک مستیندا کما کنان پنجه را که من میگویم که انرا هم انی سرگرم  
یعنه و ان شم برنگانی نوا محمد بدستینکه قوم لوط بودند که در بهو و کراهی خود کردان میشدند و از منی غفلت گراه نمکشند طاعت  
گنشتا هیچکس را که ای از پیغمبر نداشت و بیچاره بود و میکس سو کند خورد مکرر و او فاخذ بهم الضیقه مشرقین پس او کشتا یکا  
صیحه فایله یعنی چیز بل با او فلند بانکه ایشان زد در حالتیکه روشنی و روز درآمد بودند و از منی چیز بل ایشان را گرفت بدستی که  
که چیز بل با انک خود دادند برهه ها ایشان کرد و انرا بر داشت بنور یک سا بر و کز نکون که در جملنا عا لیها سا و اکیا پس که انیند برین  
انتم ها و از بران و افطرنا علیهم حجارة من سجيل و با انیندیم بر ایشان سنگی از گل شک شده نام فر کین بر او بود و تقصیر از قصه  
الاعراض سوره لوط مکرر شده است انی فی ذلك لا یاتر المتوینین بدستینکه در ما ان مع لوط مریند نشانها است بر مشرقین  
خداوندان فرستاد که بظان در نکرند و حیقتنا شیاد انما اعلمان بشناسند و لانها البسیرل مقیر و بدستینکه شهرهای  
مؤذنه برای ان السیلا مشک فلها میزند با انرا انرا میبندد انی فی ذلك لایة للوینین بدستینکه در اینک ما که برین مریند نشانها  
ایست برای که نندگان برهد بر ناخصص مؤمنان انک انما منفع میبشوند غیر انشا و ان کان اصحاب الا یکر الظالمین و ان  
و بدستینکه بودند با ان یک یعنی قوم شیبت م کاران شیبت هل انیک میبشوند و در بعضی هلاک شدند چنانکه در سوره هود که است  
فانهمنا منهم و انما هم الا هم عینین پس ان مقام کشیدیم از ایشان و بدستینکه ستم و انکه انرا از دشو و میبندد انست که دریم  
بلایز کردند و میبندد برین کرده تابع ایشان نشو و میبندد برین طریقی با امام جهالت که مکرر بار ضام تمویض و در یکا که مکرر  
انوشو و بمقتوم میرسد و لصد که در اصحاب الحج المرسلین و بدستینکه تکذیب که خدا صل و از حجر یعنی خود فرستاد کار بیست  
و حج و ادینست ما مدینه و شام که در ان فرمودند و آیتنا هم ایاتنا و از ایم نمود انچه انک خود را که مکرر ظاهر او بود ما ندر خارج نماندند  
و بر دگر خلقت و که مکرر بر بظن او بود و زادن او ببلایز بر آمد و بدستینکه مکرر نمود انکانی بود بر سر جا انک ان در روز و انما

خود را برادر روز نوبه قکا نواعها مضربین پس بودند از آن مضربان وی گذاشتند و گماننا ایخون من الجبال یوتانیر  
و بودند که میباید بشدند مینبشیدند نازک و هماغها از آن حالتیکه این بودند از افتادن و پایدانشند که از آنها چنان خواهد کرد  
ایشان از خدا قاحتهم الصخرة مصعبین بیکر فکرت ایشار صفت غذای و حالتیکه از آن بودند و صفت آنکه در سوره  
کریمه مؤکذبت فمأخضی عنهم ما کانوا یکنسون پس در ذرات ایشا را آنچه بودند که کسب کردند از اینچنین صفت ایشانست که در سوره  
وما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و نیا فریدیم سما و زمین را و آنچه میان ایشانست که از یکدیگر ممتثل  
بر حکم و مصلحت وضع مفسد و لهذا حکم مفضی هلاک امثال ایضا شده و ان الساعة لا تینه و بدهستیکه قیامت هر انیل خداست  
پس صفتها انضمام نواز مکتبان خواهد کشید فاضح الصخر الجبل پس زد زد زد که نشانی بود که صفت ایشا را تخمین کن آن وقت  
هو الخلاق العلیم بدستیکه برورد کار نو است و بدستیکه نو او را از پند هر خلیف و سپید فایز او سنا نو و امر ایشا العلیم انانا  
باهر و باق و فناء و حال ایشا پس توکل بدو کن تا حکم کند میاشاد راستا التزلزل و انما کما خصر رسالت هفت کل و ان فی  
دیده که در یک و زدر در مکتب مندا با مانع بسا و ملا بر شهادت و سحر از صحابه کهنند که اگر اینها در دست او که در راه خدا تقوی میکردیم  
اورادند که بخاطر مبارک حضرت رسالت پیام که شد که مؤمنان بر سستی در زمین گذاشتند مشترکان این همه مال باشد ایلم که و که شد  
آینک سب عامن المثانی و بدستیکه دادیم تو را هفت که سوره فخر الکائنات و هفت ایه هیز از این هفت فله استن  
قران مکتب است چه آنکه احکام و قصص را درستی واقع شد یعنی تکرار یافتد کونید که من ایضا است یعنی هفت ایه که از مکتب است بنان  
مرد بنیانی فخر باشد تکرار از این هفت است که در نازد و باز خواند میشود یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اگر بر صحابه در رسوم  
روایه کردند که المهدی علیه السلام نزلت به اسم الله الرحمن الرحیم بی از ایماست ان سبغ المثنی و ام القرآن و فخر الکائنات از ایه  
انکس و ایست که رسول فرمود که بدانند یکدیگر از من در فرمان و دست که صفتها از در توریه و با مجمل و بود و قلین صحیحی سوژان  
این سوره افضل است بندگان فرمود که این سبغ المثانی قرآن عظیم است و هر که از آن یاد کند و اگر بر سوره افضل بود و صفتها از در مقابل از این  
نکر است و نکفی و لقد آتینک سمع من المثانی و القرآن العظیم یعنی در این مکتب الکتاب قرآن بود که او را در صداق با بجزه جبریه  
است که ال علم سوره فخر که در مقابل آن واقع شده و بعد از آن مکه که لاممکن عینک الی ما معتابیه از واجباتهم  
بار مکتب مرد و وجه خود را بسوا پنجه یکدو خورد از که دادیم با پنجه صفتها را از کفار یعنی پنجه هر که صفتها که از هر دو دست و دست  
پیرشتادادیم ما بل مشو که آن مال بقایه خیر خوار و نصیب است نسبت به آنچه توارانی داشتیم از سینه بدست در سینه چند کون هیز  
نوتست کمال قرب بندگان احید و با پنجه برای هلال با من سوره که است از نعم عظیمه اخروی و لا تخزن علیهم و انذروهم عباد  
بجه عام ایما ایشا با و جو مشرف شد ایشا در نظم و حکم شور و بیوالی خود و انخفض جناحکم للمؤمنین و دور کوی  
بال خود را مژمو ساند و فونما با ایشان و قل لبی انما للبر المبین و بگو ای محمد بدستیکه من نیکم که ام هویدا و اشکادا  
یعنی بسیار روشن شمارا بهم میکنی که او بیخانه میباید که اگر اینها زیاد غذاب شمارا که انزل کنا علی المقتسمین مثان  
غذاب فر فرستادیم بر پنجس کشتگان کذب جعلوا القرآن عصبین انها که صفتها را از ایه باره و بیخت که صفت با روند  
و یا از صخر و شعبه کائنات و سایر اولین و ایضا در و اذتقن بودند که دلیند مغیره در موم سحر ایشا را بعینا مکه دستمانا با فخر فله از  
خارج که ملامه ناکند ایشا را بجهت خیر او نام برهاند قوریک لنتعلمهم اجمعین پس بخون در در کار تو هر اینه همه ایشا را سوال  
خواهیم که عطا کاناو ایملون از اینچه بودند که مینکردند تقسیم آن و تکذیب و فریق فریب را بجزارسانند در نقل ماده که حضرت رسالت  
مردم را بجهت تو مقیم بود تا سمیال که در شت جبرئیل آمد و باریتا آورد که فاصدع بها تو مرفر پس اشکارا کن و بطا مرقام نمای بجهت  
فرموده شده از تبلیغ او امر تو ای و اعرض عن المشرکین و در دیگران از شرک او نماندگان و با پنجه مینماید التفتان کن او را در تکرار  
نواشان فرشت فرزند استیعال رسا کوشیدند و اها اولیند مغیره و عاشق و ابل و اسو بنو طلب اسو بنو عینک و عات مرقم پس بودند  
در در احضرم بد مسجد الحرام نشست بود بلجر بل ابریح من آمدند و بدستوساق و سخاکند بطون حرم مشغول شدند با چهر شکر ایشا  
که رسول الله فرمودند که شرا ایشا را که ابته که نیست اشاره کردی و اولیند مغیره و کت پای خاص بدین جارث و بر اسو بنو طلب حکتم سواد  
میوش و هیزک ماندک تما هلال شدند و در بدان بهر ایشا بکشدت سیکانی در دامن او و بیختی سیزه کرد تا او را از خانه باز کنند و یکا  
ساقا و را بجروح که و درک شیر را از از برید گشت بدخروج زنت عاری ز کت پای خاص خلیف پایش مردم کریم بر داز بدین جارث فرج و دریم  
روان شد جان بداد و اسو بعاش استقامتا شدند سرد و او درم کرد و در زمین میانما هلاک شد بخت اسونا بپناشد از  
عفتها که زمین در نازد و ایشا را که انا کشتناک المشرکین الذین یعملون مع الله طما اخر بدستیکه ما کفایت کردیم از  
تواشها که در کانه مانسته مینکند یعنی شریک مینازند با خدا بیغافلوی دیگر با باطل فسون یعملون بین و در ناوش که پینشید مکانه  
که در خود را از دنیا اخر و لقد تعلم انک یصیب حسدک و بدستیکه ما میماندیم انک تسک شوینست تو بما بنو لوان با پنجه مینماید  
و کافران از شرک و غلو طعمه قرآن و اشها بیو در و دشوارید که ناز که از قسح بجهت بای پس سبج کن بسبب من شریکها هر در کار خود

و یا از صخر و شعبه کائنات و سایر اولین و ایضا در و اذتقن بودند که دلیند مغیره در موم سحر ایشا را بعینا مکه دستمانا با فخر فله از

و بگوی بخدا الله و بگوید کن من الشايع بين و بايش از نماز گذارند کان تا کشف نم شود و شرايش از تو کفای کند و اینکه  
 بچاند و منی با خیر می رسیده مشغول نماز میشدند غم از او ذایل میشد و لعنه در حق یا تنگ آلفین و بر شتر و زرد کار  
 کن تا تو تنگ نیاید بنویس که متیض است سبکان هر روزند از مخلوقات براداشت که ما دام کرده اند ترک عیب از تو ممکن و دست از بر شتر  
 باز ماند و در شکر رسول آمدند نزول این فرمود که بر هر مردی که مال جمع کند و از جمله تجران باشی بگو و در آن شب که کن و از جمله عباد  
 کدوان و ساجدان باش سوخته الخل می کشد و نماز و عشره از برای بن کعبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوخته  
 بخواند صحتش او نکند هر چه بود دنیا با و انعام کرده باشد چه در مسلم از آن جناب که در هر که در هر ماه یکبار این سوخته بخواند حق  
 تعالی در از او صفی نوع بلا نکند که کترین آن جذام بخورد و بر من باشد مستور او در جنت خدا باشد که بهتر مو صحت است استغفار و دانند که  
 حقیقتاً این صفت است شاعر و افشای آفت نازل سلخت کافران یکدیگر را می کشند که می کشند که یکدیگر را می کشند نزدیک شد پس از آن خفا می کشند چند  
 دور که چو در و انکار کردند و انتظار از کشیدند چون اثر از آن می افتند باز بر سواران و قضایه آمد که اقرب للناس حساب هم از این سوخته  
 و هر صدمان بیونی در چو بیخیز از آن بظهور نرسید زبان با بدوا و انهم آنگه شوند که کفند تمیمی از آنچه شمر که کفنی پیدا نشد بعد از آن جبرئیل  
 آمد و این را آورد و در هر دو که رسم الله الرحمن الرحیم ای امر الله نزد یکست برسد واقع شود فرمان خدا انجام قیامت با خدا گذار  
 فلا تستبجلوه یسبطلین میکند تا وقتان در این راه است که امر و عوین حق و قوع ان بمنزله است که آمد و مشخص شده پس  
 بقیل طلبت میکند بلا شان واقع خواهد شد سبحان و تعالی عما یشیر کون پاکست خدا و بر ملاز اینها است انما می کند بتان را  
 با و می کشند که فریاد ایشان منع عذاب خدا را کند و زمانه انزل الکتب بل الروح من امره در زمین است در سنگان از سوی باقران کسب  
 جوه فلویست گویند مله روح جبرئیل است از فلان خود علی من یشاء من عباد به هر که میجو خدا بندگان خود که استحقاق است  
 او را ثابت باشد ان فرشتگان بر زمین میگویند ان ذر و الا ان لا اله الا انما بر آنکه اعلام کند خلقا را و آگاه سازید آنکه نیست  
 خدا مشق عیبان هر که در روز دهند ام فاققون پس بر سیدان من و جز این بر شتر می کشند خلق السموات والارض با حق  
 افزاید آسمانها و زمینها را بکنی در شتر غرضی صحت یعنی بجا و آنها که بر سیدان تکلیف که الله تعالی عما یشیر کون بر تراش خدا و بر  
 ترا از آنچه از این که در برای از مخلوق است خلق الانسان من نطفة افراذنی از ابی بنی جبار است حشری فهم پس بر ما هم و  
 عقل یاد فرود او خصیم مبین پس آنگاه او جمل کند اینها فکار از برای بر خفاست که استخوان او می بیند و پیغمبر آورد  
 و گفت چو سوزنده فیتو اساحت صفا انرا بر سیدان که او جبار بود ما از احدی نطق داریم کون با ما جبار و می کشد چرا استلال میکند  
 بابتدای زمین خود بر عاده که هر که برین قادر بود مرایه بر این نیزه شتر دارد و الانعام خلقها لكم فیها رزق و بها یایان که در زمینند  
 افزاید برای شمار در آنچه با یا نش پوشتش کرم کند یعنی جامه ای هم و مو که شتر را از زمین باز دارد و منافع و دیگر شمارا در اینها  
 از ولد و شیر و کریمه سوانی و جوارح و غیران و فیها تا کالون و از آنها می خورد یعنی شتر و دوش و گوشت و غیران اینها توان خورد و کرم  
 فیها جمال و شمارا در آنچه با یا ان زینتی و ایشی است یعنی در ماها آنها شمارا و در وقت با اینها زینت میباشد چنانچه چون هنگامیکه  
 باز می کشد اینها را از جبارا مکار خود باشکهای بر سیدانها بر شتر و چون در زمین که بر می کشد اینها را از جبارا که های یعنی  
 با ما و تحمل انما لکم و بر سیدانند از ما کاران مطلق شتر را الی بلای کرم تکونوا بالغبیه نایب که نایبند شمارا سیدانند  
 با بارها را پیاده لا یسوق الا نفس مکرر و سخن که سیدانها شتر سیدان رنگه از وقت رحیم بدرسند که از دیگر شمارا بر سیدان  
 و جشایند که با در جبارا یا ان کار بر شمارا که و الخیل و البغال و الحیمر لکن کوهها و زینته و از برای انسانها و شتران  
 نایب نشیند بر آنها و ارایش کنند و کار خود را بدانرا ایش کردی و یخلق ما لا تعلمون و می شمارند شمارا چنانکه از برای شتر و آنچه  
 که شما نمیدانید از حشر انما لاریس لیور و جاتون و گویند غنم طشت است گویند بر است شتر در اینست چند مقابل هفتاد و هفت  
 زمین جبرئیل هر وقت ضرر دور و دور بود بر شتر بر جبال بر جبال و بپزد و بعد از آن خود را بیفشاند هر قطره که از او جگر نشسته  
 را با پا فریند هر روز هفتاد بار در دینش المعور و نند هفتاد هزار در خانه کعبه روز قیامت نوبه با ایشان نرسد و علی الله تصد السبای  
 و بر خدا شکران کردن راه میان برای بندگان یعنی با اینکه موصل است یعنی که طریقه سلامت منها جازم بقصو از آنها که و شتر شتر  
 معصومین مکتها که ولو شاء و اگر خواست می کشد که بر وجه گناه و اجازا راه نماید که جمعین مرایه راه نمود شمارا لیکن این سوخته  
 تکلیف است خلاق که و مصلحت هو الیک انزل من السماء ماء لکم اوتساکه فی شرا از جانب سما را از برای یعنی بازان برای شما  
 منه شراب و منه شکر از آنست شامید و از آنست درخت درخت و پوزش با این قیامه کسب همون در آن سوخته جبارا یا با  
 ینبت لکم به الروح می پویم برای شما از این روح و کشت از کدم وجود و روح و امثالان و الیتون و الخیل و الاعناب  
 درخت نیون از اینها است و تلکهای نکور را و من کل الثمرات و بعضی از میوهها که در زمین ممکن باشد از برای هر سوخته باشد که  
 در حشر این سوخته ذرات لایتم لیتوم یفکر و ن بدستیک در این سوخته جبارا یا با در این سوخته کسب همون در آن سوخته جبارا یا با  
 را که قدر کنند و اسل که چو طاهر در زمین افتد سخن کشته طرف بالای شتر کافه کشته است از آن در سوخته جبارا یا با این سوخته کشته

بجانب

بخی از آن زمین را نسیج شود و ساعده بساعده زیاد کرد تا وقتی که شکوفاها و میوه ها در زمین می آید و میوه را در او شکلی و رنگی و مزه دیگری  
جلبت ندهد و عطر و سحر لکم اللیل و النهار و در آن که یاد برای شما انتفاع شماست و در آن که برای دانش و یکی برای سادش و شکر  
و القوم الجوم مستخبات بلایه و انبیا ما را بجهت بخش میوه ها و پیردشت را عذق منبت و حساسال و ماوستادگان برکشناخت  
راهها و زینت و ایستاد بر شام نسیج می رساند و حالیکه هستند رام شدن با نسیجها که برزد کارها و سنان بر بی ذلک لایات لقوم  
یعقاون و بدستند در اینها علامتها و دلایله است بر خداوند و قدرش و علم او سبحانم که بهی که تعقل کنند و لخواه انبیا انبیا  
که مضامین صفت بیباک است بجا است بشمار و مواد در آن که در زمین را که از اینها که از اینها است بر نسیج شما در زمین از هر چه  
بر اینها بجا از مطامع و مشاغل و ملائمت و ملائمت و امثال آن را بر اینها بجا است و بعد از آنکه در حالتیکه مختلف است  
و اشکال و اصناف آن را بر بی ذلک لایات لقوم بدکرون و بدستند که در اختلاف تفاوتها در قطع و هتیا و خواص هر ایله لایات  
روشن و علامتی بر قدر صانع حکیم و در خداوند مکر و مکر و مکر که یاد کنند تا مثل کنند و آن و هو الی الی سحر و لایات که قدرش  
کامله مستخرج اند و با اینها بجا است که شما تمسکند از انتفاع بدان که صید کنید لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
نازه یعنی ماهی و کتبخ جواصنه حلیته تلبسوها و دیگر نایا غوص کنید و آن و پیران از پیران که میوه ها یعنی اینها  
شاید چون لؤلؤ و مرجان که در آن شما انزاسیو شدند برای شما و تری الفلک و اخر فیه و میبندی کشتیها را راند و شکافند اب  
در دریا و لیتغوا ن فصله و لعلکم تشکرون و دیگر سحر کرد در بارانها بجا است و در کشتی از زبان بی و در نا شاید  
شما شکر گوید خدا بر این نعمه و القی فی الارض و اسی و افکند در زمین کوهها بلند بزرگ آن تمسکند که بجهت کما و امینه لایات  
میل کنند بشما از زمین یعنی با نکرانند و حرکت سازد شما را در خبر آمد که جو حوضها از زمین را بسازد که کوهها را خلق فرمود تا در کشت  
آنها را و بسازد در زمین جویها را و جویها را در جویها و امثال آنها و سبلا و دیگر بدید که در زمین راهها از موضعی به موضعی  
جهت مقاصد شما لعلکم تشکرون تا باشد که شما راه باید سازد و مقاصد خود و علامت است و دیگر میگردانند آنها راه برای  
روندگان از کوهها و پیشها مانند آن در بارانها ناهلاک نشوند بمنزل مراد رسند و بلایه لایات کما و امینه لایات کما  
التعش و جوف نایا مانند آن از سندانها ایشان یعنی اسیا راه میسازد در خشک تر آن لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
مخلوقان را که مذکور شد که کسی باشد که میوه ها را نسیجند که شکران ایشان را بدو عطا می رسند چو عینی عزیر و ملائکه و اصنام  
پس علیهم السلام نادر سناخن غایب عتقا و ضلالت باشد اقلان کرون ایامی باور نمیکند اینها را چه با نکرانند که مراد میباشند  
یافت و آن تعدد اعتراف الله لا خصوصها و اگر خواهید که بشمارید نعمتها خدا بر که شما از آن داشتید و اینها شمره و ضبط عدد  
آن نتوانید که و جواز شمار نعمها را بر هر چه که بشکر آن تمام توانید و لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
شکر گذاری تقصیر کنید مهربانست که بخصم شکر گذاری نعمت از شما باز نمیکند و الله یعلم ما ترون و ما تعانون و عباد میباشند  
اینچه نهان نمیکند از عقاب حق و باطل و اینچه شکار میکند از اعمال حسرتستند و لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
و آنانکه میخوانند یعنی کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
باشد محتاج بود در وجود دیگر پس ایشان شکر حق را نشانید و اوقات غیر از اینها در کائنات در کائنات بجا میباشند  
و میگویند نمیبند هیچ آنکه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
یعقون و نمیدانند که بر اینچه خواهند شد و بگو وقت بسجود و عید خود را نمیدانند چو نسیجها و نسیجها در نسیجها خود با چه  
معبودانید که نسیجند کان خود را و مراد از اینها نسیجها و نسیجها و نسیجها و نسیجها و نسیجها و نسیجها و نسیجها و نسیجها  
بلایه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
شکرشان از مباحث غیر کردن کثر از قبول انان لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
میدانند اینها میسازند از مکر رسول و غیره و اینچه استکارا میسازند از خاصه مرادی پس برای ایشان را خداوند که لایات کما و امینه لایات کما  
بدستند خدا دوست میدارد و مستبک از آنکه از توحید خدا و صدق و بیعتش شکستند و از اقبل هم و چو گویند کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
پرسند از و سوا و اشرف که ما از انزل ربکم چه چیز استیاد کرد کار شما قالوا اساجیر الا ولین کشتن از نسیجها شده که نسیجها  
و بدست سخن قوم بیسازا که میسازند صفای فرمود که این عمل که کردند لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما  
خود را تمام و کمال در روز قیامت که در سحر است و من و زار الدین یصلونهم بعباد و جبارنا بعضی ز کما مان تا نکرانند که میسازند  
ایشان را بسیدانستی را داشت هم عقوبت که فرجه خوانند کشتند تمام و هم خصم کراه که دانند کونی که ایشان را کراه که ندانند که ما بر دین  
بدانید که ان بدباریستان باریکه ایشان میکشند از عفو و بصلالت و وبال ضلال قدمکر الدین من قبلهم بدستند که در نسیجها  
بودند پیش از اهل مکه که قصد اینها را از اینها کردند قاتی الله بدینا هم بین مدفرمان خدای مان بیباک که فراموشی بودید بخیریه من  
القوا علی ذل جابل ساس که بنا بر موضع بود با نسیجها و لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما و امینه لایات کما





فقط عناد و وجود با وجود مشاهدات هادیه معجزات ظاهره واجب شد بر او خداوند و نظایر آن در ضلالت خود مانند قیصر و  
فی الارض فانظر وا کیف کان عاقبته المکن یمن یرسین کنیدی مشرکان در زمین یمن بر کیدی حاضران عهد منول کبیر کویو  
مشترکان ارتکب کنندگان دبار عار و نمودن نامر شاز و دشمن شود که هر گران کند که ایشان کردند چنانکه ایشان شدند در حوض  
علی هدی هم اگر سخت بگوشی سخن صریح درزی ایچدی بر راه یافتن مشرکان فان الله لا یهدی عنکم شیئاً و الله لا یهدی عنکم شیئاً  
انجا و ایجا انکون که تخیل کرده باشد در ضلالت گذشته و نظر لطیف توفیق از ایشان باشد چنانچه عتوا و جود ایشان در راه من خاصین  
و نیست که راه از هیچ باری کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان ابوالعالیه کویو که یکی از مسلمانان در ایتر کافر بر دینی بود و بعد از آن درنده  
اشای مکالمه کثرت بدان خدا که بعد از مومرا زنده کرد تا کافر گفت تو امید وادی که بعد از مومرا زنده شوی مسلمان کنی گوید غایب است  
که در کیش او مفر بود و سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نخواهد شد تا آنکه او را قسموا بر الله جهداً بما نهم لایستغث الله من  
موت و سوگند خوردند چنانکه سخت ترین سوگند مکنود که بر زمین کند خدا انرا که غیر خصم دارد قول ایشان کرده فرمود که بلی ای بر اینکند  
شونده هر مردمان بر حساب عذاب و عدا علیهم و عدا کرده است خدا و عدا کرده کفری بر زنده شد و هر گران در زمین ایشان بد زرخ باشد  
حقاً و عدا در سنت راست که هیچ شبهه در وقوع آن نیست و لکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان از عاقبت جهل نمیدانند  
که مبعوث خواهند شد خلقت عدا از او است حکما السبیل الشیر انیکر اند خدا ایشان را یسین که هم الذی یختلفون فیها تا بیان کند  
کنند برای ایشان آنچه که اختلاف میکند و از او مودعت حشر لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کافرا و یمن و ما یستدلون انکه کفر  
انرا که ایشان بودند در ذوق کویان در انکار نیامد و دانند که خداوند کار از زنده کند تا ما قولنا یعنی مجزای نیست که قول ما چنانکه  
آردناه آن نقول له چونخواهیم از انرا انت که کویم بر انرا کن بیاسر میگوین پس میباشند بر اینست که خوازاده الهی بوجوه چنان  
کند فی الحال موجود شود و اصلاً تا آخر در ان زود و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا و انانکه بر بند و طمان خود دادند  
کناد در حق خدا بر رضای او پس نگاه ستمیده شد و بودند با مصلحت حضرتند که بجهت تمکاری ایشان بجهت حضرت کردند و حضرت  
که این مهاجر کینو نهم فی الدنیا حسنة طریقیه جاد فیم ایشان در دین ساری زبلد نیکو معنی مدینه معتقد کویند غنی منی بگو و کوی  
الاخیر فر اکتی و طریقیه از انهم ایشان را بر کراست از نظام دنیوی و دامنغنا من کویا کویا ایملون اگر باشند که در بیانند  
چیز بر که خصم برای ایشان را ما ذکرده و یا اهل هجرت بدانند که آنچه برای ایشان از خیر دنیا و عتقاد و انجها افزاید الذین  
صبروا و علی ربهم کلون مهاجران نامند که صبر کردند بر عقاوت وطن و از انکفار و برورد کار خود توکل میکنند و دانند که  
فدا و قیرش کنند که خدای بزرگوار است که در دنیا بر پیغمبر فرستند بلکه ما انکره را مبعوث کرد اند تا خلق انرا بر او دشمن کنند و عدا در قول  
ایشان کرده فرمود که وما آرمسنا من قبلک الا رجاء لا یقریننا هم ما برهانک پیش از فرشتان تو مکرر مانی را از او میا که بر بیان  
ملا انکه نوحی الیهم و فرستاد میشد با ایشان ملاقات سنت الهی عادت باقی جا داشته که در برهانک فرستند ملک چنانکه کفا  
میگویند فتنوا اهل الذکرین بر سید اهل ذکر یعنی علما و اولاد و ارج را که با نجای امراضه عالمند تا شهادت از انها اعلام کنند  
ان کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید که اینها سابق همه بر بود اند که مبعوث شد اند بر لیتنا و الیهم معجزان روشن و  
کتابها نوشتند و انرا لیتان الذکر در فرشتادیم تو فراتر که سبب کرده اند و دانست لیتین للناس ما نزل الیهم بجهت  
روشن و هویدا کوی بلوی در مان آنچه فرستاد شده است و فراتر کوی ایشان از او مودعتی از هر چه بر ایشان مشتبه شد و کلامهم  
یتفکرون و بجهت داده انکه شاید ایشان را تنگ کردند و از وضیبه شوند بدانند که اینکلام مخلوق نیست فان الذین مکروا  
الشیطان را یسین شده اند تا انکه کویه اند مکرها بدانند یعنی برای هلاک هم مان انبیا و مومنان چنانچه انکند ان یحسب الله  
بهم الارض از انکه در حق خدا ایشان را در زمین چنانکه درون را فرزند او یا تیمم العذاب من حیث لا یشرکون یا یحسب  
انکه بیاید بدانند و اذاب را انجا که بدانند و امیدند ان چنانکه بجوم لوطا مدوا یا خذهم فی ثقلهم فقامهم یعنی یمن یا فام  
کیر ایشان را در حالت شرم درآمد شد ایشان در سیر تجارت معاطله بین باشند ایشان را خارج کنند کال او یا خذهم علی حق و نرا بگرد  
ایشان را خدا در عذاب و تیر چنانکه کوی هلاک کرد اند که هلاک کرد و انانکه بدانند انانکه اذاب انرا سینه باشند هلاک  
کردند و بد ایشان رسد فلان و تکم کوون و حیم پس بدستیکه در دکار شما هر سیه بران و بخشاینده است که بقیات تبیل نکند  
مهلت هدی شما را اندیش کنند بر حق باز ایند بدان ان بنا کلا بل قدر میکند بقوله اولم یروا الی ما خلق الله من شیء انما  
دیدند که انرا یعنی البته نظر که ند بسو آنچه فرموده است خدا شکی از چیزی یعنی مخلوقاتی که یقتیوا ظلاله عن الیمن و الشانرا  
میکرد و سایر ایشان را از است چینی از هر جای شجداً یتم و هم داخرون در حالتیکه ان سایر ایشان بجهت دانند در خدایا  
و غرضه ایشان را تدبیر خاضع در تفسیر هدا آورد که اگر انرا از انجا که نکند بلخیست سایر ایشان را سینه میکند الطبع و حق  
بندان که همیشیا خاضع دلیلت و دلالت میکنند بر جود صانع و لله لیجحد ما فی السموات و ما فی الارض و من عندنا خزائنه  
نیکند بر و سایر انها است آنچه در زمین است من دایره از جنبندگان و مراد بسو اقیانازاد می غیر اذیت و الملائکه و دیگر

التخل

بيد ميتان در شکران بر از قبل ذکر خاص است بعد از عام جهت عظيم وهم لا يستبکرون و در شکران سرکش نمي باشد و عبادت و  
تخافون ربكم من فوقهم فيرسل ملائكة انزل عذابا ووردان خود که نگاه فرود آيد از آسمان و يقولون ما يؤمنون و  
ميکنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند بدان زير پشت خود که نهد بر او بعد از آمدن و خداي خود سپهر بايد بگويد و قال الله لا  
تخذوا الالهين تشبهوا ربكم وعلما بكم في الدين من بعد ان جعلناهم قلوبا واهدا واولادهم واهل بيوتهم واهل عيالهم واهل اموالهم  
يكاند و بگوايس را بر پيشه غير ما و لاه ما في السموات و الارض من خدائهم من لا يشركوا الله في عبادته شيئا فلا تقربوا اليه بما يشركوا به  
اونست و لله الدين و احصوا اورا و اسطفا و در بيان برادر و خاليتك لازم و واجبت چه قدر است که الوقت مختصر است و اويس  
ترا و دانست که او را برستند خير و افضل الله تقون يا ايسر بدون از خدا بمرسيدت حال نگه غير و عذاب عتو و ترميکند همچنانکه غير  
او نفع نمي رساند و ما بكم من نعمه و آنچه بشماريد است از نعمها جو صحت و غنا و ارزاني من الله پس از خدای است چه نفع جسي می  
و نه هر نعمان مو فونت بر نوازدم و اذ است که الضمير پس چه برسد شما سخن جو مرض و فقر و تخطي قلالت و تجارون پس بدر  
ميناليد نفع ميکنيد زاری بدگاه او مينمايد ثم اذا كشفت الضمير عنكم لا ذفر بق منكم بربهم کثير كون پيشين برادر  
ان سخن را که از زميناليد و شما نگاه کرده ای ز شما يعني بخار و در کار خود شراک از بدعتات غير و ليکنفره ايها اتقوا الله و لا تنفون  
با بچه را و با شمس ايشان از غم و کشف نفس قائم معوا اين کوريد انکاران نعمها و درسد ز کام خود را بر برده مسوف تعبور و پس  
زود باشد که ببايد عافيه امر خود را و يجعلون لاهل بيوتهم و ميرکد اند يعني مهر ميکنند از طرفان بريا خدا که نمي دانستند يعنى  
که ايشان عقل و علم نيست بجهانکه جدا نند نصيبا ما و ز قنا هر هزاره از آنچه بدانشان و ايم از کشته او بجا بيار چنانکه در سوره  
هود گذشت تا الله لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت لئن علمت  
و دروغ و ميبايند که شکر خدا باشد ما بصبحت رات و اعداء هم بد دانشان فریب ميکنند و يجعلون لله البتات و ميگردانند بيا  
براي و در خان يعني خراج که کانه ميکنند که ملائكة و در خان خدايند سخن نبوي ملين بود که خصما البجن موصلت که به ملائكة  
مسلول شده اند سجانه و له کم ما ايشم همون يا کنت خدا از آنچه ميگويند که خدا و خيران دارد و در ايشان است آنچه در دوزخ است بدان  
تا زنده منزه و مبراست خصما و از برفقت که در خان دانست با و دهند و پسر را استا بخود کند و اذ ايشم احد هم بله لاهي نبون  
خبر داده و بکي از ايشان بود که در خان يعني جو کسي را از اهل خان خبر دهند که تودا و حتر منول شده قتل وجهه مسبو و اوهو کظيم  
که در دروازين از اندوه و غم و شرمند در مشايرم و او پسر است از خشم بر ز خو که خراج خنده ي تواري من القوم من سور ما  
گيسر به پنهان شود و بپوشد خود و از کرده اشنايان خو نشان از بند و ناخوش و بچه را با و خبر داده اند بان همچنانکه غارت با نخراريت  
و با نديشان باشد که با نخر چکند امسکه على هونا با نگاه داران مولود را بر خواري ذلك قوم کشت از سر نشايشا که در خان  
او در دم بديد شده است آب يابون و شام در حال يعني زنده در گو ر کند لاهل سا عما يخفقون بدانند که بدانشان چه حکم ميکنند  
در خان که خبر ايشان يعني ندارند موجب نکوشند سر نشايشان ميشو و بدانشان بيد منکفا در رو شام ايت خبر از زند  
در گو ر ميگردند بجهت کسرتش قوم بعد از اسلام حضرت رسالت اين غارت و نخر ايشان بر انداخت بعد از آن خبر و کليله بربن لا يؤمنون  
بل الاخر فصل السور نماز که نميگردد بغيري اخر صفت بدانست که از احوال ايشان است بر زدن و فرزند که ايشان از در خان و زنده  
در گو ر کردن هاي بجهت بر سر و نشو و نشو و الله المثل الاغلي و مر خدا برست صغر بلند کردن و جود ايتست عتقا مطلق و خوشايل  
و نقد سرا و وزن و زنده و هو الغير ترا حقه و اوست غايت قادر بر هلاکها و حکم کننده بمهلك ايشان تا وقت معلوم و گو تو اخذ  
الله الناس بظلمهم و او کي و خدا در مائر يعني کاظم است بگر ايشان که بعد است از طريق حق ما شرک عليها من دائره نکند و  
در در زمين هج جنبه از اصل شرک و عصيان شوي کمز معصيت و لکن يؤخره اللى اجراء مستمى و لکن باز پس ميدارد خدای  
ايشان را و مهلت ميدهد تا وقتیکه نام بپوشد بر موت يا عذاب ايشان فر و اجاء اجلاء پس چون ببايدت مت مقدا ايشان بله عتو به  
باد درسد تفرک ايشان لا يتاخرون ساعة ولا يستقدمون باز پس بزد ساعتی را و بپوشی که در ساعتين بلبکه نهد  
با معذ شوندر هماي غنة و يجعلون لله ما يکرهون و حکم ميکنند خدا را بچه مچوا هتد که اهدا دارند که بيا ايشان را شيد باشد  
دانند در مهر و تحفظ لستمهم الکذب با وجو ايه صفت ميکند بان ايشان دروغ را يعني ميگويندان لهم الحسنى انک ايشان را  
استخوتی نيکو چه کافر از ميکنند که اگر درضار جمع ما با خدا باشد ما و از او بر ميگو خواهد بود حقا و د قول ايشان که مروه که لا  
جرم ان لهم النار و انهم مفرطون حقا که باشد ذراي قيامه از مری ايشان بر بد سني که مرا ايشان است و زخ و بجهت کسرتش  
شوند در ايشان و زخ يعني قبل از ما ايشان بر زخ نشانند بر عباس فرود که ايشان مشرکان باشند و ايشان دوزخ و در کما ايشان را بر برترتار و  
عداران بجهت شکر حضرت فرود که تا الله لئن  
از نو قرين لهم الشيطان اعمالهم پس بياد است بله ايشان بر سرتش که با بليلس است که در هابد ايشان را تا بجهت از اتمام نمونند بيا بجهت  
کافر شدند پس اولان د مکذيب ايشان که روند قوه و بنهم الوم پس شيطان دوست ايشان است و بعضی در دنيا و بار و قيامه فرود ايشان

ایشان را شد ز رخ و کلمه عذاب الهی و شایسته می بیند و مشابه آن را و را خدا در دنیا و در قیامت و ما آنرا علیک الکتاب  
و نه ستاییم بر تو قرآن را لا یبین له الذی یختلفوا مکربا کی در روشن گردانی برای هر آن که از آنچه بر او اختلاف کند در حق  
و در آن آیه توحید خواجه معاویه و هدی و رحمة لقوم یؤمنون و نه ستاییم بر تو قرآن را که بجهت راه نمون سخن و برای هر که  
که بگویند بمان و الله أنزل من السماء ماء فأجسبنا به الأرض بعد موتها و تخلفنا منها آذاناً منى كذا یسئلوننا  
زمین را پس از مرگ کسی بر هر کی در خشکی آن را آن ای کلام لایحه لقوم یؤمنون بدستیکه در آنچه مذکور شد هر چه نشان است بر  
و اگر بشنوند که در استماع کنند بمع انشا و ان لکم فی الاغصام لغیظ و بدستیکه در قیامت و جوچه با بیان دلالتی که بدین  
عبر بگیرد و بدان از جهل بعام عبوکند تسبیحک بما فی بطونیه میباشامانیه شمارا بعضی از آنچه در شکهای است از شیر حیوانات هر  
پای قرش و دم کبنا خالصا از میان سر کن و خون شیر پاک از زمانه و بوسه کین مناشه اشک از بیان کوانده و خوشکوار باشد  
کار را در وقت که خوبه علی و زد در شک او نینه شو سس لطیفه را و پنداشو اسفل ان فرمائست و اوسطان لبین و اعراضه ان دم بخورد  
عرو جاری کرد پیش پستان و فریاد مزخود برین میباید و من ثمرة الخیل و الاغصام لیومئنا ما نیه از میوهها خرمین و تاکهای  
نکور و یغیر شیره ان که میباید و من سکر او و ز قاحسنا فرمیکند با از امرت کنند و او در کوی کوی و چون ماور و شاد در  
مقابل منکران و اینها از انجه خرمین است و ذلک لایحه لقوم یؤمنون بدستیکه در این سوچه و خشکای نشان هر چه بسیار  
است قیامت کامله مذکور می باشد که تفطیل کنند نظر تامل در ان نکرند و او حی و ذلک لی الخیل و الهام کم بیوی و در کار تو یعنی در دل نشان کنند  
ان لکندی من ایحبال بومانی که فرامیگردان کفان کوهها خاتم است من منسا و او است بحسن منف و صحت صحت و من الشجر و از  
میان روخت نیز خانه کرده یعنی در میان کوه و درخت ها کینه میباید و صراحی نداشتن باشد و مایه شون و خانه که بد از آنچه در عالم  
شما میباید یعنی مالکان شایخون کند و غیر ان هم کلی من کل الهمه شریس بخوردن نبوران از همه میوهها که خواهند با شیر بنامه  
شکوهها است فاساکی سبل و بکسرین زد و بد برای کمر برورد کار شما شمارا با امر الهام داد و بعلم فرمود یعنی خانها خود باز کردند  
و ذلک لایحه لیکنه منعا باشد و دام شده بلور او را و جو زنبوران بلوری کار بستند شکوینها و کلهها بچند در روزن ایشان مستعمل شود  
گلیشیره شیبین براد کخه و ستانی کند خرمین من بطونیه اشرا ب مختلف الوانه برین با بد از شکهای ایشان بطریق لغاری مختلف  
از یکدیگر رنگهای و سفید که غسل نیویوان است و زرد که از ان زمانه است و سرخ که از ان زنبور است سیاه و سبز باشد گویند  
کلی اختلاف از ان غسل بحسب اختلافها و لست فیها شفاة للنایس من زان شراب شفاست در ما را با بنفسه همچنانکه در امراض بلغمیه لحاظ  
بلیغی و بیچاره که در سایر امراض چه که میجو باشد که غسل در و کباشند این بابو بد را عفتاد ان بیاورد که اشفا ما در غسل است که  
او را بر این بلغمیه است نامید و اما صحت که غسل با او در شکاره باید از شرفا بلغمیت و با تر شیه شفاست و بار و غیرها شفاست  
از آنجا که لایحه لقوم یتقون بدستیکه در امر غسل و باز نیوهر انچه می باشد روشن بر فدا نانی برای که هینک فکر کنند  
تا مل نمایند هر که با انها راه شود بدانند که این صباغ غریبه و سور فیض نیست مگر از اطمینان که در حکم که چندانکه در جهان در کیفیت دیه  
مناد را در جمله انفساد که در انکه هر که از راه فرمان برداری نشوند و اما مانی که جو میوه تلخ خوبه غسل بشیر باز دهند طبعی که در یاد  
پاکیزه بخورند طاعتیکه از فرمان محض که یاد شاه ایسانست فلان نکرند میگویند که فرسخها قطع با حل کنند باز بموسن خور جوه کنند طهارتیکه  
که هر کس بر فاد و ان نشینند از ان بخورند صناعتیکه اگر تمام بتایان عال را جمع سازند خانهاست در نشانها با نگر کیفیت نتوانند  
ساخت و بادشا ایشان بطریق یا دشاها روز کار و اندام است فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع اویند بد و در فرمان اینچهره سر کنان  
نمایند و اگر یکی از انها از جاده فرمان بود و مخرف میشود او را بنسب و جزای خود میباشند همچنانکه در غسل ایشان تقاضا از ظاهر حاصل  
میشود و عقیده احوال ایشان است که چون باطن که جهالت بمقدورات بحسب طبیعت میدهد این که خسر امیر المؤمنین علی رضی الله  
فرمود که تا بسوی المؤمنین اشاره است بانکه همچنانکه عمل بخورد مگر که پاک و نمیشد به خشن نایاک و بیشتر نمایاندا و الا طبع طاهر  
لطافت خود را بدگانه بدل نمیکند و بر اظهار بلوت تجاسس نمیلاید و بر شاخ خوشبو و بر شکوه پاکیزه نمیشد بر کلهها و شکوینها لطیف  
تأدل میکند بانکه و فوی و مانند وانی تازه بشکل لغاب خوش جمیع میشود و شریک زنبور نمایاندا و در دار و خانه حکم صفتیکه شفا  
تناسر در شان او را است صفا منزه صفتا است مؤمن مخلص که تابع او است مثل زنبور عسل است و اکل طیب و اجتناب از نجس  
خیزش پس اینک اینک خود را بپوشد که همه زنبورانست تمیز فرموده در کمال لطافت باشد و الله خلقک و بعدا از بد شما او را عدد  
بوجود آورد و شریک بتوانیکه پس بر اندر یک باره شمار ابدم باز در با حال مختلفه و منکم من برده الی ارض الهمه و از شما کس هستی  
و ذکره میشود و خاز برین زندگانی بیوی من چرخ میبندد توه عقل که مشابه سر لعلیت باشد ان صفتا و پنج سال با هشتا با خود  
پس عامت ان با بر مشهور است یکبار ایله نماند علم ما تا ندانند پس از انست از چیزهای عظیم حال طبعی است باز زد و چپها را از اموش  
کند و بر کماله هم زمر در سیر با و در شک که مؤمن راه که بحالت است ندهد ان الله بعلم قد مر بدستیکه خدا دادنا است و  
اسرار نشان توانا است که جوان با نشا را بنمیزند بر بیچارگان باقی گذارد و در ان تبیین است بر انکه تفاوت جان در ما نیست مگر بقیه که

# التحلل

حکیم با نیوجیه که ترکب بنید کنند نفیبل امرجیه کنند بمعلوم بعد از آن بنیانها و ساریها می کنند بمقتضای  
 فصلی که علی بعضی در الوفق و بعد از وفات داد بر خوار و شمار بر نیمی یکم در روز و صیغی در مال دنیا تا یکی توانگر باشد بیکم در روز  
 یکی مهر بود بیکم جاگرفتن الذین فضیلا و ایلاد بی زقیم پس بنشینند تا آنکه از زمین یا منفردند و اموال بیعیها که بیسیال تقهر کنند  
 توانگر و مالک سندان شده اند باز کرد و روزه و مال خود را علی امامتک است تمامهم ملکه از آنکه مالک شد است شهواتشان بجهت  
 خواجگان جاهای خود را بنسبگان خریدند که مملوکان در مال خود شریک سازند که گفته است او پس باشند و اجکان و بنسبگان در  
 مال داری یکسایر بجهت استیلا مالک بر مملوکان و عدم رضا بپیمان بنسبگان مال با ایشان خریدند الهنا و انما اینست و میسازند  
 تا موجب نقص ایشان شود پس میسراید که ای اصل شرک شما جوهر نیکید که بنسبگان شما شریک شما باشند و اموال پس چگونه بدهند  
 که بنسبگان و بنسبگان من شریک من باشند در الوفق فیسمه الله محمد و فی اباسر نعمه خدا انکار نمیکنند و چون ثابت شد که همه بجهت  
 او سنجیدم هر که معتموبت داشته باشد و بنسبگان و بنسبگان بیکم در روز و بعد از آن میسراید که والله جعل لکم من انفسکم از و اجبا  
 و خدایتما از پدری شما از جنس شما از نان که با ایت از ارام کنید و جعل لکم من از واجبه بنسب و حصه وافر پدری شما از  
 زنان شما اولاد و اولاد و اولاد پسین با دینان و کوینها در طاعت بر نگران و اور زقم من الطیبات و روزاد شما از پاکر ما  
 یعنی لذت اطعمه ملا بر طیبه فخره انما الباطن المؤمنون ابابیر و میگردند و بنسبگان از اعضا ایشان از بود کتبنا و غایب از آنکه  
 در روز کوفه و شفاعت ایشان می کنند حضرت خدا انکه در این معنی که همه میسراید که و بنسبگان الله هم یکطرف و بنسب خدا ایشان میسراید  
 چه ضامن نعت بنیامین کنند و بعد از آن من دون الله و ما لا اله الا هو من السماوات و الارض من بیرون باشند  
 خدی و بنسبگان مالک نیست برای ایشان روزاد و از اسماها یعنی پاران و از زمین نیک حاصل که کافرین عیان بنام می کنند که ایشان  
 عیسوا و روزاد و نسیب آنچه برای ایشان بنسبگان از زبان و گناه و لا یتطعمون و اصل قوه توانان نذر بدهم چگونه روزاد ایشان  
 دهند هیچ نعتی عظیم تر از افروز و روزاد و بنسبگان این در وصف خدا بر تابناست نه جناس را فلا تقهر و الله الا مثال پس میسراید  
 بیوم سازید برای خدا امثال و اشیا بر نیوجیه که بنسبگان امثال که اینها ایشان در بنسبگان و بنسبگان بنسبگان پس چگونه بنسبگان  
 مثل و بنسبگان و بنسبگان الله یعلم و انتم لا تعلمون بدستیک خدا میداند نفسا قول شما از در آنچه میسراید شما بنسبگان بنسبگان  
 قول خود را و عظم عفو بنسبگان از بنسبگان که بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 کدما منت است که بند درم خربند غیر حکایت غیر ما دون که اول یقید علی شیء و من رزقناه من رزقنا و انظر انظر انظر انظر  
 بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 یقیق کینه متر او چهار برابر بر دازد در ذوق نفقه می کنند از در در بینان و اشکارا یعنی مرفوع که مرفوعه مخرج می کنند که  
 بنسبگان هل کیتون ایابل بر نه یعنی مستو نیستند بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 و حال پس چون مملوک عاجز با مالک بود در مشغله بر بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 الحمد لله هه سناش و شمار خدا بر نیت دهند جبه بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 مستحق و نیست مگر او که ما را بر نه تو حید داه نموی بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر ما میمندان یعنی مشرکان و بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 نادانی از نامه نعت بنسبگان میسراید بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 که خدا یغافل بیکم که ان اینش که در نذر که یکی از ایشان کنش بی شهم کک مادر در دوش و نوید برهم هیچ چیز از سخن در زمانه  
 نیست صنایع و نذایر بجهت نقصا حواس و عقل و هوکل علی مولیه و او با اینهمه که است بر کسیکه متولی امر او باشد یعنی ولی  
 او بر غایت حال او در ماند مانند ایما او چیه هر جا که توجه سازد او را یعنی هر جسی که فرزند لا یا کنجین از نیاید بگوید  
 یعنی کاری سازد و کفایتی کند چه هر زمانه فی الضمیر خود جخر تواند داد و بنسبگان که کوبه رتوانند یافت هل کیتوی هو و من با من  
 بل الحد لایا بر بنسبگان شخص چنین و کسی که میسراید بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 عدل صفا شطاع جمیع فصایل مکارم و هو علی صراط مستقیمه و او در نفس خویر در انست نیست در وقت مرگ پندید یا  
 که هر طبل توجه نماید دود بمقصد مقصود رسید چنانکه ابریک حاصل است او این کامل حاصل نیست پس بتالی اعتبار از انست  
 با حضرت نیز و نگار بنسبگان که آرفش از روز است غیر از وقوع قیامت میگردند نایامده و بنسبگان لکه و اولاد  
 و بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 سماوات و از من و ما امر الساعه لا کلامه البصر نیست کار قیامت یعنی آمدن بعثت و سهولت مکرمانند که بی چشم از احوال  
 حدی بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان بنسبگان  
 نزدیک نزدی که بعد از فیلسفان در جن و بر دشتان او و ایقاع قیامتیک فعل پس مکر است وقوع از در وقت مان این حرکت  
 الله علی کل شیء قدیر بدستیک خدایتما توانا است بر هر چیزیها از وقت خشرین در انست خیار این کند بیک خبر چنانکه

فقد هت بر کجا ایشان بندید پس از آنکه از ایشان خبر داد تا از منبر معالمت لکنند فرمود که والله اخرجکم من بطون  
امهاتکم لا تعلمون شیئا و خدای بیرون از دشمنان از شکهای نماید و از شما که نمیدانستید هیچ چیز را از خدا منافع بخود دفع  
سکاره از خود و جعل لکم السمع و الابصار و الاذان و کما یبدون منکم و کما یبدون منکم و کما یبدون منکم و کما یبدون منکم  
جز ایشان را بخواند و باینکه تعقل کنید و مصنوعات او در دیده معائن مناد خود نظر کنید مگر آنکه تشکر و ن شایسته تشکر کنید  
و در این معنیها اولی و اولی الطیر مستخرجات جو السماء ایامی که خداوند برای استدل بر قدرت الهی و بر غایت رحمتیکدام شد  
برای پریشان در مینا آسمان و زمین ما اینک کهن الا الله نگاه بندد و ایشان را در هوا مگر خداست و اگر در کله جسد ایشان مگر  
است و چیزی که در فوف و تحت نیست که نگذارند ایشان را شد از آنکه ذلک بدینگونه در شیخ طبرستان بر پروردگار یعنی ایشان را و همچنین  
پروردگار ایشان در هوا بی نگذارند بر خلاف طبع آن که باقی بقوم یومنون طریقه نشانها است برای که میگوید و ندیده و مستانغ ندیده  
تفکر میکنند و آنکه حضرت امیران و ابرو حضرت ابرو که میخوانند بر بد و هوای ابرو که میخوانند در آن میکنند ایشان را در آن  
بر خلاف طبع پس سال تفکر دره و امر نیز از خود خود و با ایشان که ایشان را تفکر ساعه خیر من عباد سبعین سنه میسازند و الله جعل  
لکم من بونکم سکا و عدا سکنت بی شما از خانه شما که از سنگ خشت خوب باشد از آنکه هر که بوقتا قاهره در آن ساکن تواند بود  
و جعل لکم من جلود الا نعام بیوتنا تسخفونها و ساختن شما را از پوستها یا از خاکیها چو قبو و چینه که از پوستها از منسک  
میدارند بر داشتن و با خود برین قوم ظعنکم و بوم اقامتکم و من اصوافها و اربابها و اشعارها و وقت سفر در حلت شما  
بوقتا قاهره شما با نزد در منزل سفر پیدا کرد برای شما از اینها انعام یعنی آنچه میشناسد یا باشد یا بشود که شکر یا باشد مویها که در  
باشد آنگاه و متاعا لالی چین و در آنها از بوشید و کشتی و بر خود داری از خرد و فرخشان تا منکامینکه بر فرار بود و از آن رفیع  
توان گرفت و کینه و برونه نشد باشد و الله جعل لکم ما خلق ظلالا و عدا پیدا کرد بر زلف شما از آنجا فرید از زرخ کوه و بنا  
و سایبانها تا بدان از تاب تابش میاید و جعل لکم من الجمال کفنا و اوردید که برای شما از کوهها و پوششها یعنی بارها و خاکیها  
نراشید که در آن ساکن شوید و جعل لکم سرائیل یقیمکم الی الله و ساخت برای شما بر منهای یعنی پوشیدنیها چو چادر و کلاه و پشم  
و غیر این که ما در آن مشاهده کردیم که بر آنکه در جمعه کفنا با احد صندک و با چینه که که ما در بلاد عرب بیشتر است و سرائیل یقیمکم و در  
ساخت برای شما بر اینها از آهن چو زره و چو شتر و غیر اینها نگاه بندد و شما را از سلاح تمام یعنی بیج و تیر و نیزه ایشان را مسکود و کار دار  
شما کذلک تیم نعمته تملکم کتلکم کتلون همچنانکه از منهای برای شما تمام کرد تمام کرد نعمت خود را بر شما تا باشد که شما استلا  
ارید و منقاد که از شو بدیسیکانی بر کشتن و کیند فان تو لو افلما علیک البلاغ المبین پس که بزرگ کردند و اعراض کنند از اسلام  
پس چرا نیست که ایچند بر توانست ما اینک انعام اشکارا بر چون نعمه الله میشناسند مشرکان نعمت خدا را که بنامه دیدن ایشان هم  
بیکر و نهای پس انکار میکنند از بر شمش غیر منعمه و اکثرهم الکافرون و بیشتر ایشان را خداوند عباد و بوم نعمت من کرد  
آفته شهیدان و با ذکر آن روز بر که بر یکتر هم از مینا هر که در کوهی بر همانند که ایشان را مراد پیغمبر از آنند هم که لا یؤذن لکم ان کفر و الا  
هر گشت عقوبت پس بعد از آنکه انبیا شماره بر ام دستور کردند و صندکها را که کافر شدند در جوار فی رجوع بدینا و در ایشان  
قلب کرده شوند با هر که از شری تکلیف نیست و از آرای المذنب ظلموا العذاب باد کن جوینند و ز قیامت ناگه نشنیدند  
عذاب و رخ و از ایشان بدان اندازند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فلا یخفف عنهم و لا هم یظفون پس سبک کرده شود  
از عذاب و رخ و در ایشان مهلت ده شوند ما اینکه عذاب بگذرانند و از آرای المذنب شرکوا الشکر کما هم و جوینند بدانکه  
شرک او در دنیا با از خود و یعنی بنام که شرک خدا میکنند قالوا انما هو اول شکرنا و تا الذین کفان دعوا کونید شرکان  
پس در کار ما اینک و اندر بیکان ما انانکه بودند که ما اینک بشیدیم من ذونک بدو فاقولوا لهم انما هو اول شکرنا و تا الذین کفان دعوا کونید شرکان  
پس بکنند القاکند بسو هم ایشان سخن را یعنی شما ایستار که با کرد انداد و جواب ایشان گویند بدستیک شما در رخ کو بایند  
یعنی شما ما را انیم بچیدید بلکه هوای خود را بر منسل میکردید ما هر که فرمودیم بر شمش خود در دنیا آورده که نصار و هو چو  
عیسوی و غیر ملامت که داد هشت بینند و قید خود در رخ باشند گویند خدا ما اینا بر میبستیدیم با ما ایشان پس آن در پیغمبر  
و فرشتگان گویند شما در رخ میگویند ایشان شدند شوند تحت برایشان لازم شود و اندیشد و بیکر کنند و اقوالی الله یومنون  
التکم بیهکند خدا در رخ صلی را یعنی مغر شوند نگاه و کون هتد حکم خدا با اسلام اند همینکدام شوند از وصل  
عنه ما کافوا ایضترقون و کرد در از ایشان یعنی باطل و ذایل کرد و آنچه بودند که بدو غر بمانند و شفاعت ایشان در دستگیر ایشان  
و نیز از حال شرکان در آن روز خبر میدهند که الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله انانکه نکریدند بخدا و باز داشتند در نماز  
از راه خدا از دنیا هم عذاب خوف العذاب بفرمایم ایشان را عذاب الای عذابی بما کافوا ایضترقون بسبب بودند که منع هر که  
شما از ایمان آوردن و قسام میکردند پس آن عذاب برای که ایشان است بیکر برای منع دیگران از اسلام و بوم نعمت من کرد  
علینهم من انفسهم و با ذکر آن ایچند روز بیکر بر یکتر هم در آن روز در مینا هر که در کوهها را ایشان از نفسها ایشان را پیغمبر که

الخل

۱۱۱

هم از ایشان ضعیف بود برایشان و جینا بک شهید با علی هولا و دیاریم تو را کوه بر این کوه یعنی اوست نابر تصدیق مؤمنان و تکذیب  
مشکان کوهی و نورانی علیک الکتاب تدبیرا لکل شیء و فریبندیم بزوفرا نبرد در حال تنگه بسیار روشن است بر هر چه  
از امور دین بفضلی و جالی که میان بست و طهر باشد و هدی و حاتم و دیگر کسب السلبین و راه نمودن بخشایش بر هر که  
بدان بگردند شکر است بهشت مسلمانان را خاصه بعد از اینان طریقتی که میکند که عمل آن موجب حصول بر خیزد و شوق و صبر نماید  
که آن الله یا شری العبد بدستیکه که میفرماید بر شیعیان در راه خیر خواه در اعجاز چون بخید که متوسط است تقطیر و زینت  
و فعل که متوسط است میان بر قدر عمل چه قید از اول جینا که متوسط است میان جمل و بند و نگاه که متوسط است میان جین و نور  
والاحسان و میفرماید بنیکوئی کردن در طاعت بیکت چو تطوع بنوافل و با محاسب کیفیت که ان غایت خلاص است گویند عدل  
و خدایت و لغت ادای فریض و ایثار ذی الهی و دیگر میگوید بطا دادن خویشاوندان و نزدیک رسانیدن باین از شهیدان  
یا شد و ابو جعفر فرمود که مراد قرابت سولت که حجتی برای اینها خسر مفروض ساخته برندگان و نهی عن الفحشاء و المنکر میگوید  
شمار از عمل از شکر و اولی که متبع فرین ذنباها است از فعلی که انکار آن میکنند بر ما شرین بد شیوع و عقل چو عقل و غضب و اولی و البقر  
و از سه تکاری که صفت شیطان است مانند استیلا بر مؤمنان و تجرد تکبر برایشان عظیم لعلکم تدکرون پدید میدهند شما را خدا را  
شاید که شما بپندارید بیا مورات تمام نماید از منتهای اجتناب نماید این امر و وعظ است جامع جمیع مواضع و از اجتناب است خطا  
و در جسد خطی میخوانند شما مستقامت ملک و ملک بچین مأمور است و اضطرار این هم بچین منتهی است و فریاد از آنها بچین و از کرم عدل  
ظفر و نصر و انتظام عالم است و پنج احسان تا و مدخل و توانگر به رفاه و فصله و رحمت و الفت اما اینها فحشاء است و درین است شمر  
منکر بر اینکشان اعدا و حاصل بچین محرم مانند از منتهای و این مذکور جامع جمیع است پس عمل کردن بان موجب فریضت بنو و شوق و خیر و باشد  
و او تو ابعهدا لله ذاعاهدتم و وفا کنید بپیمان خدا چون عهد بستید در عهد است که ان ثبات بر ایمان بلکه عهد که میان  
مردمانه میباشند و لا تقصروا الايمان بعد توکیدها و مشکند سوگند ما یعنی پیمانهای را از سنوریان بگویند بخدا  
و قد جعلتم الله عليكم كفيلا و حال آنکه گردانید این صفت غریب بود از اینها خود کوه ان الله يعلم ما تفعلون بدستیکه  
خدا میداند آنچه میکنید از بعض عهد سوگند شما را بدان خواهد بود و لا تقووا کالی تقصت عظام من بعد قوم انکنا و شما  
مانند منک شکافت باز کتا در قیما خود را پس از قوت در حال تنگه شد و شما تاب باز داد ما شد بچین مانند نیکد شما را بعد از آنکه  
تاب داد باشد و عظم قوی ساختن تاب باز دهند بازه گردانند نیست که در عربی بود رطبه نام و بچین خرافت رسیدند بنسب و از طریق  
میکشند و او را کتیران بود و ان ذرا اول بامدنا ایم در و خود پیش میر و کتیرا برایش میفرمود بعد از نصف النهار میگفت تا ان رطبه  
تاب باز میدادند تلخ از ضایع میشد پیوسته با و نا و چین بود و حتما تشبیه میفرماید شکستن عهد را بازه گردان کردن رطبه نام  
و میفرماید که چنانچه ان خرافت نام تاب ده خود را باز میداد ضایع میکرد و در عاقل باید که سر رشته عهد خود را بر شکستن نقض باز نکند  
پس سر زشتایشان میکند عهد شکستن تخلف و ان ایمانکم و خلا بیکم فرامیکرد عهد سوگند خود را و اجابت خود علی و سر در میان  
خود یعنی در سوگند و عهد و خود مکر و خیانت میکنند آن تگوان اقره هی اربی من اقره سبک که هستند که میگویند که ایشان بازه  
از کرد می تکرید بر عد و مال مراد است که عذر میارید بر نقض عهد بسبب نکر پیش از مسلمانان بر نشو مال ایشان را فر میبندید بجه  
ان جیل بازی آغاز کرده خواهید که باز بگویم رجوع کنید طریقه جاهلیت پیش که پیمانها و کور الله به جانی نیست که خدا میارند  
شمار با سر و عهد تا برها لیاظرها هر شود که شما عنصام ز رطبه و ای عهد میبرند به عهد خدا و پیمان عهدی که میکنند آنکه بگردد  
و شوکت ایشان و قلت مؤمنان و ضعف شما مرد شده نقض می کنید و کپیبتان لکم يوم القيمة ما کنتم فيه تحتلفون و  
بنداکند بر شما در روز سنجیده که در ان خلاص میکند در شان بر وقت جزا در وقتیکه با دانش همه در اعمال شما شتاب غیبا  
ولو شاء الله لجهلكم امة واحدة و احواسه خدا صریح کرد ایشان را بر حد اجتناب و آگاه یک کوه مشفق بر اسلام و لکن بصل  
من کشاء و لیکن در میدان در حکم که میخواهند خدان یعنی کسانیکه با وجود طهر و غضب و بجزای پند بچین فقط عیان نظر در ان نکره انضار  
ایمان نکنند حتما ایشان را در کرد و در نظر لطف از ایشان باز کرد و هتد من کشاء و راه نماید بلفظ هر که خواهد یعنی صفا ایشان را بوفی  
که از باز دهد و لتسکن عما کنتم تعملون و هر چند سوال کرده خواهید شد در غش از این بودید که عمل میکنید شما بدان سر زشت کرده  
شوند بچین صانع که بر نقض عهد نکار نهی از ان بفرماید که و لا تخذوا ایمانکم و خلا بیکم و فرامیکرد سوگند خود را و اعدا  
مکرینا یکم که اگر چنین کنید قترک قدم بعد بنو نهایی بفرماید قدم از شاع اسلام پس از ان و تد و قوا السوء هما  
صد لکم عن سبیل الله و بچین دانند در رخ زار در دنیا بسبب از ایشان از راه خدا گران و مهمل است لکم عذاب عظیم  
و در شمارا باشد و در غم عذاب در دنیا بفرماید عظیم است صفا اصل اسلام را که میخواستند که عهد سول بر کرد و در پیش ایشان را و عا  
میدادند که اگر رجوع بکنند منافق بسبب ایشان صفا فرموده که و لا تشذروا بعهده الله تمنا قلیا و در عهد یعنی بدله میکنند  
عهد خدا بر و بخت سول از او بپیمانند که ان مال خیر نیوانت که در پیش شما را و خدا میدارد تا تمام عهد الله هو خیر لکم بدستیکه

بجز نزدیک خدا نیست بر این نادان از نصرت رفیق نیا و ثواب آخرت از همت است شمارا از آنچه قریب و صد میکند تا آن گنیم تعلون گو  
مستند که بدانند از امام جعفر الصادق مرویست که از پدر در ولایت خراسان و منین صلوات الله علیه بیعت و نداشتند نیز در غیبت  
بهدنم نماید که ما عندکم میفدایم نزدیک شما است از اموال دنیوی و منفعتی فانی کرده و ما عندنا قبیح باقی و آنچه نزدیک خدا است  
انچه از او دور است همیشه منتظر مگر منفرض نکرده و آنچه از آن است که در صبر و اهل بیعت از راه نماند که در دنیا و آخرت بیوشفتت نکالند  
یا برادر که آریا بر شکستنی برده و عیال جرم بر آخسین ما کانون ایملون برایشانرا که بنیم جنت است بگویم اینچه که بودند که در  
اخلاص عمل میکردند بجز آنکه از اعمال ایشان من عمل صالحا من ذکر او انشی هر که بکنند از شایسته در پادشاه و هو مو من فلن یجیبه  
حیوه طیبه و او مو من باشد چه عمل بد و ایمان استحقاق ثواب ندارد پس هر یک از آن که در دنیا و آخرت خوش گویند که عمل ایمان  
اورد و عمل صالح کند که چه در پیش باشد زندگی از خوش گذرد و هر که فسق باشد زندگی از ناخوش گذرد که چه توانا کرد باشد و کفر بنهائیم  
هم بر آخسین ما کانون ایملون و هر یک بدیم مو من صالح را برایشانرا بنیکوین کار که میکنند بعد از آنکه با صفت بدان باستقامت  
که و از آفات القرآن فاستعد بر الله من الشيطان الرجيم یعنی آنچه چون خواهی بخوانی از اینها بجز آنچه از شرع بر آید یعنی بگو  
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم تا در قرآن از وسوسه و این باشد خطاب بخصمست و مراد استسلافة لیس له سلطان علی الذین  
امنوا بدستیکه بر لیس نیست تسلطی علیه و او انانکه کرده اند چه ایشانرا بگویند که از شر او و علی زبانه یو کانون و بر برادر کار  
خود در دفع دسوسه و توکل میکنند بائمه سلطان علی الذین یقولون نحن انبیاء الله که در او را دوست میدارند  
و وسوسه او را قبول میکنند و الذین هم به مشرکون و انانکه شیطان شرارند که اندک بخدا آورد که انانکه کفار و مکذوبانند و بعضی  
از احکام کنند که چنانچه با ازان سخن بگویند از ایشانرا که در صفت از آن میگویند علی الله که او اقرار میکند بر آنکه از شر  
خوش سخن میگوید یا مکه و لولا مکه لانا ایه مکان ایه و چون بدین کیم بقی تاریخ را بیاییم و بنویسیم در لفظ یاد حکم و الله اعلم بما  
یرزق و خدای انانراستنا آنچه در پیشگاه از تاریخ هر که در معصیت قالوا لا انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون گویند که از آن  
جانب نیست که توافر کنند بر خدا و از خود سخن میگویند اینچنین است که میگویند بلکه پیشتر ایشانرا ندانند که آنرا در عمل نزه روح  
القدس بر کوی ایشانرا فرود آورد و در قرآن روح پاکیزه که جبرئیل است من ربک بالحق از خبر برادر کار تو بدست خود راستی بحق و ثواب  
بطل و اینجا حاصل که حقا فرما بر او است جبرئیل نازل مکتب لیتیتا الذین امنوا بجهنم کثبان هذا انانرا که کرده اند در اعجاز  
ایشانرا و است که انانکه اینکلام حقیق است چون تاریخ را بشنوند در عیان صراط حکم از آنرا بدست نمایند از ایشان مطهر شود و عباد ایشان  
واسع کردند و هدی بشری تسلیمین و نازل ساختن از آنچه هدایت کردن و بشارت دادن از کسان را که اسلام آوردند و دانند که در  
غلام بودند یکی جز نام و یکی شمار که شمشیرها را میقل زدند و او را کتاب بودند بنویسند و در پی خواهند بود سید عالم برایشانکه شری  
استماع در ایشان فرمود که پیشکشند که عجم از این عجم کلام بیاموزد و با ما میگوید یا مکه و گفتند که انانتم یقولون  
هر اینها میندایم انانرا که ایشانرا میگویند که انانما یقولون بشر جبار نیست کما نورا و ارا می بیند در قول ایشان میفرماید که لسان  
الذی یجیدون زبان میگویند که میگویند که انانکه خداوند از استقامت الیه بسوا و یفیت قرآن بگویند خدا حقیقی و هذا  
لسان عربیة مبین است یعنی حاصل شد در کلام و فهمیدند بشو این قرآن زبان عربی هویدا است که شما با او جوید احکام بلا عاز  
اور در مثل آن ظاهر به بعضی کلام است که پیشروند کلام عجمی غیر ضعیف است که در پیش از اینها میفرماید در شما و قرآن عربیست نه ایضا  
که با ندادن تاملی از اینها میفرماید چون بگویند بجز اینها از کسی فراموش باشد بعد از آن فرمود که ان الذین یذنبون انانکه لا یؤمنون با انانکه  
نمیگردند با اینها کتاب خدا و تصدیق نمیکند بجهنم عذاب و جود لایهد بهم الله و انهم صوابا لیم راه نماید خدا ایشانرا  
که در سندان جهنم و مرایشانرا است عذاب در دوزخ در آخرت جهنم بلذت این و سبب انانکه بگویند یا انانکه یقولون انانکه  
الذین لا یؤمنون با انانکه اولئک هم الکاذبون جبار نیست که در پیش از اینها میفرماید در شما و قرآن عربیست نه ایضا  
مغیر از اینهاست دروغ گویند و انانکه بعد از طریض حضرت رسالت الهی باطل ایشانرا و از او خطاب که خایقی نداشتند ببلای  
عمار و پیکر او با سر ما در او مشغول شدند ایشانرا در رجوع بجز اگر کرده اند بجهت در طریقی ایمان تمام تمام و در زبانه جفا قوم شکستنی  
نمودند تا بجا نیکه و ما در عمار را با سبب که عذاب کشید شریفشان چشیدند و عمار را اسطفاقی و ضعف بدست میایدان داشت  
چون مشرب هلاک شدی اختیال که در صفا قوم بود بکفت خبر بجهت عمار رسید که عمار کشتن کفار را اختیار کرده از دین خود بیزار شد  
خبر فرمود که چنین است سرانجام عمار از ایمان بر پشت و ایمان چون و گوشت او ایضا عمار که بکمان نزد انحضرت آمد انحضرت بدست  
مبارک ایشانرا و پاک میکرد و صفحی بود ترا چست او باز کرد تا ندرت را که راه باز کرد بدینها به تمام کلام حق است این اینها فرستاد که من کفر  
بر الله من بعد ایمان هر که کسی از شرع بخدای پس از ایمان خوشتر میگردد و در ضمن غضب باقی باشد لا من اگر حق قلبه  
مطهری بلای ایمان میگردد که اگر کرده شود بر انرا از این با عمار در کمال که در حال نکول او رسیدند ایمان و عقیده مشرب نکردند  
با انانکه عمار را لکن من شرح بل کفر صمد را و لکن هر کس که بکشد بکشد بکشد خود را یعنی هر کس که خوش گوید و بدلترا عمار

یار



التخل

كذبت عليهم غضب من الله وطمع عذاب عظيم پس برایشان عذاب دردناک و سختی از خدا که چندانگاه بزرگتر از عذاب او  
 ذلت بر آنهاست استحقوا الحیوة الدنیا ان عذاب الذل که برایشان از سبب آنست که در دنیا شنیدند و بر کوفتند و کافران دنیا  
 علی الآخر فیهم اخرب و ان الله لا یهد القوم الکافرین و در دنیا بر آنها نشت عذاب خدا را نه نماید بطریق جنت خدا را نمیکند  
 کرده تا گردید کار یعنی بر آنها را اولتک الذین طمع الله علی قلوبهم انکروه انما نشت که هر چه خدا بود و طمعی ایشان تا اول حق  
 در بنایند و ستم برهم و ابصار هم و بر کوشش ایشان در گردید که ایشان بود که در دنیا وجود تامل و در حق نکردند و انرا  
 نشندند و بدیدند اعتبار در آن نظر کردند و باجمع قبول نشینند و در صفت عذاب بر آنها وضع فرموده تا فرشتگان علم بیدم اینها را  
 پند کرده طعن و لعن کنند و اولتک هم العاقلون و انکروه ایشانند بجزان و عاقلان که سر براه عمر اصابع کرده در یاد دارند دنیا و  
 بدست نیارزند و مغلس در شهر قیامت جز در شبی در دل بر حشر نخواهند بود چنانکه میفرماید که لاجرم انهم فی الاخرة و الخائیر  
 محض که ایشانند شبیه در سزای که فیما ملات بان کار انداختند ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتوا بید ستم که  
 پروردگار تو مرا انرا که هر کس که در دنیا بود و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار  
 و صبر و ان ربک من بعد ما یسرها که در دنیا و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار و سزاوار  
 و جها و صبر انهم و رجیم هر چند از نده است عفو کند از ایشان گناهان که نشند و امهر باشد از ایشان تا بوق طاعة در زمانه  
 یوم ثانی کل نفس یجاز ال عن نفسها در روز یکم بیاید هر نفسی حذل کند از نفس خود مثلا طاعتی که بید که خرام معصیت کرد و  
 طبع گوید چرا بیشتر طاعتی نکردم و هر کس در خلاصه نفس خود گوید نفسی بنویس تو فی کل نفس ما عملت و هر کس که لایطون و بنام داد  
 شو هر نفسی باخرای آنچه کرده است ایشانست ستم بد نشوند در مکانات و صبر با الله مثلا قرآن کتابت الله و بنما کرد خدا  
 مثل برای کافر است و انرا نیست که رهبر و ایمن از نرد و جبار از نردیم کاران مطهرتة با یتها و ز قهار عذاب او میشد و اصل آن دایره  
 با سایش تمام میامد بر آن در روز اول یعنی تو سها ایشان را از بنیامین کل مکان از هر جایی یعنی از اطراف و جوانان تکفرت با نعم  
 اندیس کافر شدند اصل آن بنحیها خدا و شکر نکردند و اذاقها الله لیا س الجوع و الخوف پس چنانکه خدا اصل از او شتر  
 که سنگی تر بر ما کاو او ایصنعون بدانچه بودند که گردند از عذابها نا سایشنا بر عباس فرموده که مراد حستعا با نشتال اهل مکانه  
 که این بودند از مثل و غارت و مراهقت از ذاتی میکند ز این که بیغمه نبوت حق در مسالت کافر شدند و حستعا تبید بل فرغ ایشان  
 کرده هفت سال ایشان در بلا و محظ و خشک سلبمانندند و از غایب جوع مراد میخوردند خون میاشامیدند تا و جوان خستالی  
 نرس مکه تا انرا در دل ایشان را نذبح تا بجای یکبار ز هیئت سلام برک سفر شام کردند بر نفس مال خود تا میری بودند تا اولتک جفتم  
 رسول منهم فکنت بوه و بدستینکه آمد بیغمه بدینا یعنی جفا که نب کردند و اذاقها الله هم العذاب و هر کس که ظالمون بر فرا  
 که ایشان را عذاب از زمین محظ و حال انکه ایشانست هم کاران بودند بر نفس خود بشکر و تکذیب بعد از آن خطاب با اهل آن کرده و فرموده که  
 فکما و احماد و زکم الله حلالا لطیبا پس خوردید انرا مؤمنان از آنچه خدا روز داد شمارا بیاکی و یا کفری و اشکر و انعم الله انکم  
 باناه تقبذون و سیاداری کنید غم خدا را که هستین که او را میپسید فرمان میرید بعد از این ما ما ذکر بحرفان میکند و  
 انما حرم علیکم الميتة و الدم و لحم الخنزیر و غیره نیستیکر خدا حرام کرد در در او خورد و انرا و کوشن خورد و او انچه از آن خورد  
 و ما اهل البیت الله به و انچه از او برداشته شده باشد غیر خدا بران در وقت رخ ان یعنی بنام بجا کشتن باشند من اضطر غیر باغ  
 و لا عاد پس هر که مضطر کرد و محتاج شو خورد یکی از این حرفان در حالتیکه طالب لذت باشد از حد ستره و مقبوض نکند قرآن الله  
 عفو و رجیم پس بدستیکر خدا مرزنده است نگاه مضطر را مهربانست در خصصت از اکل حرممان در وقت اضطرر و لا تقولوا لیا  
 تصفوا لیستیکر و مکوبید مرا چیزی که وصف میکند زبانهها یعنی حرم و صفیان بدین دلیل الکذب هذا حلال و هذا حرام  
 دروغ را که اینجالات را بدیجه و سبایه باشد و این حرام یعنی از آنچه حلال ساخته مکوبید که حرام است و آنچه حرام ساخته مکوبید  
 که حلالست لفترو اعلی الله الکذب نا افر کنید بر خدا دروغ ز ان الذین یفترو علی الله الکذب لا یفلحون بیستیکر  
 اتفاق بر بندند خدا دروغ ز انست که در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا  
 که در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا و عذاب خدا در دنیا  
 بدستیکر فرموده اند حرام کردید انرا هم انچه خوانده ایم بر تو من قبل یثبنا من سوره و ما ظلمنا هم و لکن كانوا انفسهم  
 یظلمون و ستم نکردیم برایشان حرام ان و لیکن ایشان بودند بواسطه گناه کثرت بر نفسها خود ستم کردند و مستحق عفو نبندند  
 یعنی بجهت عیبها و گناهان ستم هر چه حلال کرده و تحلیل این حرام ساخته خود ستم کردند خود را مستحق عذاب کردند  
 ثم ان ربک للذین عملوا السوء مجهال لو یس بدستیکر پروردگار تو را انرا که گناه کردند بسبب غفلت نادانی بر ایشان  
 من بعد لک و احمقوا پس باز کشتند حرام از پس از عمل بد صلاح او نکرد خود را ان ربک من بعد ما الفتور  
 بد دستیکر فرموده انرا پس تو بر هر چند از نده و مهربانست که قبول میکند تو بر او از بند و بعد از ان که انرا از نده

مینکد بطریق ابرهیم و میفرماید که این ابرهیم کان اشتهر بدستیکه ابرهیم خلیل بود جامع کالات و فضایل و غیره خلیل است  
که در امتی باشد و روی جمع بود قانیثا حقیقا فرمان بزرگوار مریدان را میاید از دینها باطل تکلیف و امر بایست من المشرکین و نیوا  
شکر از ندکان سپا دارند بود لا نعلم اجتناب و هدی علی صراط مستقیم مرتبهها او را و بر که بدستدار و زانین  
و راه نمود او را در دعوات برای است که طریقی بود چنانست و آتیناه فی الدنیا الحسنه و دادیم او را در دنیا نیکویی که  
ذکر چنانست و لانه فی الآخر فلین الصالحین و بدستیکه ابرهیم را فسر از نشانیست که است در جامع الیه حیات او چنان  
الیکان از تبع ملة ابرهیم حقیقا پس می کردیم بنوانیکه تیری کن در نوحید تیرا نما از شر که کیش ابرهیم رخالتیکه قابل بود  
از هر کیشها بدین اسلام که طریقی حقیقت و ماکان من المشرکین و نبود ابرهیم از جمله شرک از ندکان این تعرض کفار و مشرک است  
که گفتند ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق تعالی آنرا کرد موسی را که نبی شریف را با کونار و زخمها زد ما آدیو دست کشید  
پزشکش حق نمایند چو فرمان برایشان رسیدند که قبول کردند و بسیار گشتی نمودند میا ایشان از اختلاف و نادانگی که گفتند  
شما خدایا مینکد چه خستما انرا از افرید خالق عالم فارغ شد قوی بران رفتند که یکشنبه ولی است بر که در او را زانین باقر  
کرده خستما چینه ستامت نادانگی و مخالفت ایشان از نظم شبیه برایشان فرزند که چنانکه فرمود انما جعل السبت خیار نیست  
که در آینه شده نظم سبت نوشته شده علی الذین اختلفوا فیہ برانانکه اختلاف کردند در او و تعظیم سبتان بود که  
که در او کسب نکند فیج هم مشغول شوند در سبت که موسی یکی را دید ز روز سبت مناعی بر او نه بخانی میروند در روز  
کردنش بر نند نشد در موضعی بفرستند که مغان بر او رخوار چهل روز اجزا و احکا او را میخوردند و آن وقت که حکم بدینهم  
توحم الفیمة و بد شبکه برورد کار توهم این حکم کند میا ایشان در روز و شیخز فیما کانوا فیہ یخجلون در آنچه بود  
که اختلاف میکردند یعنی در روز شبکه بر عبادت بنادان پیغمبر خود را بدعوت حق میفرماید که ادر علی بسبیل ربک بخوان  
ایچند خلقنا از ابرهیم برورد کار خود که اسلام شد الحکم و الموعظة الحسنه بدلیلی که حق ذات است که داند و شبکه از ایل  
سازد و ببیند نیکو و سخنانا نافع اول دعوت خواست مانند است که طالب حقایق اند و می برای دعوت عوام ایشان و جازایتم بالقی  
هی احسن و جدال کن یعنی مباحثه با طریقی که نیکوترین طرق مجادله است چنانکه بعضی از مشرکین است عثمان و ربک هو  
اعلم من خلیل عن سبیله بدستیکه برورد کار تو دانا تر است مانگر که او گمراه شد از راه حق که اسلام است و هو اعلم  
بل المهندین و او دانا تر است برای احکا که یعنی مجهد بر تو همین دعوت و ابلاغ احکام است اما حصول هدایت و ضلال و جزا داد  
بران بر تو نیست بلکه خدا عالم است با هر ضلال و اهدا و خدا بخواد هدایت ایشان است و رده اند که مشرکان در جنگ احد بسیار  
از مسلمانان را کشتند و مانند کردند در این روز جزه بر عبدالمطلب مثل کردند شکست شکستند هند ختر عتبه حکر او را و بر  
دهن هار که بخورد در دهنش سنگ شد بدیندخت رسول را از او خبر دادند فرمود جزه نزد خدا گرامی تر از آنست که بعضی از او  
باقتن سوزد چه جزه از اهل بهشت است مندمله و زخ نخواست که جزه با حشا هند غلط شود از آن فرمود که اگر خدا  
مرا نظر دهد همتا کن با بعضی جزه مثل که خستما این فرستاکه و آن عاقبتی فعا قیوا امثل ما عوفینم و اگر عوفینم کنید  
یا داش کنی که با شماعقوتی کرده بر عوفینم کنید همانند که عوفینم کرده شده آید به بدان یعنی ایشان اگر یکی را مثل کرده باشند  
شما در برابر یکی مثل کنید زبانه و لیس صبرتم کفو خیر لاصدا برین و اگر صبر کنید و از عوفینم ایشان در گذرید هر ایندن  
صبر بپایست سها بر این از انتقام واجب قاصبرک الا بالله و صبر کن در آنچه و واحد بتور سید و نیست صبر تو مگر بتوفیق  
نست خدا و لا تحین علیهم و مانند هناك مباشر برایشان با تسلط ایشان بر لشکر تو و لا تلت فی ضیق و مباشر و تنگدلی و نا  
یمکرون از آنچه فکر میکنند از بد آن الله مع الذین اتقوا ابدستیکه خدا بنصره و یاربنا انک کبره کبره در شرک و معصیت  
والذین هم خستون و با انانکه ایشان نیکو کارانند یعنی مومنان و مخلصان مومنان و اسلام برین و صفت است سوره  
بنی اسرائیل ما انزلنا حدیثا بر تو میکنی ای بر که کتب زینبیر صلی الله علیه و آله و آیت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل را قرائت  
کند و لش تو شود از آنجا که در یک روز و ماد در که مستعاده از بهشت و قطار زبده دهد قطار هزار و دویست و فیه باشد هر غیر  
بناز در او هر چه در او است و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که در شب جمعه این سوره را بخواند پشیمانان که تو هم العمل  
در یابد و از باران و باشت بیدیم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی یاک و منزه من دامن از هر عیب و نقص یاک و بی عیب دانستن آنکس را  
که از او کرامت آسره عیبها بر بند خود را که قدمات لیل من المسجد الحرام یعنی در اندک از ساعات شب مسجد حرام که کعبه  
است بحرم کشته نزد اکثر خائراتهایی که در هر من مسجد است لالی المسجد الاقصی بسو مسجد و در نماز اصل مکعبی بیت المقدس که ما  
سایر مسجد نیست الذی بار که حوله ان مسجد یکدیگر یکت کردیم بزرگوار کرد ان که این شامسنگ که دین که از راه مطب و حی بسیار  
صاحبیم هر یک دنیا بکثر شکار و بهاد و بیساری تمام و فراخی معیشت پس انجام دهد را بریم لیریه من یا اننا انما ایمم و از اول  
قدس خود پیوراند که زما از مکه بشام رفت و بیت المقدس مشاهده نمود و انبار او بد و قوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عذاب





بنی اسرائیل

شد که بعضی از ان علامان بر من مشتبش شود و حتماً امثال ان بر من ضویر کرد که من از منیدیدم و ناقوم میگفتم و ایضا میگویند که  
 هر علامان را تراشید و بگردیدین گشتند چو کارکنان که بجا میآید شکارند چو باری فیه و ایضا تراشید و در و خاک را تراشید که کرده بودند بطلب  
 ان میگفتند در دنیا ایشان مذکران بود و من نشین بودم ابرا از ایشان طلبیدم ایضا فدح ان من ذل و من اناب باز خودم و مدح ایضا  
 رد کرد چو باز اینها را تراشید میگفتند ان علامان یکبار است بعد از ان فیه و در کف ان و فلان بر شتر نشین بود و تراشید ان از من  
 بر سینه فلان بنفشاد و شتر بشکست گشتند ان اینی نیک است بعد از ان گشتند ضعیف و ان کن که هر یک بر وجه گشتند من یکبار و نصف  
 میگردم چو او تراشید من مشتبش شد حتماً امثال ان را بر چشم من آورد تا من دیدم و میگفتم که ایضا تراشید ان بجز و در رسیدند  
 و در پیش کاروان مشربیت خاکش رنگ و بود و در غار فدا و اند چون انما طالع شود ایضا تراشید و در سینه از سینه تراشید و نیک است  
 پس منظر بود نیک که اناب را در و تراشید انحصراً در و کوی کوی کوی تراشید و وقت طلوع شد یکی گفت ایضا تراشید که اناب تراشید که اناب  
 که اینک کاروان رسید شترها گشتند در پیش چو ان کاروان علامتیک خضر فرود بردیدند گشتند که و الله که ما مانده ان من دیدیم  
 و نشینیم این شتر و شتر ان غایب است و چو نیک تراشید خضر فرود کرد من شکر را بجهت ان شماریم و نکند که در ان شماریم چه  
 اگر در اول بار چنین کنی تعجب انکار ایضا تراشید و در نیک است من ان العیون انک کون و اول ان سور که که ما و ان من بعضی بریم  
 چو طایف و علامان مذکور چو ان کردند صعبان ان حد معراج و او را بر شتر نهد که ان تراشید در سوره الفجر ان فرموده تراشید انکا  
 ذب تو سبز و انی بعد از ان منفراید که ما اینجا نیک تراشید ان معراج بریم و انان معراج با و انیم ناموجیب من ان تراشید انان  
 موسی را بنیایان بنشینم و انی موسی الکتاب و در ان موسی کتاب نور و جملنا هدی لیبی ان سربیل  
 و کردیدم موسی نور بنیاد ان ما باشد بر نمان یعقوب و کنیم ان لا یخلف و ان رونی و کبار ان که فرمایند بنیاد من پروردگار  
 که کار خود بود که ان پد در زینه من جملنا مع نوح حای زینه انکسین که تراشیدم او را در کشتی نوح از سام تراشید که ان تراشید  
 ان بریم جدی سربیل بنی جان از طوفان و انکسین انرا انی تراشیدم انکسین شکر کاروان نماید ان کان عبد اشکو و انکسین  
 نوح بودند سبنا و انده مویست که در هر احوال از خورد و ان تراشید و حای بنوشید نشین و بر جوانان و سوار شد کنی ان تراشید  
 از ان تراشید حتماً او را شکر گفت و قضیتنا المی بی ان سربیل و اعلام کردیم بی سربیل و ایضا انی ان تراشیدم ان تراشید  
 انفسنا من انی و ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم  
 اید اول ان مخالفت نور بنی بود تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید  
 با ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید ان تراشید  
 از طاعه من و تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 در ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 و لشکر انان و ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 فل و غارت و ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 که ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 و آمد ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 لا نفسیکم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 دو ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 روی ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 غالب شوند بر ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 با ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید  
 بن تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشیدم ان تراشید

عمر





متکشفند تا در نمازهای ایشان تکلیف است و شایسته است که در زمین مومنان مثل ایشانند و کان الشیطان لریبه کفرها  
 و غش و سحر و جادو و کاد خود را بیاموزد و نمیزد تا این که کسی فریاد نبرد و در خیر نشکند بلال و صهیبت بنحو از برای صحابه  
 از سید کاینان طیله سلوه و التیخا جبر طلبیدند که حاضر بود و آنحضرت از غایب شرم و از دم منوچه جانت نیک شد و اندیشه کردی که  
 انرا از میان ایشان رساندایلمد که اولاً شایسته است که از اعراب کنون از میان صحابه برای انظار و در یک من  
 ربک تر جویها از برود کار خود نمایند میداری انرا که جو بسوزانند و ایشان در حققت که هم قولاً میسور است پس بگویش انرا که انرا  
 نرم یعنی ایشان را در خاک نبرد که بعد از آن این ایوان از آنحضرت چیزی میطلبیدند که حاضر بود میفرمود که خطم را در دستها و دستها  
 پس با تمثیل میکند برای بچله و مسک بقوله ولا یحتمل یدک مغلوله الی عنقک در سادست خود را بر پشته کردن تا بر بطن  
 توانا باشی انرا که یاد است از اساک و لا یسقطها کل البسط و مکشای دست خود را از پشت و انرا که یاد است از برای سرفه مکن معتقد  
 مملو و محسور که پیشین را از کمره شده زین خدا و بندگان در مانده و محتاج فریست زن سلفه از آن بهوتی که در دستها میگذرد انکه  
 مصطفی از موسی سخن تراست بعد از ما این زن سلفه خنر خود را بجانب حضرت سنا که بار سوا الله مادر من این پیرهن میطلبید که در بر شما  
 حضرت بجه در آمد پیرهن خود را برین کرد و با و داد خود به من بپشت بلال افاه بگفت و با و از نظر آنحضرت بودند و سب برهنی بیرون  
 میخواستند مدینه مذکور نداشتند حق شفا و اذ با عندالک صفة سخا است از مرفوعه ان ربک یسطر الی روق لمن یشاء بپشتیک  
 پروردگار تو کتافه میکند و اندر روز بر برای هر که میخواهد و بقدر و ننگ میکند اندر هر که اراده او افتد تا میکند ببط و قضا و محض  
 سفلو است کن از هر اغراض نیست لانه کان یعبادهم جبراً بصیراً بدستیکه او است بمصالح بندگان خود را تا و بسا و لا تقنوا  
 اولادکم خسته لاملایق و مکشیدند بدان خود را از ترس و دریشی گویند و زمانه حاصلت خمار از بند در کور میکند و بجه ترس  
 انکه بر سفلو بجه ایشان قادر نباشند خصماً ایشان را از آن نماند که سخن نرز قهرم و لایا کور ما و در سید هم ایشان را و شما را  
 پس غم دور که ایشان خود دیدن قتلهم کان خطا گیرا بدستیکه هست کشتن ایشان خطای بزرگ چنان موجب قطع قتل است  
 ولا تقربوا الی الرقی لانه کان فاحشه و نزدیک مشوید بزرگواران عمل بیست مگر نیدیدستیکه هست ناخصای رشت پیمان  
 قبح و ساء سبها و بد زاهیت آنچه موجب قطع انانیت و قتل و زنا و قطع صلوة و حرم و قطع حقوق با بر اولاد امیر  
 المؤمنین مریدیت که حضرت رسول فرمود که در زناش خصلت است در دنیا و در آخرت انکه در دنیا است انکه ابوی  
 برود و در قطع کند و اجل از بزرگ کرد انکه در آخرت خصماً با او خستناک کرد و در رحمت او ننگ که بگردد او را  
 با تشدد و زحمتش دارد و لا تقنوا النفس البع حریم الله و مکشیدن نفسی که حرام کرده است خدا فضل او را و انما اهل  
 ایمانند زخمی و مفاهد ایشان را نشاید کشت الا بلحق مگر بچم راستی که قصاست یا از نداد یا از نایب طاعتها و مرفقت  
 مظالمه او هر که کشند شود در زمانه ستم سید با ستم که مستوجب کشتن نباشد و خدا جعلنا الیبه سلطانا پس  
 بدستیکه که نایبیم یعنی در شرع مقرر کردیم بر مردان معقول را که بعد از قتل او متولی امر است تسلط و قوتی که از قصاص است  
 در عهد و اخذ در بد خطا باشد فلا یسرف فی القتل بین اید که ولی خون او اسرف نکند از آن ندهد بد بزرگداشتن بانکه غیر  
 قتل را بکشد نه کان منصوراً بدستیکه ولی خون هست باری کرده شد در قصاص بموتها امرها کان شرع او را و بعد از آن محض  
 نفس امرینه باید که مانرا محض مال و لا تقربوا امال الیبه الا بالحقی هر حق حسن در نزدیک مشوید بال یتیم و در از ترس  
 میکند مگر بقرینه که شرعاً ان هلاکت نیکو تر و بیان اینجست در مورد انعام مذکور شد حاصل که مختصالی منفرایند که مضطرب  
 یتیم کینه بوجهی شرعی در آن نظر نکنند حتی بیایند آشفته تا بر سیدیم بغایه فوت خویشی سلوغ رسد آثار رسد برادر  
 ظاهر کرد و کامل شود و او را بل المهد و فاکند بهی که بشه است خدا با شما از تکالیف شرعی بزرگند و همه بهر بن  
 العهد کان مسئولاً بدستیکه پیمان هست طلب کرده شد انرا از معاهد طلب خواهند کرد که نفسان نکر و بان وفا نموده  
 در ناخبر از بر فوقان باید و او فوال ککل لاداکلم و نام بر نیاید برای نیکه و زو فوال القسط اس المستقیم و سنجید ترازی  
 انرا است با پیمان که از بر دست و لک حق این نام به بود و راست سنجید پیمان است از حیانه و احسن تا و بلا و نیکو از  
 بیست و حاجت و بازگشت و لا تقف مالکس لک به علم و از بر و اینچیز را که نیست ترا بدان انانی یعنی علیه کان یعنی مگوی در پیم  
 و شنیدم با دانسته حال انکه ندیده باشی شنیدند و ندانسته نور بعضی مخصوص است بمفایده نیست لسان السامع و البصر الی فود  
 بدستیکه گوش و چشم دل کل اولئک کان عنده مسئولاً بر بلا زبل اعضا مستلذات و بر سید است یعنی اعضا مذکور  
 خواهند بر سید که صاحب شما با شما چه معاظه کردی جعفر از پیغمبر نقل کرده که برای قیامت بند قدم از قدم بر ندارد تا او را از جها  
 چیز سوال کنند از هر چیز که در جعفر کرده و از روش ما که اصل نیست سالیه بگویند بیوری کرد و لا تمسک فی الارض بر جا و برود  
 در زمین در حالیکه خداوند تبارک با تو خطاب بار سولت مراد است یعنی ای بند محرام در و اجنا که متکبران خراشدانک کن خیر  
 الارض بدستیکه توانسته بشکاف زمین را بسا در کشید و سخت کام زدن و زمین کوفتن و کن تبلیغ انجیال طولاً و ادم

در این کتاب  
 که در بعضی مواضع  
 اعمال که از کتاب  
 خیر و در بعضی  
 کتب



بنی اسرائیل

نرسید بگو همتا از روزی مراد است که چون متکبر و ضعیف خوار است قادر نیست که حرف ندر زمین کند بگو منم قدمم و دستم از کوه  
 کند پس بر او گذارمشکه طریقی نواضع و نذل را بر سر او زد و فرستی نماید کل در آن مهربانها که مذکور شد از بنی اسرائیل  
 که بازده از ایشانست چهاردهی و اینها در الواح موسی مکتوب بود که آن سینه عند ربک مکروهها هست بدان یعنی آنچه حق است  
 نود پروردگار تو که اوست شده یعنی ستاورد از ان می کرده ذلک مما اوحی الیک من احکام مذکور از آنچه که حق کرده است پس  
 تو ذلک من الحکم برورد کردار تو از علمت که شنیده حق است و دانستن آن بر حکمت است و لا تجعل مع الله ظلما و لا یکه با خدا  
 دیگر که اگر شک اری بگو فاکتفی بی غیرم پس انداخته بود روح ملوما مدح و در حالتیکه ملامت کرده شده باشی در روز که پند  
 از رحمت خدا آفا صفتیکه در کتاب البین خطاب بکایت که گفتند فیشکان در خان خداینا یا پس بر کردیم شمارا پروردگار شما پند  
 و آنچه من الملائکه انما انزلنا من السماء و فرشتگان و خندان که ایشانرا حنیس زمین اولادند از خلق آنچه نیست که عقول شما  
 بدانست و عاقبت شما جاریست انکم لاقولون قولا عظیما بدستیکه آنچه شما میگوئید سخن بزرگ است که اضافه اولاد میکنند بگو  
 سبحان الله ما یؤمنون بربهم و ما یسئلونهم بآياتهم ان یرسلوا سحابا من السماء فیرسولونهم ان یزینوا لهم سحابا  
 مکرر سحبه را خود را اولاد بیجهت بگویند هذا القرآن لیسوا و آنچه خدا را بر فرشتگان پندارند در زبانند و ما یرسولونهم  
 فقولوا انما انزلنا من السماء و فرشتگان و خندان که ایشانرا حنیس زمین اولادند از خلق آنچه نیست که عقول شما  
 ایجابی که بودند با خدا بگو خدا بان دیگر که یقولون فیما انکما ایشکان میگویند انما لایتبعوا الا فی الامر شریبا انما انزلنا  
 خدا بان طالب کرده است بگو خداوند عرض با ما ان ملک را همی که بدفع او مشغول شدیم که ما را که ملوک میکنند یعنی خستمانها نیست که هر  
 ایشانرا بر بند یعنی اگر ایشان خدا بودند با شرک خدا با اینی که راه منازع جسد عجز از خود دفع کرده اند سبحان الله و تعالی  
 انما یقولون یا کسب خدا و بر ما را اینها سر بگویند عموما که بر زمین بود از بعضی چیز است و اعلی مراتب بود است که از خواص  
 آنچه نیست که منیع الفنا است تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن تسبیح میکنند بیای با میکنند خدا را و عباد  
 انما و زمین و هر چه در ایشانست از ملائکه جن و انس و ان من شیء الا تسبیحون و نیست هیچ چیز عجز از سجده و تسبیح  
 میکند بد خدا بر اینی مقرر نموده و بعضی مرتبش میکنند و از سنانها سنانها میکنند و ابعضا کمال جلال و کبریا که لا تقههون  
 تسبیحهم ولیکن شما ایشکان در دنیا باید تسبیح ایشانرا چه تسبیح عجل صانا مثل تسبیح تا هم تسبیح ایشان توانید که در  
 لانه کان حلیم اعفوا و ابدستیکه هست خدا بر بار که تعجب غصوبه نمیکند شما بعدم تفکر در صنایع او از زنده مرا تا ما که نام بر مشغول  
 کرده صنایع عالم و خدایه او اعتراف نمایند علی گوید که تمام مکنونان با خدایان لغتها تسبیح الهی میکنند اما انرا نشنیده و هم نمیکند  
 عالم ربانی و مراد تسبیح ایشانرا که تسبیح است بر جو صنایع و بر قدر شایسته و حمدانته او آورده اند که خسر رسالت در شب زنده  
 که تسبیحی و تلاوت قرآن فرمود بعضی از اهل بیت است که تسبیح را خستند از خدای او کردند تسبیح ایشانرا از وی گفایه  
 کرد و بعد از آن حضرت را از چشم ایشان بپوشید و این فرشتگان و افرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخره  
 و جوی بر خوانی قرآن که این میان او میسازد اما آنکه نمیکند و ندانند بر سر بیجا با مستور آورده پوشید شد از حق تا تو را نه بیند و از تو را  
 نشاند و جعلنا علی قلوبهم اکتة و کذبهم بر طهای ایشانرا و شایسته اینها که کنار بچند عباد و طایع تمام میکنند از ان با صبر  
 و معجزان ظاهر بین گویا بر طهای ایشانرا و شایسته اینها که مانع انسان بقیه هوه و فی ذاتهم و قرآن که در بایند قرآن و افادیم  
 در کوششها ایشانرا که از ما استماع قرآن با علامت بر طهای او کوششها ایشانرا ایم تا ملائکه بان اعلام شوند که ایشانرا از قطعه عباد  
 نذر نمیکند تسبیح قبول نمیشوند چه این ایشانرا لعن کند و از قدرت ربک فی القرآن برورد کردار خود را در قرآن  
 و خدا بیکار بیکار و لو اعلی آرد با هم باز کردند که قرآن بر پیشه با خود یعنی با بیرون و ندانند که در حالتیکه رسدگان باشند و تسبیح  
 تو حید چه در عین ایشان است که الله ایشانرا با العود در کوفتی سخن آعلی ما ایت جمعان به ما ادا تا هم با چه میشنوند قرآن و اسب  
 اینتریکه سخن ایشان مراد است که قرآنرا بر استهزا و طعن در ان میشنوند انکما یعون الیک و تسبیح گویش میدادند پس تو از هم  
 جوی و تسبیح ایشانرا از گویند که اند یعنی بیجا با یکدیگر میگویند که کلام و سخن است شعر از یقول الظالمون با درکن ایچو گفتند  
 تسبیح کاران بی مشربان مرا سخنان را که شمالان تبیعون الارجال مسحوا و اما اینست نمیکند از بی غیر دیدم مکرری سخن کرده شد  
 را یعنی کسی را که با او سخن کرده اند و عقلت را بیل شده انظر کیف ضربوا الیک الامثال بگو که چو زدند برای تو مثلها مختلفه یعنی  
 وضع میکنند تو را بجهت و ساحر کاهن و شاعر قضوا فی الایستطیعون سبیل الیس که راه شدند از طریق حق در جیم بر مثال  
 پس نمیشوند با حق را بطرفه تو بر جهت که موجه باشد که مباحین رخ و بعد از ان در ذکر نکار ایشانرا نیست میفرماید و قال انما  
 کنا عظاما و رفا تا در گفتند کاران با ان زمان که بعد از مرادیم در زمان کردیم استخوانها و عظامی خورد و مرده شدند و بر پند کشند  
 انما لیسوا نون خلقا جدیدا یا ابریکه شوم از برکت و نوازه قلن بگو ایچو در جواب ایشان که گوئید انما لیسوا نون  
 انما لیسوا نون خلقا جدیدا یا ابریکه شوم از برکت و نوازه قلن بگو ایچو در جواب ایشان که گوئید انما لیسوا نون  
 انما لیسوا نون خلقا جدیدا یا ابریکه شوم از برکت و نوازه قلن بگو ایچو در جواب ایشان که گوئید انما لیسوا نون

بنی اسرائیل

در دستها نشانند اسما و کوه و امثال آن از هر چینی که قبول چووه در او ایستادند نشانند حقیقتا نشانرا از غیرند بازند کردند بجز بقلو  
قدیرانه حضرت عزیرت بر هر ممکنات پس بقلو قدیر او برنده کردند اینک استخوانها بوسیدند شما که موصوفه چو بود است بطیرت اول  
فَسَيَقُولُونَ مَنْ يَعْبُدُ تَابِينَ وَيُشْرِكُ بِعِبَادَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُكَفِّرُ بَعْدَ ذَلِكَ عَذَابًا كَذَلِكَ يُكْفَرُ عَنَّا كَثِيرًا  
جواب ایشان که باز او زد و زنده سازد شما را الذی قطر کما اول مرة انکسبک به با فرید شما را اول بار کسبک که خال بود دید پس انکس  
که تواند که خال را جان دادن در بدایت هم تواند که خال را زنده سازد در نهایت چو این نشانرا از اول فسیبعضون الیک و هم  
پس و بد باشد که بچنانند بجانب تو سر هلو در این چنانکه کسی از تعجب سر خود را میچسباند یا از دروا نکاد و استکار خود را  
بچنانند و يقولون منی هو و کونیندی خواهد بود این حشر نشتر قلب عسی آن یکون قیرها بگو ایچیکه شاید از تعجب نشتر  
نزدیک باشد چه لا محاله هر چه ایند نشانرا نزدیک توان گفت و بعد شما البته واقع شویم بدعوه که روزیکه بخواند خدا  
شما را برای محاسبه قست جیبون پس شما اجابت کنید خدا را بچند دو حالتیکه قابل باشد استایش حقیقتا برای کمال قدر او چنانکه  
در خبر آمد که خلاق از تو در بر آمد خال از سرها افتادند کونید ربنا انک اللهم و یجهدک و قطنون ان کشته الا قلیلا و  
کمان بر پاهنکام که در نیک نکریده رقیب مکرانندی باز نیک خود را که در دنیا داشتند باشد در انروزانندی شمرید چندانها احوال  
ان بعد از ان بندگانی را با اتباع همین قوال و اضالی میفرماید که و قل لعیبادی و بکوی میبندگانی یعنی مومنان که بندگان خصوص منند  
یقولوا اللی هی الحسن که بگویند نکه را که ان همز نیکو تر باشد آورده اند که مشرکان نیز سب در اندای صحابه بقول و فعل نیکو  
مومنان و در حال بعضی مختصر رسانیدند بعد از احوال ایشان دستور طلبیدند حضرت فرمود که حقیقتا ایچیکه از ان روزی  
ایر آمد که مومنانرا از ان کن با عمل کنند با حسن احوال یعنی در مضایب جدا گانه در شوق نهند بلکه با ایشان بگویند بیکم الله خال شما را از ان  
داشتار دین الشیطان نیز عیبند هم بدستیکه بیوسر کشه شغوف میافکنند میان ایشان منکرانند که در شوق کرد باز ای رشتی  
موجب سیر و عتاکر در ان روز باز یاد افتد و نسا کشدن الشیطان کان لا اتیان عدو امیننا بدستیکه شیطان  
باز در ان شوق اشکارا که هر که صلاح و نجوید بخورد رها ان او نکوشد و تکم احلم نکرید در کار شما از انراست باحوال شما  
ان یثابیر حکم اگر خواهد خدا بخت بر شما و از جور کاران بر هاند اولان کشتا صحت نیکو یا اگر خواهد عذاب کند شما را بایدا  
و اذ کار که مرتبه ثواب شما باشد و ما ارسلناک علیهم و کلاما و نقرستادیم تو را ایچیکه کاران نکشیا که ایشانرا از کفر بگردانند  
و با جباران ایشانرا بر اسلام داری پس مواخندنخواه می شد بکشند و کردار ایشان و بر تو همین تبلیغ استنبی احوال خود را با قوال و اضالی  
حسن انرا کن و با کفاد مدارا کن و ذلک اعلم بمری السماوات و الارض و افزید کار تو را تا تراست بانکس که در اسماها و زمین  
یعنی احوال ایشانرا زنده و مصلحت ایشانرا زنده کرد و در انوار کفنه که فریش میفکنند چو ایتم اوطالب پیغمبر باشد بر هندی و کرسید  
منابعه و کنت حقیقتا این فرستاد که ما انانیم باهل اسما و زمین هر که را خواهد برای بوشن بر کنیم و لقد فضلنا بعض  
النبیین علی بعض بدستیکه افزونی دادیم بعضی پیغمبرانرا بر بعضی دیگر چنانکه از هر هم زاد و خلقت و توسی با کماله در حدیث  
محبوبت و خاتمیت و عموم رسالت و معراج و تاج و اتینا اورد زبور او دادیم و او در کانی بود پس شما را بیدار کانت بسیار کانت  
او مریت که زبور صد پنجاه سوره است که در او احکام حلال و حرام و حد و در فریض نیست بلکه تنای الهی موعظه و صیغه و صفة  
حضرت رسالت با صل الله علیه و آله و ستایش او ستاد و دانند که چو فریش بخت منبلا شدند حقیقتا جهه الام ایشانرا از ان  
که قل ادعوا الذین زعمتم بکوا یعبدون کما کان برده ایذک ایشانرا خدا باشد ملائکه و منیع عزیرت اصنام  
من کوریه بجز از خدا تا انرا از شما بگردانند هلا بملکون کشف الضم عنکم و لا یجوبلایس ایشانرا نمیشوند نشان سخن  
یعنی خطی و تباری در ویشی از شما و نمیشوند تغییر از یعنی که ایشانرا از قبیل شما قبایل دیگر آوردند اندک نومدج ملائکه و جن  
زایمیتیدند چنانچه خود با نمان آوردند بر شندگان ایشانرا و کفر نمایند بملک و انک الذین یدعون انکوه از ملائکه و  
جن انانند که میخواهند ایشانرا و میبندید ببعون الی ربهم الوسیله میبندید بکوی در کار تو وسیله یعنی تفریب باطن  
و عیانت بخصا و ایتمم اقرب مرکب از ایشان که نزدیک ترند بمنزله و مرتبه یعنی انها که مقربان در کاهند ملائکه و جن و رسول میکنند  
بحقا پس غیرت بطیرت اولی و چون رحمته و عافون عذاب و آیند میدارند بختشرا و او را و حذر او را و منبر سندان خدا  
او ان عذاب ربک کان محذورا بدستیکه عذاب بود در کار تو هست سزاوار بانکه حد کنند چو معلوم شد که انان در  
بیم و امیدند هم سایر بندگان پس چو نرا ایشانرا بر شش کردن بعد از ان بر سبیل هندی بدین فرماید که و ان من قریة الا انهم یملکوها  
و نیست هیچ دهری شهر و مملکتی مگر که ما صلا او کنند ایم فضل انرا بک و مناقب ان یوم الیمه پیش از روز قیامت او عذابها  
عذابا باشد بد با عذاب کند انرا بقیط و قتل غیر ان عذاب سخن یعنی که مومن صلا کند بکوی در کار تو و سوا ان بندگان  
ذلک فی الکتاب مسطورا هکذا بر حکم بد لوح محفوظ نوشته شده آورده اند که فریش از حضرت رسالت پیغمبرها طلبیدند  
جمله انکه کوه صفار از در خالص کرد خدا کوهها مکر را چو کند از زمین کشاده کرد در صلاحیت باعث شده چو چهار و نه سازد تا باغ

# بنی اسرائیل

و یونشانانند خشتها از موده که و ما صحتنا ان نرسیل الایان و ان نیندند ملا انکه فر فرسیم و جزان مقتر حرو الا آن  
 کذب بها الا و کون و لکن تکذب بکند باها مقتر حرویش پیشینیا یعنی ام گذشته مجرب طلبیدند ما بر دست پیغمبر ظاهر  
 کردیم و تکذیب کردند و ما ایشانرا مستعمل ساختیم پس اگر آنچه از امت میطلبند از اجزای بطون و اویم و میدانیم که ایشانرا خواهند کرد  
 هر این عذاب است بطاعت از این بد و فرستاد ما در روز حکم کرده ایم که ایشانرا مناصب ایشانرا با آنچه شرف محمد و با آنچه انکه مؤمنان  
 مثل ایشانرا خواهند در روز بعد از آن ذکر بعضی از امنا صفت میکنند که میباید که بکند بل با مقتر حرو هلاک شدند و میباید که ایشانرا  
 نمود الناقه و اویم قوم نمودند با فراعنه و یثا از صالح پیغمبر حضرت در حالتیکه پخته بود پیدایش او را از سلسله برین آوردیم  
 و چون که نماینده از این دیدند فظوا و یها پس کافر شدند بدان نافر و او را می کردند بنهای هلاک شدند و ما نرسیل الایان  
 الا خوفنا و ما فرسیم مجرما مقتر حرو ما مگر برای ترسانند از عذاب مستصا پس که بفرزادش باشند بعد از نزول از مجربان ظاهر  
 مناصب کردند و ما ذقنا لک و باد کن چون که کنیم و ما وعده دادیم که اندوه خوردن و بک احاطه بر آنست پس بدستیکه ازید که  
 تو یغی عذاب و ما خواهد که فرسود ما را بفرسود هلاک خواهد که دیدند پیش از این شادند با واضع بد با عذاب خدا احاطه کرده باحوال  
 مردمان از عیان و معصیت شرک و آنچه مستحق اند از توای عطا و ما جعلنا الی و الی الی انما لایقتن لکن انما یس و ما کذب  
 ان خواب که بود نمودیم مگر از مایش برای امنا یعنی سبب زمایش را و ما لیس که در حد پدیدار خوار کرد اینها بود که خست  
 خوابید بود که عمر گذارد و خانه که در طواف کرده و سعی خلق بجا آورد و عذاب منتظران بودند و از آنسال عمر میفرستاد مناصب  
 زبان طعن دراز کردند که این خواب است نشد حال آنکه حکم الهی بود که بفرستاد و ما در سال اینده بظهور رسد تفصیل از روز سوخته  
 مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت در خواب دید که جمعی  
 یوزینگان در سبزه میدانند حضرت زینب را که او را خبر داد که اینها بنی امیه باشند که بعد از تو یاری میفرستند و اینها  
 بر اینند که خبر است که بعد از این فصل حضرت را خندان ندیدند که مراد از این فرسودن منته بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قبل او  
 و در هر سبزه که در هیچ فرنی از زمین کسی مثل آن ندیده و شنیده و نزد امام سید ابی جعفر ملعون که بعد از این واقع شد نیز بنی امیه  
 اند و این نیست که و الشجره الملعونه فی القرآن یعنی نکرانندیم در حقیقت کرده شد و اگر یاد کرده شد در قرآن مگر  
 منته مردمان تا محبت خود را از آن از مایش کنیم و بر نالیان ظاهر مزلیم که کلام از ایشان صابر است و کلام جرح کنند است چون مکران  
 شنیدند که در وقت قوم و در روز رشت است مشیت شد و با وجهی که گفتند میگویند که آنش و در رخ سنگ میسوزد باز میگویند که  
 که در وقت میفریاد بنی امیه است و حال آنکه از جمیع اشیاء میسوزد و در وقت سبزه میسوزد فکر نمیکنند که آنش  
 در وقت سبزه بود پس بنی امیه عجب در وقت رخ بر و پاند باه در یکدیگر با بال میسوزد و از آنش بر و انداخته است صریح را و وقت  
 برین جبران آنش از سوختن نگاه میدارد توانا است بر پانند و وقت در وقت و قوم و اشجره الملعونه که باغبانان که خوردن آن  
 کافرانند لعنت منو جرات ایشانند و خود هم و منیر ساینم کافر از انواع خوبها که در این حال ام سابقه شجره زقوم در وقت  
 و امثال آن عذاب عطا میزند هم الا طعنا تا کبر این میباید خوبها را مگر کشته بر آن و چون کبر ایشان بواسطه و سو  
 شیطانت در عقیبان از استکار و بد عاقبت ایشان کرده میفرماید که و انقلنا الی الا که انجد و الا دم و باد کن چون کنیم  
 فرشتگان را که سجود کنید در ام و اسبجه تکریم و تقییم سجده و الا بلایس پس سجده کردند و ایشان مگر ایلی که سجده نکرد و چون  
 خدای زد و بر سپهر اجده نکره قال انجد گفت بر وجه استکار و استکار که اناسی که یعنی سجده نکردن خلق جبارانگی  
 که فریاد از کل پس جباران لعنت کرد و او را از درگاه خویش براند قال انایت گفت بلایس بگر بار که ای فرید کار من باه و  
 پسندیدند هذا الذی کرمت علی این را که ای کوه فضل دادی و از این پس بجز خوار و از این من بقتضای الهی حال آنکه او از  
 خاکت خست ترین عناصرت من از آنش که شرف رین است که آن آخر تن بلای قوم القیمی زینجا که اگر در پس از کمر او مرد  
 ناخبر که ناز و زمانه لا چنین کن در بیته هر این مستوسوم بر گواه ساختن فرزندان او و هر را در وقت تعریف خود و او را در وقت  
 مکرانند که نوانم ایشانرا گمراه کردند پس عصبه که ایشانرا از زانی داشته باشی قال از هب گفت خدای تعالی او را که در وقت از هب  
 یعنی براند از درگاه رحمت خود بر وجهندیدن بوعک منم پس هر که ترسانست کند فرمان بر او زد و به آدم و ان جهنم  
 خوار کرد پس بدستیکه از روز و رخ پا داش شما است یعنی جای تو و ایشانرا خوار و وفود اجزای نام یعنی خدا و دوام و شایا و استقر  
 من استطعت منم بصورتک و او عجب بنا و بلایان مگر توانی از ایشانرا و این میباید که ایشانرا بشارت است که او ازی که در راه  
 رشتندای بر و اید او از شیطانیست هر طبعی که معصیت شو کند و لشکر ابلیس و اجلب علیهم و با او از صفت بخواند و بر آنکین  
 ایشانرا بچینک و رجالت سواران و پیادگان خود را در جمع گفت که هر پیاده و پیاده از آنست و چون که در معصیت خدا کسی کرد  
 خیل و جل شیطانتی نثار کنیم الا موان شرک کن با ما الهای ایشان یعنی ایشانرا از آن حرام جمع کنند بر او دهند از رجا  
 سفید و اولاد و در روز ندانان یافتن شریف شوند از زنا حاصل شوند با بندگان و عبادت نام خدای ایشانرا بچینک

بجای

ما لعله ترغیب کند و عذره و وعده ایشانرا بگوید و هر چه از روی امل و شفاعت ایشانرا بگوید و انکار بکشد و دوزخ و تلخی تو بهی و  
بعد هم الشیطان را دگر و بر او وعده میدهد شیطان ایشانرا مگر چه بیخوی خطا را بگوید و جواب بایشان میدهد تا بیک سر رسید  
آن عیار بی بدستیکند کار خالص بر گردند من کفری ایشانرا بفرماید شد اندک بگفتی که علمت من منظران نیست ترا بگویند  
سلسله در شرح یعنی هر کس توانی فهمی مگر بندگان خاص را و کفری بر یک و کفری را و پسند است که از کار تو بگذارد بندگان خود را  
اضلال بویوسوب بوسید و لایق و اصغر با ما نیست و در آنکه کار خود را با او باز گذارد از وسوس تو مطلق شوند و بداند او جویند بگو  
الذی برچی کم الفلک البحر و در کار شما انکار است که بعدتر کامله بر بند و و امینکه دانند بر کسما کشتی در دریا رفتن  
من فضیله تا بجوید از فضل او یعنی و خود که در بیج مما ملأ الله السموات و الارض و در برابریست نیاید تا بکنان بگو رجعا  
بدرستی که او هست بر شما مگر با که کار ما سخن مشکل بر شما انکار است که ما بیخناج شما را مهیا نیست و اما دست که از ضرر و  
چون بر سر که بر شما سخن که از غرق شدن کشتی البحر در دریا فصل من تدعون الا الایاه کوشو و باطل شو و در ظاهر ظاهر شما  
و که سخن ایند می بینید که او را که خداوند یکمانست یعنی را تا بخیر و بر این سخن ایند بخاطر جز او و کجاست که الی البر غیر  
لغنا که که بر هاست شما از ضعف و تشک و بر هاست شما با آن امر صفت بر کشتی از نوحید و باز روی بر پیش تو او و در بند  
کان لا انسان اقوی از مشدی نیاید تا بشما بفرماید خداوند خود را اقامت آن یحیی که جانب البر با شما نیست  
بصد و درستی که شما از دور با جگر بیایم بر شدیدا از آنکه فرمود بر شما از خدا بیگانه از زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را در بر  
و توانا است بر آنکه در خاک شما کند او بر سبب علیکم جامعاً با فرمود بر شما با دی که منکر بر شما افکند یعنی قادر است بر آنکه  
شما را منک با دان کند ثم لا یجدوا لكم و الکم و کما اریس با یباید برای جو نکند از آنکه که شما را محافظت کند چه بگویند و فصل  
خصما کند ام امتهم آن یعنی در کفری با ایمان کشتی از آنکه باز گذاردند شما را و در دریا تارده آخری با دی که یعنی در  
دل شما افکند تا دی که با او میل سفر در با کینه در کشتی نشیند غیر سبب علیکم قاضها من الریح پس فرستد بر شما کشتی از  
از باد یعنی باد بر آنکه اندک کشتی بکشد غیر قکم بما کفرتم پس عرق کذا شد شما از بسبب آنچه ناسی می کردید که شما را غرق کردند  
ثم لا یجدوا لكم علی سبب تبیعاً پس باید برای خود بر میان عزت و کتازدین را اینکه که دور کند خواهد که شفاعت کند  
ما و با زبان اعراض که از کشتی که بد چنانچین که روی بعد از حکایت بلین کر تعظیم بخوام فرمود بقوله و لقد کرمنا نبی آدم و قمل  
کرامی درم فرزند آدم را و جعلنا هم فی البر و البحر و بر داشتیم ایشانرا یعنی سوار کردیم در میان بر جهان با زبان و در دریا  
بر کشتیها و در قناه من الطیبات و زود کردیم ایشانرا از طعامها پاکیزه و بالذنب و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا  
تقصیر را و افزونی دادیم ایشانرا بر بسیار از آنچه ما افرازایم افزونی دادنی بقلبه استیلا و نافر و کرانه بدانکه گرامت ناسخ است  
در حیاتی ما جسد شما تمام ایشانرا از مؤمن و کافر و آن تخیر طینت ایشانست بکند و تصویر در دم و حسن صورت و مزاج و بیباقتی  
و راستی و صفت خدایت و اکل با صانع تزیین بلوغه کیس و تمیز عقل و فهم و منطق و خط و زبان ایشان با شما معیشت و تکریم صناعان  
و حایر و متم است عامه و خاصه و این عامت مؤمن و کافر را تاثیر کسب و نفع روح در ایشانرا و اخراج از صلیب حق اسماع و  
است و انطاق بلیب علی عهد ربوبه و ارسال سلاح انزال کتب برای ایشانرا و ترغیب بمشوات و تحویف از عقوبات و اظهار قدرت و  
معجزات برای ایشانرا که است و حایت خاصه است که انبیا و اولیا و مؤمنان را بدان که همه ساختند از نبوت و کرامه و رسالت هدایت  
و ولایه و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و از این خصیسه در تیز عمل انبیا آورد که انبیا و رسول همه معصومین علیه السلام  
افضل از جمیع ملائکه اند بعد از آن معصومان که یاد کن ای محمد قوم ندعو اکل الناس یا صایمهم و در هر که بخوانیم هر که می خواند  
بر پیشوایان ایشان یعنی بقی ایشانرا که گویند یا امه موسی یا امه عیسی یا امه محمد و از امیر المؤمنین می گویند که در آن روز قومی را بجا  
با امام زمان ایشان و کتاب نزل بدیشان و از صفاق علیه السلام روایتست که فرمودی و ستا و محبت ما خدا نمیکند بر این همه که جو  
درد قیامت باشد هر چه بر زبان بر گویند که او افتدا که به باشند ما پناه بر رسول خدا دیهیم چنگ کد از من جبال المؤمنین و زمین و شما پنا  
ما و هید پس بجا برند شما را و اینکه را با او را فرمود و بعد از آن گفت که خدا که که شمارا بهشت برسد حق او فی کتاب بر ما بین پس  
هر که داد شود نوشته عمل او بد و راست و قائلان یقین که کتابیم پس انکه میخوانند کتاب خود را از روی کتب و معتربو نبی بعد  
از یو جو چیدان نامی ما اینکو بپند و لا یظلمون فیتلوا و ستندید نشوند در نزد خود بمقدار فیله از چنگ که میان انگشتان است  
کمتر از چرخ ضو و در با دش ایشانرا شد و من کار بی همه آعی و هر که کتب را بر زمین یا نبیانی صوفی بدید دلش راه صواب نیست و چینه  
فرط عباد و دلا بل هادی نظر کند راه صواب باشد نماید و حق را در آخر فرایعی پس در آخر نابینا است یعنی راه نجات نیاید حاصل  
سبیل او که راه از نابینا بود پس هر که تابو در دنیا از طاعه نابینا بود در عهه با از توان بر بود و هر که انبیا و نبوسند فرایحا  
مغفرت گشتا و نکر او در آن که و قد تینف کتشد که ایجه ما انما نریم تو تا وقتیکه کمال ما را برین برستی که دردی  
زمین حایت که از امگاه ما است چرخیم مگر هم ما که را بی و ما از روی و در جو معانی از آن که از تو بر نشد که چنانچین کردی و کوشا

# بنی اسرائیل

منزل با هر فرموده است یلمذک و ان کا و الیغیثونک عن الذی و حینا لیک و بدستیک زینک یومند شیفک  
 وادرفند اندازند بگردانند تو را از آن چیزیکه می گویم بیهیضه علینا غیره تا انرا کنی و برسد بر ما جز آنکه می گویم این  
 بگوئی که خدا بر فرموده و لا ذالک لیک و لا خلیلک و انگاه که چنین کنی ما برین فرموده است خود جز مواضعی باقی نماند  
 طریق ضلال و کولاً ان تبتناک و اگر نماند که تو را ثبات دادیم به عینه اصدت کنت ترکن الیهیم شیئا قلیلا بدستیک  
 بود که میل کنی بسوا اینست از میل کردی اندک یعنی بجهت قوت کیند مگر اینست از بدستیک بود که خود در حدیث میل شو با اینست از بدستیک  
 نکند است رجوع آورد که چون انحصار معصوم بود پس برای خود یافت نامیل یعنی مشرکان نکند یا مذکرا ذالک ان ذالک انگاه که میل  
 میکرد مرا به پیشانی دیدم تو را ضعیف بچو و وضعف الحما و و چند اعدای ننگی کردی و دریناورد و چند اعدای بیوفی و اخرب  
 در چند اعدای باشد که واقع شود بر غیر تو که بر تکبیر اشرش و زبانه خطای خطرات است ثم لا یجدک علینا نصیرا پس شیئا  
 برای خود بود مع اعدای که بسبب از آن بازدهی جوانی اید مدختر رسالت فرمود اللهم لا تکن الی نفسی طریقه عین بار خدا را چشم  
 زدن بخود مکن در دستک اهل تکدر اخرج انحصار مشا و درنگرند رای از انبار انبار گرفت که در دشمنی خندان افرات کند که انحصار انحصار  
 بیرون باید رفت حتما ان ای فرشتا که و ان کا و الیغیثونک من الارض بدستیک و استند اهل تکدر که بلغزاند ترند  
 از این زمین لیخر جوك منها ناپدید کننده از زمین و لا یلتبون خلافتک الا قلیلا و انگاه که چنین کنند رنگ نکند  
 از زمین تو مگر اندکی از زمانه اینچنان شد که بعد از هجرت با نیک زمانی و اضعه بدست داد و هلاک کشند و اینست که هود از اقامت  
 انحصار حکام مذکرها با انعام مقام انبیا پیشین زمین شام بود اگر تو پیشتر میخواستی که ما تو را از زمین بکنیم باید که زمین شام  
 دو و اینچنان ساکن شویم شام فرمود اینها آمد که هود میخواست که تو را از زمین بر بد و انگاه که چنین باشد پس از تو چند  
 اما نماند معانوشوند ختم عازم شد و سخن در مدینه و در اندک زمانی هود بقدر اوجلا وطن مقدسند بعد از آن فرمود که سئنه  
 من قد آرسنا قبلک من رسلنا سنه اید ما سنه اید فی برای انگاه که فرستادیم پیش از تو از فرشتگان و اینست هلاکت  
 ایشانست بکنید بهیچین و اخرج ایشان از دیار خود و لا یجدک لیسنا محویلا و اینست سنت عادت ما را تغییر ندهد بلوی عادت  
 جاریشد که ناپسندید در میمانت باشد از عذاب انباشند اگر او را زمین کند معاند شوند پس چرا عقند میکنند که تو را برین  
 کنند بعد از انچه ذکر و عید میفرمایند با فاسطه بقوله افر الصا و ه لدولک التمس سکارا انما از او محافظان کن  
 در وقت و ال انک میل ان لحام مغرب که از اول ظهر است الی غسیق اللیل تا انرا یکی شب اول نماز شام و معنی است غسیق اللیل  
 وقت نماز مغرب است ان فی قران الفجر و یجاد انما از صبح اول صبح نماز چهارم و چهارم نماز است پس از قبل نیمه شبی باشد پس  
 جز ان قران الفجر کان مشهورا بدستیک نماز با مداد هست بدستیک یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند چه از وقت شام  
 روز است بالا رفتن فرشتگان برین راه بدستیک در احوال اهل بیت میکنند ملائکه روز نماز میبندند در اول دیوان میبندند و من  
 اللیل فتجد به نافلة لک و بعضی از شب پیش میاد شوند نماز شب و خالتیکه فرض میاید است بر کویا و ما یومیه جوان و جوان  
 محقق است تو بر امت تو منته پس نماز شب بر تو فرض کردیم بر امت تو عسی ان یبعثک ربک مقاما محمدا شایده  
 بدارد تو را بر در عباد تو در مقام پسندید یعنی مقامی که سنود باشد پس انرا هم سنایش کند کان و او بر هر مشرف باشد و چون که هیچ  
 بندگان او را برینند عبد الله سلام گوید که در وقت نماز که میباید کرد پیش عرش بنهند خاتم الانبیا بر اینست و از ان شفاعة  
 دهند شفاعة از هر که گویند لا اله الا الله باشد انما من شانه باشد شفاق باشد حقا او را از دروخ خلاصه دهد بعد از  
 انحصار او میکند و قل رب و جلی بگو ای پروردگار من در او در برابر قبرم داخل صدق داد و در پسندید و با کرامت و انحصار  
 محج صدق و بیرون او در نماز در وقت بخت بر آورد سنود و با کرامت از امام حضرت شیخانی علیه السلام نقل کردیم اینست و  
 در وقت که که در نماز بود یعنی از خدا با برینا و در نماز از غار با نیت باز نمک با ظفر و عقیق و اجعل لی من کذلک بده ملازم بدستیک  
 سلطانا نصیرا حجتی ناری دهند و قولی اعانت کنند و عالی شوند بر جمیع اهل خلاف و عناد و مناده کنند که فراد سلطانا نصیرا  
 که ناصر اسلام باشد بر هر چه در واج سلام بدن ان میترشود پس حقا انبیا علی انحصار کرد و قل جاء الحق و زهق الباطل  
 و بگو ای حق یعنی در اسلام و ناپسندید باطل یعنی شرک و کونیند حق و انست باطل شیطان چه کجا انرا طه و کند شیطان را انجا که  
 لان الباطل کان زهوقا بده شیک باطل است نیست شد و ناپسندید اینست بگو گفت که چو رسویم نمک فرو بریم من کبیر صدق است  
 بت نهاده بود هر قوی و جسم خود آورد پس انحصار چوین در دست که نه بود که برین خطه از این بود و بر هر چه که منیر یا در میگرد  
 و میکند قل جاء الحق و زهق الباطل و بر هر چه که بگذشتی بوی را فناد انست کان گفتند ما هیچ سرگسار از این بر نماندیم و بر باله  
 خانه کعبه بی از خرا عودانده بود که از من بود حضرت فرمود که با علی انرا از امام کسب نماند از انرا و منین پای مبارک بودش مبارک انحصار  
 نهاده بالا رفت و انرا از برین ملاحظ و شکست بعد از ان در سنه ثانی فرمود که در نزل من القرآن ما هو شفاعة و فرمودیم  
 تو از قران انچه بیکان شفاعة است و انرا من را مانده انحصار الکلیه انان شفاعة باشد به انچه در شفاعة و شفاعة است که از برای است

اینست که در وقت نماز شب  
 ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند  
 چه از وقت شام  
 روز است بالا رفتن فرشتگان برین راه  
 بدستیک در احوال اهل بیت میکنند  
 ملائکه روز نماز میبندند در اول دیوان  
 میبندند و من اللیل فتجد به نافلة لک  
 و بعضی از شب پیش میاد شوند نماز شب  
 و خالتیکه فرض میاید است بر کویا  
 و ما یومیه جوان و جوان محقق است  
 تو بر امت تو منته پس نماز شب بر تو  
 فرض کردیم بر امت تو عسی ان یبعثک  
 ربک مقاما محمدا شایده بدارد تو را  
 بر در عباد تو در مقام پسندید یعنی  
 مقامی که سنود باشد پس انرا هم  
 سنایش کند کان و او بر هر مشرف  
 باشد و چون که هیچ بندگان او را بر  
 اینند عبد الله سلام گوید که در وقت  
 نماز که میباید کرد پیش عرش بنهند  
 خاتم الانبیا بر اینست و از ان  
 شفاعة دهند شفاعة از هر که  
 گویند لا اله الا الله باشد انما من  
 شانه باشد شفاق باشد حقا او را  
 از دروخ خلاصه دهد بعد از انحصار  
 او میکند و قل رب و جلی بگو ای  
 پروردگار من در او در برابر قبرم  
 داخل صدق داد و در پسندید و با  
 کرامت و انحصار محج صدق و بیرون  
 او در نماز در وقت بخت بر آورد  
 سنود و با کرامت از امام حضرت  
 شیخانی علیه السلام نقل کردیم  
 اینست و در وقت که که در نماز بود  
 یعنی از خدا با برینا و در نماز از  
 غار با نیت باز نمک با ظفر و عقیق  
 و اجعل لی من کذلک بده ملازم  
 بدستیک سلطانا نصیرا حجتی ناری  
 دهند و قولی اعانت کنند و عالی  
 شوند بر جمیع اهل خلاف و عناد و  
 مناده کنند که فراد سلطانا نصیرا  
 که ناصر اسلام باشد بر هر چه در  
 واج سلام بدن ان میترشود پس  
 حقا انبیا علی انحصار کرد و قل  
 جاء الحق و زهق الباطل و بگو ای  
 حق یعنی در اسلام و ناپسندید  
 باطل یعنی شرک و کونیند حق و  
 انست باطل شیطان چه کجا انرا  
 طه و کند شیطان را انجا که لان  
 الباطل کان زهوقا بده شیک باطل  
 است نیست شد و ناپسندید اینست  
 بگو گفت که چو رسویم نمک فرو  
 بریم من کبیر صدق است بت نهاده  
 بود هر قوی و جسم خود آورد  
 پس انحصار چوین در دست که نه  
 بود که برین خطه از این بود و بر  
 هر چه که منیر یا در میگرد و  
 میکند قل جاء الحق و زهق  
 الباطل و بر هر چه که بگذشتی  
 بوی را فناد انست کان گفتند  
 ما هیچ سرگسار از این بر نماندیم  
 و بر باله خانه کعبه بی از خرا  
 عودانده بود که از من بود  
 حضرت فرمود که با علی انرا از  
 امام کسب نماند از انرا و منین  
 پای مبارک بودش مبارک انحصار  
 نهاده بالا رفت و انرا از برین  
 ملاحظ و شکست بعد از ان در  
 سنه ثانی فرمود که در نزل من  
 القرآن ما هو شفاعة و فرمودیم  
 تو از قران انچه بیکان شفاعة  
 است و انرا من را مانده انحصار  
 الکلیه انان شفاعة باشد به  
 انچه در شفاعة و شفاعة است  
 که از برای است



# بیت شریف

فانی اکثر الناس لا كفور و این برآوردند بر سر منار و خواستند که راستی است که از انکار جهنت و در اندک ضلالت و در حق  
 حضرت سالت را طلبید مجلس ساختند گفتند بچه ما تو را طلبیدیم ما نوعی کنیم که نزع از میان ما بر خیزد و الله که در عیب ندیدیم که ما  
 قوم و کس خود را بر دوشی کند که ما نامی کنی ای او بعد از ما داد شمام میدهی این را از عیب من کنی و زبان بخدا بانرا کشد و در شمام میدهی  
 و سنک فقره میباشند و حقیقت میباشند در هیچ روشی نماند که تو بماند که اگر قصد تو مالک است تا تو را غنی گردانیم که در هر عیب از تو غنی  
 تر باشی اگر ریاست میخواهی ترا از منصب بدیم و اختیار میباید فریض بود و هر دو اگر میخواهی از حمت بهرسانند و الطیبی جازق بسیار یاد کرد  
 علاج تو گوشه خفتن خواب است که اینها هیچکدام نیست شعاع ایشان از سنن او و کتابی بن داده که شما را از جهنت برده و در دوزخ برساند  
 اگر سخن من قبول کنید در دنیا و آخرت مرفه الحال باشید که قبول نکنید من صبر کنم تا خدا بیعتا میباید شما را از جهنت کفایت کند و من با  
 ننگ ترین زمینها است که این زمین جانها را که تو در دوزخ و سالت حصاد دعا کن تا خدا بیعتا این کوهها را از زمین برآورد و زمین فراخ شود  
 و چشمها روان شود چنانکه در شمام عرافت از پدید آمدن اشقی کلای که صفای القول بودند که آن که احوال پیغمبر بود از او پیر سب که هر چه  
 تو گواهی دهد ما بنو ایمان آوردیم و بدانییم که شرف خدا نصیب است از سول و فرموده ما بنو ایمانند بلکه ما بنو ایمانند که شمام  
 فراتر از ما را دانند ما بجزیره من باشد که در توبه من شک دارد مثل این قرآن پاره را بچو نمیشواید و در پس این پیغمبر خدا و مشایخ پیغمبر خدا و  
 استکبار من نمیکردید که گفتند که این باب مذکور را نمیشواید از خدا و خواسته ما بوسه دادند از اشجار و انکور و حرمها و سایر بیوهها و بیوههای  
 اب و ان در میان روان کن و اگر این نیز میخواهی از و در خواسته ما تو را بچهار زمین راه نماید از دوزخ و بیعتی خدا میباشند غنی شود و اگر ما این برانند  
 نمیکنی یا نه از شما سر ما افکن تا هلاک شویم و با خاتم از زمین تو بشاد را تو بدانی نشینی سول فرمود که خدا خواهد این همه کارها کند  
 یکی از ایشان گفت ما بنو ایمان را درم تلخا از ایشان گفتند شمام که این قرآن را در ما است که در دنیا ما است در حق نام  
 دارد و اعتقاد از آنست که از او میامورد که ما در دوزخ بودیم تا تو ما را هلاک کنی ما تو ما را هلاک کنی و سوا از ما این را در دوزخ است  
 و از انجلس اعراض کرده بهر زمان مدعیانند که کسیر عم انحرش بود بر خوانش با او و انرسند و گفتند بچه ما این قوم بر تو عرض کردند یکی  
 را بغفلت یاورد که بخدا که من بنو ایمان را درم تا که در بانی نهی برساند از این من بر تو نکم و از انجا نامه بسیاری باجعی از دوزخ است که گواهی ضد  
 برای تو که پیغمبر و با وجود این کان من چنین خواص بود که هم تو را باور کنیم و صدق قول تو نکم اوجمل گفتن با قوم هیچکدام از انچه طلبید  
 بهمان نمودند سوگند که فریاد بجا بیاوردی بکلیه رده و بنماز مشغول شود و وسیع در دوزخ است که این برادر و بر سر او تمام از جهات او در هیچ  
 رسول از این سخن بسیار تشنگ شد و گفت این بچه شمام که قالوا و گفتند مقرران قریش بعد از الزام برایشان با عجز و قرآن و غیره از جهات  
 دیگر کن تو من لک حتی قهر کنان من الارض تبوعها ایماز بنیادیم و نغذونیکه ما نادقتیکه و انرسند که برای ما از زمین که چشمه  
 پرات و ان که هر که نکند و تکون لک الجنة من یجبل و عینت باشد تو را و سالت از درخت خرما و انکور مشتمل از درختان  
 قشقرق الانهار و خلافتها تبوعها ایماز بنیادیم و ان که در این از ان جوان بسیار و سنن انهار و ان که در این است او تسقط السماء کما رحمت بانا و اینکه  
 بهنگی اسنان را همچنانکه کان بریدی و عین داری علینا کسفا بر پایه پاره او تا کنی بر انور و الملائکه قیلا با بسیاری خلد برود  
 فرشتگان را که خیل باجی و عومینکی یعنی شمام که حجت دعوی و صامت در دوزخ یعنی ایشان را عینا نامی با جهورا و بگون لک بیعت من  
 و حرف با باشد از انجا از زر که در دنیا بنشیند و ترش است السماء و کن تو من لوقیک یا بروی در سالت و صدق نمیکند از انجا  
 در سالت حتی تیزل علینا کما بانقره نادقتیکه فری داری بهما کما بیکه خوانیم انرا در دوزخ صدق تو نوشته باشد نقل بگو ایماز  
 در بجهت خیر سبحان ربی یا کنت بر دوزخ کار من و مبر از انکه بر حکم کنید با از انکه در قدر کنی تا شریک و سازید شما انجا از من طلبید  
 بجز از وی کسی بران قادر نیست همل گفت الا بشر اسو لا یا صم یعنی نیت مکرادی فرستاشد هیچ سبب در سولان و ایشان برای قوم  
 خود ظاهر نکردند مگر معجزه که مناسب قوم ایشان بود و انهارا با با با دارت قدر خواست بر بلخیا و مشیت ایشان و ما منع الناس  
 ان یؤمنوا الا ذواتهم الهدی و منع نکریم و ما را یعنی همل مکنا از انکه انرا در دوزخ نمیکند آمد بدیشا سالت حق بران صحیح کار فرست  
 الا ان قالوا ابعثنا الله بشرا رسولا مکرانکه گفتند در دعوت انکه با بر انکف خدا در میر رسول و ایشان از انجا جهالت خلالت  
 در این مسئله خطا کردند ندانستند که تجانس موجب و انراست و مخالف مضمون تا فریب سول از جنس ایشان نباید تا افاد و استفاد و سالت  
 بدیداید چون کافر انرا نمیکند که رسول خدا فرستاید بشرا بدین صفتها در قول ایشان مکرانکه قل لو کان فی الارض ملائکه یبوء  
 اگر بودند بجای آدمیان در زمین فرشتگان فرستادی میشوند صطفتین میرفتید بر قدمها خود در حالتیکه مقیم بودند و از ان که فرستد  
 که انکه انکلیتم من السماء ملکا رسولا فریاد منیر شمام برایشان از انجا فرستد پیغمبر یعنی از جنس ایشان سو بدیشا منیر شمام  
 با هم مجتمع توانستند شد و از او علم توانستند گرفت و چو ساکان زمین در میان سول ایشان را نباید در زبان آورد که کافر انکند  
 که گواه تو کنت در سالت انکه مکرانکه قل کفی بالله شهیدا یعنی بیدین بگو خدا پسند بهما است حالیکه کافر انکند و انرا شمام  
 شهادت خدا اظها معجزه است برکت پیغمبر و معجزه بران حال ناطق است با انکه محمد رسول او سنن پیغمبر گواهی حقست و سالت دعوی او  
 انرا کان بعد از پیغمبر ابدستینکه هست خدا بیعتا بندگان خود را تا که احوال بوشید ایشان را میداند پیغمبر اینها که احوال اشکارا

و سالت

ایشان را میبندد پس همدا بر وفوی کردار یادش خواهد دو من بیدای الله و هر که از او نماید خدا بی تو کند جدا شد و باز او بشت  
باو نماید یا توفیق دهد و یا ایمان دهد و الهی است و از او یافته است و من یصل و هر که را خدا دلان کند بجهت عتبات که داشته باشد  
در کرامی خود را منع شود و از راه بشت بگرداند فلان بحدی که اولیاء من در و نه پس بیای تو را ایشان را دوستی که نصرت کند ایشان را  
بجز خدا و محشر هم تو م ایضا علی و جوهر و حشر کیم ایشان را جز در زمانه کرد و بهای ایشان را دوستی که از خضر شریبند که چگونه  
بود و خود در و ندره بود که انکر که میسر ایشان را بر قدمها ایشان را در آنست که بر ایشان را بر بهای یا انک ایشان را هر چه میکنند بر و بهای خود  
پلند و خوار که پیش میاید پس ایشان را حشر کنیم عمیاد که طایفه نایبنا باشند با بر وجه که چه بکنند چشم آن باشند نه ببند و بیگ و نکا  
باشند یعنی گویند چه که از ایشان قبول کنند و کما و کرا ن باشند که آنچه موجب لذت باشند نشوند بجهت آنکه نظر در آنان مادی نکرده  
باشند سخن خود را ببع مواتیند و نکند باشند ما و تمام جهنم کل آنست که ایشان را در روزی است هر گاه که ساکن شوند  
زبان در روزی عقیقت گوشت بونسان ایشان را بخورد و ایشان را اندک کشی بایشان است و فریشتند چنانکه اقتضای این از سوختن همه  
زدنا هم بنفرتهم مایری ایشان را سبب است سوزان یعنی بر فرزندیم بعد از نید با دوست گوشت ایشان را از اقتضای همیشه بر او بر وجه  
باشند بک جز او هم بر آنکه کفر و این عذاب یاد ایشان است بسبب که ایشان را نکرند با یا تا بر دلاینها واضح ما بر بند پیغمبر  
که معجزان است با ندره است و قالوا انک انما عظاما و در فاما و کشتند در و انکار که با آنوقت که در هم استخوانها و خلکهای بپزند  
است که عوتون خلقا جدیدا ایابل بکنند که برایشان فرزند نو جوان ایشان خلق جدید را منکر بود در ساعتی صد بار سوخته کردند  
و باز پوست گوشت ایشان را نازه سازند عذاب کنند و الویروا ان الله الذی خلق السموات و الارض انما یبند انرا که  
خدا بحق انکر است که از پداسانها و زمینها را با نر عظمه و بسط و ماده و مدد قادر علی ان یخلق مثلهم توانا است بر آنکه بیافریند  
ایشان را بجز بار دیگر ایشان را بر مثال اول خلق کند پس آنکه چیزی را خلق کند ماده قادر است که از پد کفند را که در باشد با اعداد کند و جعل  
لهم اجلا لا ریب فیها و گردانید شده است و محشر بود است که برای متا ایشان است که هیچ شکی نیست از آن زمانه که با بجهت  
اعاده ایشان را جلوه داده که از روز قیامت قانی الظالمون لا کفر و افسر بیازدند و بخواهند ستم کاران با او و جو و ضوح حق  
مگر انکار حشر و نشر اقل کوانتم تملکون بگو ای خدا که شما مالک شوید در تصرف او و بدختر این رحمتی که بیچاره و کور و کما  
مرا که مخلقان میندهند فالا مسکتم خشیتة الاتفاق انکم الی الله باز ایستید بخل و در بد از ترس و روشی آورد اندک او یکی از  
افزیدگان خازن خزان نعم ربانی شود هر چه جو د او با جو الهی متشای خواهد بود و چنانکه بر نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از هر  
شد آن خواهد هر سید و خدا کرد و جو خود از این هر دو میراست و کان الانسان فتورا و همت آدمی بخل چه بجا امر و بجا  
و بخل است و با بجهت حاجت با نر صد از آن ذکر موسی میکند که با وجود آیات ظاهر که داشت باو نمیکریدند و گفتا ایشان موسی تسع  
آیات بیتی است و بدستیکه دادیم موسی بانه بر دشمن یعنی معجزه ها ظاهر شکا و اگر آن عصاب بود بد و بصد و ستو و طوفان و جراد  
و قتل و غنای و دم و نقص ثمرات چنانکه در سوره الاعراف تفصیل مذکور شده و گویند که با نر افعال بخل است و انقیاد با او  
در هر طوری بر بیانه ایشیل و طمس اموال بطنیا و زاله عمدت از زبان و فرود بر من عصا سحره و نذر بعضی مراد با نر ایشا حکام است چنانکه  
مردیست که بود بمصاف خود گفت بیانا از محمد دیم و او را از اینها خبر داریم چو از انحصار سوال کردند فرمود که آن نر ایشا که شکر  
نیارید خون بنا خو بر پدید و از زنا و زرد و خوردن با و سخن چینی و سحر و شتام نر بان دور باشد از جهتها مکر بزند و این را حکما  
در جمیع ملتها نایب و یکی دیگر خاص است با که در شب عدوان نر کنیند از حکم آن در نکر بدان و وهو چون اینکلام از سید نام شنیدند  
بر خواستند است و پای انحصار را بوسیدند و گفتند که او میبندیم که تو بپنجینها بعد از ان خطاب بخصر که میفرماید که تسک  
یعنی ایشا ایشیل پس بر سر بجهت ایشا ایشان همین انان را سوال کن تا صد قول تو بر مشرکان ظاهر کرد و همان انان را موسی دادیم  
از جام هم در وقتیکه آمد بایشا فقال له فرعون لانی لا ظنک یا موسی قسح و افسر گفت موسی فرعون بدستیکه من  
نمان میسر تو را ای موسی جادویی کرد و عقل تو بر ایشان شده قال لقد علمت ما انزل هو لای کف و باو بدستیکه تو دانستی بد  
خود و آن چه بر زبان لفظ نمیکند به شرمه بی شایسته که فرشتگان این آیات را از الارض السموات و الارض مکر افیدگار اسبابها و در  
بصا مکر در حالتیکه بجهت او شنیدند که هر یک دلیلت بر جو من و صد من و لیکن تو عا میکنی و لانی لا ظنک یا فرعون و بشو  
و بدستیکه من میدانم تو را ای فرعون هلاک شد یعنی مشرک هلاکت نفس عقل و معتبر بر مشرکان را و ان یستقرهم من الارض  
پس خواست فرعون که بر آنکه دور کرد موسی قوم او را از زمین بباران مطلق زمین بقتل استیعابا فرعوناه و من مع جمعا  
پس فرعون که ایندیم او را و هر که با او بودند بنامی و قطنای من بعد لیکن نسل ایشیل و کفیم پس از عرق شد ایشان را در نذر حقوب  
که شما استنکوا الارض ساکن شوید در زمین که ایشان را استند که شما از این زمین بچین کنند با اجهت و عدل الاخره چنانکه  
لغیضا پس چو آمد عده ستر بیکر یعنی چو فیما شو بیاریم شما را و ایشان را بجهت در حالتیکه جماعتی امیخته باشند با هم پس گفتیم  
میشا تا بهتر بعد از ایشیا و خصما قصه موسی فرعون را در این مقام برای خوشی سوال برادر فرمود گفت که چه کردی در این

شده است

در وقتیکه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از مکه بر ن کشند قبل از تو بر شو بنزد رسد خارج موسی شد ما او را و قوم او را منحصرا ساختیم و زمین مصر را بایش دادیم پس  
 نیز بود شمشاد فرقی و غیر خود را بر تو تمام کنیم و بر حق آنرا گناه و بحق فرستادیم و او را بر حق منزل و بحق فرود آمدن یعنی قرآن  
 فرود نیامد مگر بحق و در تیسرا آورد که با معنی علی است و نبرد از حق حضرت رسالت یعنی هر چه قرآن نازل شد و ما او را سکنای الا  
 مبشیرا و نذر بر او فرستادیم نوزاد کرد در حالتیکه زده دهند مطیعان را ثواب بهم کنند انرا که در کما اردو قرآنا قره ناه القراه  
 هلی الناس علی صلیت و قرآن را بر کند فرود فرستادیم یعنی ای پسر سوره سوره تا بخوانی بر سر نما با مستکی و تاقی نادر هر تاقی سوری  
 از انزلیت تا ممل کنند غایب تفکر در آن بر محمد و انرا که گناه تنبیه را و فرود فرستادیم انرا بحسب جوارت فرود فرستاد که در کما بدست سال  
 پس بر سبیل هدایت میفرستادیم که فلان انبیا به یکه ای محمد بگفایر که گناهان او را بدست قرآن او را توفیق و انبیا بسیارید یعنی همان نما  
 بداد موجب بر کمال او میشود و از عدم انبیا شایع بعضی با و راه نمینا بدان الذین اوتوا العلم من قبله بدستیکه انانکه  
 داد شده اند علم پیش از نزول قرآن یعنی انانکه کتب استخوانند اند حقیقت حق و نبوت و معلوم کرده و نعمت و صفت قرآن را و کتب خود  
 خوانند چون عباد الله سلام و اتباع او از بهی و نجاتی انبیا او و اصحاب او از خدا و با طاعتان دین چو سلسله را و در روز قیامت  
 لعزای ایشان اداست علی علمایم یحییون للآذان سجدوا جو خوانند میشود قرآن را انبیا میباشند بر حقها خود و بر بهادر خائیکه  
 سجده کنند بر عظمت انرا خدا و از سال عهد و انزال قرآن و یقولون سبحان ربنا و میگویند یا کس بر زد کما و ما از خلق و عدو خود  
 لان کان و عدوینا المفعول لا بدستیکه هست و عدد پروردگار ما کرده شده یعنی واقع شده لا محاله و یحییون للآذان و میباشند  
 پروردگار خود یعنی در سجده و ذکر در حق همه انستیکه اول چیز بکار زد و ساجد بر زمین میسرکند است یحییون و برید هم حسو عام میکنند  
 در حالت سجده و زیاد میگردانند ششها را از انبیا از فرقی آورد انانکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در سجده میگفت یا الله یا رحمن یا رحیم  
 یا بیکر میگویند محمد سارا از بر ششها و خدا منع میکند خود در خدا پر بخواند یا بیکر اذ عوا الله و اذ عوا الرحمن بگو  
 ای محمد شکر کن از بخواند خدا را یا بخواند این سخن را که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است انما مات دعوا صرکام که خواستند بگویند  
 و بدست حضرت را خوانند یا ششها یا الاله اسماء الحسنی پس بر او است نامها اینک بعضی از الیه مستجابان از نیست که انحضرت فرات  
 میفرمودت جمیع نمازها هر گاه که صلوات بر او میسر در مسجد حرام گذارد اصل شایب و لغو و معصیت و دست در مشغول شدتک تا شاید  
 انحضرت در صلوات افتد از قرآن کند حضرت فرمود که ولا یحیی صلیک و انما امکان فرات نماز خود را یعنی بلند خوان نامشکر خوانند  
 و انشهر انکنند و لا تخاف بها و او از فریاد مبارکند که نشوند انانکه در عقب تو نماز میکنند و اینجاست با این ذلک سبیل  
 و طلب کن سبیل خود خفا را ضی و سبیل چهره سطر در هر باره و محبت و مستحسن است یعنی در هر نماز بلند خوانند بخوان بلکه میسر و در او  
 بد بد کن یعنی نماز صبح شام و خفتن را بلند بخوان و پیشین و دین را اهدت بر بنابر این سجایا باشد موقوف بوده باشد بعد از پیشین  
 و اهل بیتا و صلوات الله علیه علیهم اجمعین و قل الحمد لله الذی لم یخلف و کما بگو ای محمد هر سنایش و شمار خلد بر است که  
 افتخاریکه فرانکوت فرزند در تیره و تیره است و بنومدیج که انبیا فرزند میکنند برای او و انرا بگو که شربک فی الملک اند  
 نیست مراد انبیا از ریاد شاهی یعنی رالو هیئت و عدانیت رده شکر کنند که بتا انبیا از حق میگویند که بگو که ولی من الذی  
 و نیست مراد دوستی از جنس یا غیر جنس او از جنس مدلتی و غیریکه داشته با بسبب انبیا و غیر از او چند باشد و کبره تکبیر او تعظیم  
 او را تعظیم کردی یعنی حق را بر کرد تا از وصف صفا و صفی عازفا و گویند یعنی که انست که بگو الله که بر در و ایلامه که سنده و انرا  
 انانکه هر است از دنیا و ماینها این اید الیه انرا میگویند نیست که هر گاه که گوید از این عبد المطلب یعنی در انانکه حضرت رسالت این اید  
 تعلیم و دادی شیخ الکف عظمی و انرا که عظیم است از انبیا بگو و ایست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره را بخواند  
 ناهستد و از انفسه و جلال انرا کرد و اگر در انرا هشت روز در حال بر ناید حضرت عا حفا او باشد از نشد و حال و انرا که ان یعنی نقل  
 انما انابشر تا اخر تلاوت کند در وقتیکه در خوابگاه خود اید نوری و بالای سر او درخشش شود تا آنکه در ملائکه میسرا و نور صلوات  
 بر او فرستند تا از خوابگاه بر خیزد چند گوید که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هر که اید از سوره الکهف را بخواند نشد  
 و حال ضرب او برساند و هر که هم ان سوره را بخواند تا لبش در هشت روز اید هر که در روز جمعه این سوره بخواند هر عملی که از انرا چه نفع  
 دیگر که حضرت عا انرا بسیار زد و نوری بدان ده که شعله ان تا با انرا برسد و او را از جمیع بلاها نکه اورد و از ان عبد الله در انرا که  
 که هر که در شب جمعه این سوره بخواند شهنیده بر دیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انزل علی سبیه هه سنایش و شمار خلد بر  
 افتخاریکه فر فرستاد بر بند خود یعنی صلی الله علیه و آله انرا که کتاب قرآن را بر نیاستخفا خود بر انزال قرآن بقیه است بر انکه قرآن از انرا  
 است که ملک منانک انرا از ان فرمود داشته چو سبیل نظام صلاح معا و معاشست و لو یجمل که عوجا و نکند اید از انرا که  
 باختلاف لفظ و تفاوت معنی با عدول از حق بیاطل قیما استنقیه مستدل به عا فراط و صفت تفریط و میوند بود که ضمیمه بر اید  
 باشد یعنی که ایدیم بند خود را مایل بر خود بلکه اوست قیما که ایدیم در جمیع خوالر لیند در با ساشد بدان تا ایدیم که انرا  
 محمد را که انرا عذاب سخت که استیضا استیضا قویست و رخ عقوبتی عذابی که صرا شده باشد مهیا کشته من که انرا از انرا که خدایه معذ

یا

اوست نه غیر او و بیشتر الموصین و نافرین دهنده پندار آن کردید که انرا الذین یحکمون الصالحات ان لهم اجر الحسنات  
 اما که میکنند کارهای پسندیده با آنکه برایشان است ترک نیکو یعنی با او اش پسندید و تمام که از هشت نعم است ما کین فیها ابتدا  
 در حالتیکه هضم باشند در آن اجر همیشه انتقال و انقطاع و یبذل الذین قالوا الحمد لله و کذا ویم کنند تا بیک از در و خوابید  
 و عتاک کنند و اگر خدای تعالی در آن روز قائلان این بودند و نصرت نبی و مدیح مالک و یه من علم نفسین کونید که از بفرزند پادشاه  
 سخن که میگویند هیچ دانشی از طرف جهل و تقلید و دلیل و الا نایمانی بود و دانشی بود و در این زمان ایشان را در این باب بلکه ایشان را علی و  
 دلیل انیر میکنند کبریت کتبه سخن حج من آفوا هر چه نزدیک کلام ایشان از در و مقال که بر زمینها پدیدار و دستها ایشان را و هجران  
 و فرط جهالت و یاد و کفری ان یقولون لا کذب انیم کونید مکرر و دروغی در غایت عظمتک این نزدیک است که اسماءها بشکند که در هوا  
 از کار بردار و دانند که جفا از سینه که اینک بغایت غمناک شده ما بوس کشت زامین که با نام ایشان از دست خصم برای دستی دل و زهره  
 که فلعلک بلع نفسک علی انار هم پس همانا که تو کشتی مرفس خود را بر محترماند و در نشانتها باز کشتن و پیش که نایشان  
 از انما سخن کار ایشان بر خود انسا که در غم بر تو منطبق که بر تو من و اولی هذا الجهد است سفا اگر انما از او زد و در این سخن یعنی قران و برتر  
 و کفر عسیا ایشان خود را اهل انسا و بجهت اند و در جرح با غضب برایشان انما جعلنا ما علی الارض نینه طمانینه است که اند  
 اینچنین که بر زمینست از معانی و نباتات و حیوانات از این بر اهل زمین و اینچنین که زمینست بر نباتات و از این راه هم از انعام نعم  
 لیتلوهم ایتهم احسن عیال انما از معانی و ظاهر کرد که کدام از ایشان بر کونتر انسا و در و کرد و اینچنین که شد که هم الهی تغذی و بنا  
 بوسید و طاعت و کینه که از ان و در و در بجهت کس سینه بعد از ان بعدم سینه طاعت و نیویه میفرماید که و اما انما علون ما علیها  
 و بدستیکه ما که اینها هم اینچنین که بر زمینست از کوه و درخت بناها و غیران صعبه انجر از زمین ما مویه کلاه و بنا فی  
 انرا این عمارتها را بر خواص است پس در ان زمینست بر نباتات و از ان فریضه نشوید و رسوله الامم که در شد که هو ترش از سوال  
 علیه در اند که از حضرت رسالت پسند با انسا اعلم کردند که قصه جوانان که هفت من عجیب غریب است عجل از انکه جوانان را نداید که ام  
 حسبت ان اصحاب الکهف الرقیه بخوانست که میگویند با ما میپندار که انکه اصحاب غار و در فیه که میبندند در سال در غار ماندند  
 كانوا من ایشنا عجم بودند از انکه یا قد شرا ما عجمی جز شکفت یعنی قصه ایشانست با ان که در ان پیش از رضی سما انما امر  
 چندک غریب عجیب نیست مراد از هفت غار است چمن نام واقع در کوه بنا قلوب و حوالی شهر افوس که در الملک قیافوس بود  
 و هم جز اول خطاک و ادیبست که کوه بنا قلوب انجا است و نمایان بشود حدیثی مرفوع از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آیه کرده که انجا  
 رقیه مکهس بودند که از شهر پرن آمدند با انرا انشان را و گرفت بنا بنما بر بند چون باند و در غار رفتند سینه که خطیم بود ان غار فناد  
 و ایشان مضطرب شدند با خو گفتند طریقی که فتح این باب بود در خضر و وزار و اخلاص حضرت با در کشت صلاح است که هر یکی عمل صالح  
 کرده باشد شفع از هم شاید که حصصا ما از اخلاص بجهت پس کی از ایشان گرفت خداوند تا تو عالی که من در در و در چند اشتم کار  
 میکردند که نماز پیشین آمد و در انهم و کفتم بونیز کار کن و مرد بستا چون شام هر یک از مرد بدادم یکی گفت انهم در و زامده زهرم و او را  
 یکسان میدهم کفتم ترا با مال من چه کار او در خشم شده زهر نکرفت و بر رفت و من اینچنین او بود بدادم و بچه کار و بچه بدم و در بسیاره کار  
 خود و ما که در و از انچه اشو که شد و بعد از هفتان مردار و در خیف باز آمد مرا گفت که مر و تو حقیقت کفتم چینی گفتن زهرم که  
 زهر خود پیش تو گذاشتم دست و کفتم و بجهت زهرم کفتم این کاره کار تو را است گفت اشتمز میگوئی کفتم و الله که این حق است قصه با و  
 باز کفتم با خدا یا اگر میشد که انرا کار بر می ساخت و کفتم ملا انرا انما اصبر بجهت در حال سینه که شاد شدند در در نیک خدا شد و دیگر که گفت خدا  
 سال خطم بوزنی حسنا جان زهر من آمد که کفتم خرم کفتم مراد از حاصل کن تا کفتم بتود هم و با انکه پس از کفتم بفتاشده باز بیامد که  
 طلبید من همان کفتم وی زهر انکه و بر رفت و باز از غایت کسینه که زهر من آمد کفتم طلبید کفتم بر من و عیالان من رحم کن من همان سخن کفتم  
 این بوی بر ترا مناع نمود با انچه ارم بیامد طاقه کشته بالضروره راضی شدن از انچه انچه بر من و خواسته که او مفاد بر کفتم که در زهر انچه  
 در انما و من کفتم چه حال داری کفتم ز خدا استعاضه بر من با خود کفتم ای نفس طالم این دن در حال ضرورت ان خدا میسر شد و با و جو این  
 نعم اندیشه عذاب و نمیکوی پس از پیش او بخوانست و زبانه از انچه بخوانست با و دادم با خدا یا اگر انرا که محض است که در ما از انجانده  
 و انحال و در نیک نیکان سینه که شد بر دستم کفتم خداوند مرا مادر و پد بود من کوفتم خدا اناشتم باز شام شد کسینه ز انشا و در  
 انکاف بودند و دل نیت که ایشان را پیدا کنم بر ان این ایشان بر نشتم و کوفتم انرا ضایع بگذاشتم و انچه خاطر بشیر در دست اشتم تا  
 در و شد ایشان را شدند من انشا و در ما انچه در و نند با خدا یا اگر این کار بر رضای تو کرده ما انانجا که انستک بالتمانی با کفتم  
 و انشا از غار پرن آمدند قصه اصحاب کهف را بخواهید بگو که در میان انرا کفتم و طبعی که در از حد احکام بجهت قدم بر زمینها اند تا انکه بولش  
 در میان ایشان باشد بشیر سینه که از کردند و در میان ایشان چینی بودند و زهد عبادت میگویند و انشان را پادشاه بود  
 مفاوس نام بستر است و بنی لجن است که کار و مردمان از در علیی منع میکرد و میکشت و بجهت سینه مالک بشیرها میکشت تا انکه بشیر  
 افوس رسیده که احتیاط کفتم از ان بودند ایشان از زمین و بنی پشته شدند بنا از کاه می گذاشتند و بجمع و زار کفتم که خطم انرا

بنا قلوب

الكهف

طاعی با غیر از ما کفایت کن جمعی کاشکان در قیاس نوس بر قضاوت ایشان مطلع شد و بر خبر دادند و چون فریاد ایشان را حاضر کردند با  
عیاش قیاس نوس ایشان را ندیدند و با مجاز از حد بحق را نیز ستم که فریدند کار ایشان از زمینست هر چه میخواهی کن در قیاس نوس گفت  
دورگشاران مهلت تمام ناکار خود اندیشه کنید که یک من ایند فیهما و ان شئنا کفیم که همه خلق از ان عیبت کیزند ایشان از مجلس  
او بر نماند بفرنگ از خانه بیک خود قدر مال جهنم را خود برداشتنند و از ان شهر بر نماندند نه یک نفر کوهی بود و در ان کوه  
غار بود منوچهر ان شدند در انشای سه سگی در در بنال ایشان را فراد و چند نکره او را بر نماندند باز نمیکشت تا انکه او را در کای باوان بر نماند  
که من دوستی با خدا پر دست میدارم چون ببینید من شمارا با ستمی که پس ماندن ان غار را آمد با انواع طاعت مناجات مشغول  
شدند چو سر سجده نمازند و خسته خواب برایشان فرستاد ساخت تا سیصد سال بختند بعد از چند روز قیاس نوس ایشان را طلبید  
نیافت پدران ایشان را گرفت و احوال ایشان را پرسید گفتند که ما لهای ما را بر داشتند بر نماندند که اینک ایشان را دید بوردند گفتند و  
کوه غار است ان غارند قیاس نوس را لشکر ان منوچهر ان کوه شد چو بدان غار رسیدند هیچکس را نماند و ان غار  
روند بر گفتند اهلک غار را محکم و مستعد ساز تا ایشان را بکسی که تشنگی نماند قیاس نوس فرمود تا در غار را بر آوردند در لشکر و  
مؤمن بودند اما و شبها ایشان را لوحی از زیر نوشتند در شب ان وضع کردند که کسی بر نماند و ایشان کافران ایشان را خیر همدان  
سد چنان بود که چون قیاس نوس ملاک شد بعد از فرنگها پادشاهی که بخت نشن صالح و مؤمن نام او شد و سن نرید ما بعضی مؤمن بود  
و بعضی کافر ایشان را بخداد و عمو میکرد و بیعت نشود و میسر نماند ایشان را کشته و مانع همان میدانیم ان پادشاه با خدا مناجات  
که که اهی بدایشان را میداد و در دل یکی از فرمان ان شهر را نکند نام او ایاس تا انک را ایشان کافر خطیر کوفتند که در غار ایشان  
جماعتی را دیدن ان جا خسته سگی کرد غار خستید چو خواست که در ان غار رود سگ برخواست بر دوش او زد و از ان حال فریاد  
و هراسناکشد و باز کشت خفتگان ایشان را پیدا ساخت ایشان را نشنند بر یکد کرامت کردند پنداشتنند که یک روز با بعضی از روز خوابید  
انک جامها کشته نکشته نماز بگذاردند صاحب طعام خود را که تملیحا نام داشت گفتند بر و طعام بر ما بسیار و در سبک که این طاعی طلبی  
میکند یا نه تملیحا در می چند داشت بر ما آمد هر جلا مان شهر بر خال او دیدت بر ما شرم آمد و ما را دید که بر بن عیسی بودند و در کوه  
میفرستادند بجهت بی پیشتر شد با خود گفت من دوش را این شهر بر نماند و رفتم هیچکس نمیشناخت نام عیسی بر پیش نمیکشت کسی را نیافت  
لحالی بر نماند با خود گفت که این شهر غلط کرده ام از مرد پرسید که از شهر ما را چه نامست که تا قوس داشت که هر شهر است و در ما  
همان نیستند آخر در می چند که داشت بر نماند و در که طعام خرد چو خیار زد او نکریش در می دید همه قیاس نوس را بر زده و سیصد سال  
قبل از ان مسکول شد در او ایعت که این مرد کج باخته پس او را در خاک شهر بر نماند و پنداشت که او را در قیاس نوس میزند میکشد خداوند  
از شر این ظالم نگاه دارد چو خاک او را دید گفت ایمر راست بگو که این کج از کجا یا منزه تملیحا گفت من خیار کج نماندم این در هم از خانه دید  
خود بر نماند و در دام خاکر گفتا قر کن و اگر در شب کجا از تو بستانم تملیحا گفت بحق انک را میگویم میرسید که بگویند قیاس نوس کجا است گفتند  
مگردیوانه از زمان قیاس نوس تا اکنون سیصد سال بر آمد تملیحا گفت شما با من راست نمیکوید اما باید که ما چندان فریوق بودیم  
پادشاه این شهر بر ما ستم میکرد ما در روز از ان بر کجینه و شب غنا و خشم از ما آمد ام شهر ما طاعی بجرم شمار من از همت منتهید که کج  
در قیاس نوسی یا منزه اگر باور نمیکند نباید تا غار بشما بنمایم چو خاکر پیشید گفت همانا که دانست میگوید این شهر است از حصار خاکر را بر  
شهر منوچهر غار شدند چون بد غار رسیدند تملیحا گفت شما اینجا کشت کنید ما من بجرم و خبر ایشان را ستم نماند ایشان را نشنند تملیحا خبر دید  
دسانید در این کوفه و فرستاد و انشای ان حال اهل شهر در رسیدند و از ان حال متعجب شدند چو نگاه کردند لوحی دیدند از  
نامها ایشان در ان نوشته بود با هوش که در فلان تاریخ در عهد قیاس نوس مکتوبینا تملیحا در نوشت که نوشت شاد نوشت بر طوفان وقت  
پادشاه که بخت در این غار پنهان شد چو مرد ما بر ان مطلع شدند بخت ایشان را زده شد پس انخوانان را نازده و دیدند جامها کشته  
چرا کین شده متیقن گشتند که حقیقتا بر نماند که دانند مردکان فاداست پس خاکر نامه نوشت نزد پادشاه صالح و اعطیه در نامه روح کرد  
پادشاه سجد شو کرده با لشکر منوچهر ان غار شدند و انان گرفت را دیدند که در ان غار بطاعت و عیان مشغول بودند بر ملک مرایستان  
سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند اهلک ما تو را و داع میکنم اینر گفتند چه او بر خاک نمازند بختند و حقیقتا عا جان ایشان را نشنند  
چشم خلابی چو بگردانید سر زار در دل مردمان کند تا هیچکس نمانست که ایشان را بدین پادشاه فرمود تا بر غار سجد بنمایند  
و مردم نماز میکردند حاجت میخواستند و امیشد بر پایه صحیفه ثابت شد که رسول صلی الله علیه و آله از و کرد که اصحا کف و بسید  
جبریل آمد که یارسول الله تو ایشان را در دنیا خواهی دید ما جمع را بر نمانست تا ایشان را بگویند و خواهند حضرت فرمود که چون فرستم گفت  
مثل سلیمان که بر طبامینست بر نمانستند تا ایشان را بدید و در بانجام بر رسول فرمود تا با ساطی بکشدند حضرت امیر المؤمنین و ابو  
وابو بکر و عمر و عثمان را از نیشان نشنند رسول فرمود که هر که اصحا کف جواب سلام او میدهند او وحی خلیفه من باشد پس از خدا کرد  
خواست تا با او بسازد داشت و با انجا برد که اصحا کف بودند چو فرمودند سگ کج غار بود بر نمانستند سگ ایشان را و نشی بر نماند  
در گرفت جمله او را ما چو حضرت را دیدیم جنبانیکه انما ز کرد و بر نمانست که در دایه ایشان را آمدند خفا خفا را نشنند و سا بر اصحا

تملیحا

مرد

سلام کردند جواب نشنیدند امیرالمؤمنین سلام کرد جواب دادند گفتند صلواتی سلام و رحمتی الله بر کافه حضرت فرمود که رسول  
رسول خدا هم از نزد او بیجا نباشد تا اتمام ناسا و انکار او دعوت کند گفتند هر چه با ما است و صدقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا را  
سلام میفرمایند گفتند علی بن محمد رسول الله الصلوة والسلام ما دامت الاوقات والاخرى و صلواتی سلام و رحمتی الله بر کافه  
کردند باز جواب نگاه خود تکیه کردند باز دیگر بخروج امام محمد هجرت کردند و باقی ماندند حضرت امیر از ایشان سلام و رحمتی الله  
سلام او باز دهند پس بفرمود تا زیاده معوش شوند پس حضرت امیر المؤمنین با او از آن کرد تا باقی داشت و بعد حضرت رسول آورد پیش آنکه  
امیر المؤمنین علیه السلام خبر هدایتی که شد بود حضرت رسول صبحی با صبحی از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
از او ای الفیة لی الکھف یاد کن ای محمد که جو جای گرفتند و با او از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
پس گفتند ای زکریا که ما با او از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
از برای ما از کار ما که مفارقت ما داشت صواب راستی که سبب آن داشتند و بعد حضرت امیر با او  
جای که نشوند فی الکھف پس این عدد در غار سلیمان شمرده و معین شد و بعد حضرت امیر با او  
تا بدایم یعنی علم ما تلقی کرد مطابق آنچه حاصل شد آنی از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
معلوم کرد که کدام از اینها احصی ما لیسوا آمدگار نگاه دارند تراست مراد از آنکه ایشان در آن گرفتند و بعد حضرت امیر با او  
علتک نسا هم را حق ما قصه میکند و بعد حضرت امیر با او  
روز استی امیر المؤمنین و زرد ناهم همدان او در دند بر مرد کار خود و بیشتر در این امر از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
ذاری لطف خویش و در بطن علی قلوبهم و بعد حضرت امیر با او  
برد سخن در میانوس از قاصو اچه بلینا در زینت دیناوس از ایشان را بیشتر است و بعد حضرت امیر با او  
والاخرین بر کفند و در کار ما از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
معبود گفتند قلنا اذا شططا من اینها گفتند با شما گفتند که در آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
فومنا الخند و امن دونه اطه انکره که کسان ما اندر زینت را گرفتند بسبب هدایت دیناوس بخوار خدا خدا با او و بعد حضرت امیر با او  
بر ناظند کولایا تون علمهم سلطان با این جماعتی و در آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
بت بهستی میکند بخت بر همان من اظلم من اظلم علی الله که با او گفتند که در آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
و این از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
لا دعوت لهم و ما یعدون الا الله و یو یکو شدیدا از اهل شهر و از آنچه میبینند بگو خدا و خواتین از آن حضرت با او و بعد حضرت امیر با او  
مندانند بنا بر ادعای ربیک میساختند از آنچه تمسک فرمود که جو از ایشان را یکو شدیدا و رو نبیای کان و دیدن او  
الکھف یشرکم ربکم من رحمتی پس باز گفتند بگو خدا را بکسر اندر زکریا که تو شما از بخشش خود در هر روزی  
از فراخی روزی شوی با خود و طبیعتی لکم من امرکم یفرقا و بشادان برای شما از کار شما آنچه که بد نفع که بد و در دنیا القصة  
چو جوانان افتاد نمود بگو در آمدند چنانکه گذشتند و غار ایشان در طرف جنوبی آن کوه بود لاجرم افتاب بوقت طلوع و غروب بر هر  
دو جانب آن میگردد و عفتون آنرا تحلیل کرده هوارا با اعتدال بار میآورد تا جاهاها ایشان را که در آنجا آنکه میفرماید که قوری  
الشمس اذا طلعت تزور عن کھفهم و بی بی اوای پسند افتاب چو طلوع کند از غار ایشان ذات الیمین میبیند چنانکه خداوند  
دست راست و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و چو غروب کند بر ایشان بگردد بسوچ غار و هم فی قجور مناه  
و ایشان در فراخی اند و غار یعنی موضع اصل مواضع برای خوابند و نیم شمالی بود و بجهت این لونا ایشان تغییر نمیکرد و بعد  
ایشان متعفن و جامه ایشان گند نمی شود و ذلك من ایام الله این جا از آن ایشان در غار از دلایله حق است من یدعی الله فهو  
المهتد مرکز او آمدند داده نماید پس راه نماید بافت است صلاح ما شدت کھف و من یضلل فلن نجد له ولیا من شداد  
مرکز او کرد و در هر دواری خدا ن و حضرت از یکدیگر دور و چون با او من و اجماع او پس نیای تو او را در مستی راه داشت نماید که او را راه  
راست لالت کند و از غار ایشان بداید رسانند و چون نیای تو من و اتباع او و تحتش هم از غار او بندد که او احتیاط میکند از آن که  
خستهها ایشان شود است و هم وقود و حال نکد ایشان خستگانش که در هر سال از روز عاشورا ایشان را میکشد و در وقت ذات  
الیمین ذات الشمال ملائکه میکشد ایشان را بدست است بد چنانکه در ایشان خورد و گله هم باسط و در آنجا بود  
و سگ ایشان گشته است و در دست خود نهاد بر استانه غار و در روز عاشورا در هر که سرش سرخ بود و پیشش سیاه و سگش سفید و سرش  
سرخ و زبانش قرمز و منقوش است در ضیاء و در کونج در روز سید باین وجه که سلام علی یوح فی العالین از حضرت امیر فرمود که  
الکھف باسط و داعیه بالوصید نوشته خود را در از آن حضرت نشود و چو چشمها احتیاط کند که از آنست و موها ایشان در از شدت  
آن که لو اطلعت علیهم الا اطلاع بابی بر ایشان لو کنت منهم فرار او کنت منهم دعبا ما ریمد و بگردن ایشان را بجهت که چنان

یا کدام از  
شومر کافه با کدام از  
اصح الکف که اختلاف میکند  
در مقدار کتب خود کافه از ضمیم  
که کتب خود کافه از ضمیم  
اول بعضی نوم

الكهف

و یکرده شو از ایشان از زمین و بهم برافراشته کنی با طافه و بداد ایشان نیست و خطاب بلخضر رسالتش بر او غیر پیدا قصه قافله  
در غار برایشان سوار کرد و بازگشت با داخل بناجوه نشکرده شکست بعد از چند پادشاه دیگر در آن ملک تصرف کردند تا او به ملک  
بمستند روس رسید که از صلح ایاز و دوز کار بود چنانکه گذشت واضح گفت ایندگر در چنانکه فرمود و کذرتک بعثناهم و همی که  
ایشان را در خواب کرده بودیم بر یکجایم بیدار کردیم ایشان را بپستاء لوان اینهم نام سوال کشید میساید که در حال آنکه خود را نشاند  
و یقین ایشان را کمال قدر ما بفرماید قال قائل فیهم کف کونین از ایشان بعضی مکینا که در آنجا بزرگتر بود که لشکر چند نفر  
در ملک کردند و از بنی عباد مقصود ایشان بود که قدیش را بداند تا هفتاد سال را بخاک کند چه ایشان را بداند با امانه بود بدون  
در نگریشند افتاب بوقت چاشت رسید بود قالو البینا بومما او بعضی بوج کشند غالب طین است که در ملک کردیم اینجا بود  
اگر دین و در خواب نمیدوریم یا پاره از روز پس چون ناختها خود را مالید و موها سر خود را دراز بافتند قالو انکم اعلم بالبینة  
گفتند بعضی از ایشان بعضی که در دوز کار شما داننا تراست با آنچه در ملک کرده اید چون از ایشان مشبه شد شیخ در تمام خود که گفتند  
با یکدیگر که چنانچه طعامی فابعدوا احدکم یورقکم هذه الی المدینة پس بهر سیدی یکی از شما میساخته و در همه کارها در پیش  
افسوس فلینظر آیتها از کی طعام ما پس باید که در آن فرستاد زنگرد تا کدام از شهرن یا کوزه تراست و غرض اصحاب آن بود که در پیش  
بخند چون اکثران شهرن بوجس بودند فلما تکم بوزق منه بران فرستاد و بیار دشت خود را از آن طعام یا ان ولینا کطف باید که  
فرستاد هر چه کند و ممانا در خریدن لاشعرا نیک احدی و خبزار نکراند شما هیچ یک از اهل این شهرن تا هم بران بظهور و اعلیکم  
بدستیکه اهل این شهرن را مطلع شوند نظیر باینده شهرن جو کر او بعید و کرمین منکم ما سازند شما را با باز کرده اند شما را  
در دین خود و ان تفعلوا اذا اهدا در سنجار کینا بیدان وقت تمیخا البرضایع را قبول کرده بشهر و امد و اوضاع شهرن را بخلق دید  
بدکان خباز آمد در همی بدو داد چو خباز در همی بدو تو سزا بدید تصوات که کج یا انداز با اهل بازار نمود و خباز که رسید و کذرتک اعلم  
علیهم و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم مطلق کردیم سوز قوم او را بر ایشان لیعلو ان و عد الله حق ما باندند  
که بدستیکه و عد خدا بعثت خردانت در سست و ان الساعة لا ریب فیها و در نیکو بدستیکه ممانا قیامت هیچ شکی نیست در بینتان  
زعون بدینهم امرهم و قینکه نواع میگردند میساید که چو اصحاب کف یار در و تم دعا کردند از مواضع خود بچند حصار او و اصحاب ایشان  
قبض کرد قوم سندان و ستراع کردند و انکه ایشان را ندانند جمع گفتند در خواب رفتند و بعضی گفتند برایشان باها باید ساختن چنانکه میفرمایند تعالوا  
ابنوا علیهم بدینا تا پس گفتند کینا بنهید برایشان که از چشم مردم پوشید شوند و بهم اعلم بهم پروردگار ایشان را تا انراست سوال  
بکار ایشان را جمعیکه ممانا میساید باینکه بپستاء لوان الذین علیهم امرهم گفتند انکه غالب شدند بر ایشان یعنی چنانکه  
بجستار چنان فائل بودند گفتند کنجوزن علیهم مسجد امرهم در کبریم برای ایشان مسجدی را که فرما در آن نماز کنند بعد از ان زمانه  
عصر خضر رسالت در باب اصحاب کف میفرمایند که سقو لوان ثلثه را بهم کلمهم زود باشد که گویند یعنی شاید فرستاد  
اصحاب کف سوز کس بودند و چهارم سوز بود و یقولون حمته سادسهم کلمهم و گویند ترها ان که ایشان هیچ کس بودند ششم  
ایشان سوز بود و میساید اندازند سوز را در جباب العیند باختی پوشید یعنی گفتار که اصلا اطلاع بران ندانند و یقولون  
سبعة و ثامنهم کلمهم و گویند سوز نهم را با اختیار سوز که هفت نند هشتم ایشان سوز بود و حصار قبل از وقوع این اصحاب سوز  
با هر خبر دادنا هین ایشان را باده شود قل ربی اعلم بعد بهم بگو ای می داند که کار من داننا تراست شما را ایشان را بقیلیم الا قلیل  
نمیدانند ایشان را مگر انکه از او میساید که بپنجهلست و اصحاب او را از امیر او منین منقولست که اصحاب کف هفت تن بودند تمیخا مکینا و  
شلیبنا و اینها اصحاب سست پادشاه ان عصر بودند و منوش و بزوش و شاد و نوش اینها اصحاب سست چپ پادشاه بودند هفتم سوز  
که هم زاعی بود و انهم کلب قطیر و زاعی با کلب خود در راه راه ایشان شده بود و فرمایند که هر که نامها اصحاب کف را با خود داشته باشد  
از خوف اینم کرد و اگر در جانی است فانه باستان ناهما را در خمره نویسند در انرا ندانند باذن الله تعالی و فرستند ان اطفال  
کره کنند بنویسند در زور سر ایشان خندان را مایبند اگر چه پاره نویسند در میساید زاعی نص کنند از ان محفوظ ماند از برای سست  
و صداع بنویسند بر انرا است بندند و از برای سست لادت بران چپ بندند برای نشستن در کشتی و بخار از قمل همین بران چپ بندند  
خا صید بایند بعد از غذا و اصحاب کف میفرمایند که چو بطریق دینی بر تو واقع شد که اصحاب چند کس بودند قلا تم از قیام الا مراء  
ظاهرا پس بوجدال مکر در میان ایشان را اهل کتاب بداند که در میان قیام و برایشان خوان آنچه فرستادست و لا تستغفروا لهم  
احدا و فوی بوی یعنی میریت زشان ایشان را اهل کتاب هیچیک را چه بطریق دینی میساید بدان حال شد و ایشان را صلوات بر انهم و خمر و در  
که خطاب خضر است بر او گفتند که چو اهل مکة تعلیم هو مدینه سوال ثلثه از خضر رسالت رسیدند خضر فرمود که در نباید ایشان را خبر  
که و نکفت انشاء الله بانه در روزنا که باینس حی بداند فرقی طعمه میرند که خلد سجد را دشمن گرفت غنما مال بر ایندند در خضر است  
چیریل نالند خضر فرمود ایچیریل بر این چند روز کجا بود که گفتا تو بودم گفتا ششیا من بیشتر بودا ما حکم الهی بود که من بنوانا شوم  
این را آورد و لا تقولن لشیء لینی فاعل ذلک غملا الا ان یشاء الله و مکره چیز را یعنی هر کار که قصداری که مکر کشام

و اینها هم از این است که در خواب رفتند و بعضی گفتند برایشان باها باید ساختن چنانکه میفرمایند تعالوا ابنوا علیهم بدینا تا پس گفتند کینا بنهید برایشان که از چشم مردم پوشید شوند و بهم اعلم بهم پروردگار ایشان را تا انراست سوال بکار ایشان را جمعیکه ممانا میساید باینکه بپستاء لوان الذین علیهم امرهم گفتند انکه غالب شدند بر ایشان یعنی چنانکه بجستار چنان فائل بودند گفتند کنجوزن علیهم مسجد امرهم در کبریم برای ایشان مسجدی را که فرما در آن نماز کنند بعد از ان زمانه عصر خضر رسالت در باب اصحاب کف میفرمایند که سقو لوان ثلثه را بهم کلمهم زود باشد که گویند یعنی شاید فرستاد اصحاب کف سوز کس بودند و چهارم سوز بود و یقولون حمته سادسهم کلمهم و گویند ترها ان که ایشان هیچ کس بودند ششم ایشان سوز بود و میساید اندازند سوز را در جباب العیند باختی پوشید یعنی گفتار که اصلا اطلاع بران ندانند و یقولون سبعة و ثامنهم کلمهم و گویند سوز نهم را با اختیار سوز که هفت نند هشتم ایشان سوز بود و حصار قبل از وقوع این اصحاب سوز با هر خبر دادنا هین ایشان را باده شود قل ربی اعلم بعد بهم بگو ای می داند که کار من داننا تراست شما را ایشان را بقیلیم الا قلیل نمیدانند ایشان را مگر انکه از او میساید که بپنجهلست و اصحاب او را از امیر او منین منقولست که اصحاب کف هفت تن بودند تمیخا مکینا و شلیبنا و اینها اصحاب سست پادشاه ان عصر بودند و منوش و بزوش و شاد و نوش اینها اصحاب سست چپ پادشاه بودند هفتم سوز که هم زاعی بود و انهم کلب قطیر و زاعی با کلب خود در راه راه ایشان شده بود و فرمایند که هر که نامها اصحاب کف را با خود داشته باشد از خوف اینم کرد و اگر در جانی است فانه باستان ناهما را در خمره نویسند در انرا ندانند باذن الله تعالی و فرستند ان اطفال کره کنند بنویسند در زور سر ایشان خندان را مایبند اگر چه پاره نویسند در میساید زاعی نص کنند از ان محفوظ ماند از برای سست و صداع بنویسند بر انرا است بندند و از برای سست لادت بران چپ بندند برای نشستن در کشتی و بخار از قمل همین بران چپ بندند خا صید بایند بعد از غذا و اصحاب کف میفرمایند که چو بطریق دینی بر تو واقع شد که اصحاب چند کس بودند قلا تم از قیام الا مراء ظاهرا پس بوجدال مکر در میان ایشان را اهل کتاب بداند که در میان قیام و برایشان خوان آنچه فرستادست و لا تستغفروا لهم احدا و فوی بوی یعنی میریت زشان ایشان را اهل کتاب هیچیک را چه بطریق دینی میساید بدان حال شد و ایشان را صلوات بر انهم و خمر و در که خطاب خضر است بر او گفتند که چو اهل مکة تعلیم هو مدینه سوال ثلثه از خضر رسالت رسیدند خضر فرمود که در نباید ایشان را خبر که و نکفت انشاء الله بانه در روزنا که باینس حی بداند فرقی طعمه میرند که خلد سجد را دشمن گرفت غنما مال بر ایندند در خضر است چیریل نالند خضر فرمود ایچیریل بر این چند روز کجا بود که گفتا تو بودم گفتا ششیا من بیشتر بودا ما حکم الهی بود که من بنوانا شوم این را آورد و لا تقولن لشیء لینی فاعل ذلک غملا الا ان یشاء الله و مکره چیز را یعنی هر کار که قصداری که مکر کشام

اینها هم از این است که در خواب رفتند و بعضی گفتند برایشان باها باید ساختن چنانکه میفرمایند تعالوا ابنوا علیهم بدینا تا پس گفتند کینا بنهید برایشان که از چشم مردم پوشید شوند و بهم اعلم بهم پروردگار ایشان را تا انراست سوال بکار ایشان را جمعیکه ممانا میساید باینکه بپستاء لوان الذین علیهم امرهم گفتند انکه غالب شدند بر ایشان یعنی چنانکه بجستار چنان فائل بودند گفتند کنجوزن علیهم مسجد امرهم در کبریم برای ایشان مسجدی را که فرما در آن نماز کنند بعد از ان زمانه عصر خضر رسالت در باب اصحاب کف میفرمایند که سقو لوان ثلثه را بهم کلمهم زود باشد که گویند یعنی شاید فرستاد اصحاب کف سوز کس بودند و چهارم سوز بود و یقولون حمته سادسهم کلمهم و گویند ترها ان که ایشان هیچ کس بودند ششم ایشان سوز بود و میساید اندازند سوز را در جباب العیند باختی پوشید یعنی گفتار که اصلا اطلاع بران ندانند و یقولون سبعة و ثامنهم کلمهم و گویند سوز نهم را با اختیار سوز که هفت نند هشتم ایشان سوز بود و حصار قبل از وقوع این اصحاب سوز با هر خبر دادنا هین ایشان را باده شود قل ربی اعلم بعد بهم بگو ای می داند که کار من داننا تراست شما را ایشان را بقیلیم الا قلیل نمیدانند ایشان را مگر انکه از او میساید که بپنجهلست و اصحاب او را از امیر او منین منقولست که اصحاب کف هفت تن بودند تمیخا مکینا و شلیبنا و اینها اصحاب سست پادشاه ان عصر بودند و منوش و بزوش و شاد و نوش اینها اصحاب سست چپ پادشاه بودند هفتم سوز که هم زاعی بود و انهم کلب قطیر و زاعی با کلب خود در راه راه ایشان شده بود و فرمایند که هر که نامها اصحاب کف را با خود داشته باشد از خوف اینم کرد و اگر در جانی است فانه باستان ناهما را در خمره نویسند در انرا ندانند باذن الله تعالی و فرستند ان اطفال کره کنند بنویسند در زور سر ایشان خندان را مایبند اگر چه پاره نویسند در میساید زاعی نص کنند از ان محفوظ ماند از برای سست و صداع بنویسند بر انرا است بندند و از برای سست لادت بران چپ بندند برای نشستن در کشتی و بخار از قمل همین بران چپ بندند خا صید بایند بعد از غذا و اصحاب کف میفرمایند که چو بطریق دینی بر تو واقع شد که اصحاب چند کس بودند قلا تم از قیام الا مراء ظاهرا پس بوجدال مکر در میان ایشان را اهل کتاب بداند که در میان قیام و برایشان خوان آنچه فرستادست و لا تستغفروا لهم احدا و فوی بوی یعنی میریت زشان ایشان را اهل کتاب هیچیک را چه بطریق دینی میساید بدان حال شد و ایشان را صلوات بر انهم و خمر و در که خطاب خضر است بر او گفتند که چو اهل مکة تعلیم هو مدینه سوال ثلثه از خضر رسالت رسیدند خضر فرمود که در نباید ایشان را خبر که و نکفت انشاء الله بانه در روزنا که باینس حی بداند فرقی طعمه میرند که خلد سجد را دشمن گرفت غنما مال بر ایندند در خضر است چیریل نالند خضر فرمود ایچیریل بر این چند روز کجا بود که گفتا تو بودم گفتا ششیا من بیشتر بودا ما حکم الهی بود که من بنوانا شوم این را آورد و لا تقولن لشیء لینی فاعل ذلک غملا الا ان یشاء الله و مکره چیز را یعنی هر کار که قصداری که مکر کشام

از آنکه خدا خواهد بگوید که خواهد خدا من از آنکه و از ذکر ربك ذات السبوت و با ذکر پروردگار خود را یعنی نشاء الله چنانچه موشی که  
بعد از آنکه کشوی با نشاء الله که چه بعد از ذکر یا ما هی یا شا باشد چون بدلیل عقلیه ثابت شده که سهو و تنبلی را بر نیاید و اینست  
پس خطاب بجهت تر است و کند و قیل عسی آن یقین زدگی بگویند که دلالت کند بر پروردگار من لا قرب من هذا شد  
مرا چیزی را که نزدیک تر است از شما است که میسرند از رویه و اب و از این بابت خبر بود و خصم از آنکه در آنجا  
مستقبل که باقیات واقع شود بعد از این است که میسرند از رویه و اب و از این بابت خبر بود و خصم از آنکه در آنجا  
اصحا گفتند غار سیصد ساله و زیاده که در آنجا سال یک دور خیزند که تره زبان گفتند ما سیصد ساله ایم و نه از نشاء الله چنانچه موشی که  
الله اعلم بما لیسوا له غیب السموات والارضین کما یجد که خدا ذات را تر است بمقدار یک دور که در آنجا است پوشیده است  
و زمینها آبیست به و استماع چه بینا است حکمها وجود و چه نشاء الله مسموع یعنی هیچ شیئی مانع علم او نیست نزد او هر چیزی که است  
در اطاعت ما از هر من و زویا من ولی و نیست مرفعل ساوره بین و این را در وقت دوستی که متولی امور ایشان بود و لا یشک فی حکم  
آحاد و انبازی میگوید خدا در هر که در آنجا بود یکی از آنجا بود معلوم است و انزل ما اوحی الیک من کتابک و بخوان آن را  
کرده شده است و توان برورد کار تو که قرانت و الفات مکن بقول کفار مکه و انکا و انشان لا مبدل لک لیکل انه هیچ تعبیر دهند  
نیست مرفعل او اولن بجد من رونه صلیخا و اینها تو بخوار و اینها هر که ملبی شو بان در کشف آورده که قوی از رویه و صفا  
رسالت را کنند که این چنین بود و صفا در آنجا صفت تمام و با بر از جلی خود دور کن تا مانا تو خالتی که لاجرم هر چه میل کنند  
بجست تو خصم بجهت تمام میگردانند با ایشان داشت در خاطرش که نشاء الله با ایشان حالت نماید در خصم با اصحا صحبت دارد  
این ایلام که واضع بجهت مع الین یاد عون در تمام و با از خود در او شکبانی کن با انانکه میخواهند پروردگار خود را با الفات  
و انعی در با خدا و شبانگاه مرفعل طرفین روزانست یعنی شب از روز بر شستند و مشغولند و نیدون وجهه ولا تعد عیناک  
عنه و میباید که در آنجا در چشمها تو از ایشان و بغیر ایشان الفات نکوی ترید زینة الحسوم  
الدنیما در خالتی که با نکر تین تو بیانی است یا خواهی از ایشان ندیگانی دنیا را مراد است که عمل خود را مشاء الله عمل کوی ممکن که در بی دنیا  
مایلت چه مایل دنیا از نظر العراض بر اغنیما توجه نماید و لا تقطع من اغفلنا قلمه عن ذکرنا و فها من مبراز که غافل  
گردانید ایم دل و از از یاد کردن خود مراد است بجهت تباع او واقع هوید او پیروی کرده است از رویه و نفس خود را غافل شده از  
ذکر او و شکر او کان امره فرحان و دست کار این معاندانها که در وادی خدا مرفعل گفت که فنادت بین فناد و روح و بر کشند از صفا  
و قیل الحق من ربکم و بگو مگر کسی را که ترا از صحبت فضا منع میکنند قول در نشاء الله که قرانت از تو پروردگار شما است  
و من یمضون علم منک من نشاء قلیو من پس هر که خواهد که نید بویر این باید که بگردد و من نشاء قلیو که هر که خواهد  
ناکردن که مگر و اینکالیم با بیاع امتا مهندست و تو عید است لنا اعتدنا لخالقنا انوارا احاطت بها ثم سر او فها باید  
اماده کرده ایم برای ستم کاران و باکی و بدکاران است که در در دید با ایشان سر بر نشاء الله فرموده است که محیط باشد بکاران بر سر برده  
که مشتمل باشد بر خالی و ان یستغثوا و اگر فریاد خواهی کن از غایب تشکی بغا تو اجماع کامله که فریاد رسید شوند با او که مانند  
در ذکرش با مس که از خیزانچه و زیم دور خیزان که خوشا باشد چو او را پیش در هن ایشانند کیشوی الویجوه بر این کند بسود و رها  
ایش از بیخای حرات بنس الشرب بد شرب است و ساعات مرفعل او بد جائست بکنگاه ایشان و بعد از ذکر عید در  
و بعد مرفعل که ان الین امنوا و عملوا الصالحات و بدستیکه انانکه کردید بنا بخدا و کتاب رسول و کردند کارها است  
انا لا تضیع اجر من احسن عملکم بدستیکه ضایع نکردیم نزد انکیکه نیکوتر است از و کردار اولش انکه مؤمنان پسندید  
کازان که بیخای حرات مرفعل است بوسناتها با انما من تجر من خیرها الا نهان میرد از زیر سنا انانکه مرفعل است بجهت  
فیها من اساور من ذهب بر این پیشه شود در ان بوسناتها از دست و انها ساختند از ذکر فقلت که هر یک از هشتاد و سه  
دست و ان بود از روز و نقره و له لو و یلبسون ثیبا باخض من سندس و استبرق و پیوستند جامها سنا از دنیا ناز او و  
سطر فها خود از رویه و هر یک صفتکین فیها علی الاکرام تکید دکان باشد در هشت مرفعل است چنانکه عادت معانستهم التواب  
و حست مرفعل است بجهت فیه و بعد از ان از مطیع ما شکر عاصیا ناسیا کافر مشی میکند مرفعل است و حست  
لهم مثلا رجلین و بیا کن ایچهد بر مؤمنان و کافر از مثل و مرفعل است که بر امدان بودند از بنی اسرائیل یکی هو دا نام داشت و مؤمن و صاحب بود  
و دیگری فطر من او کافر بود هشت هزار دینار از پند بدیشا میراث رسید هر یک بیچاره از دنیا و تصرف کردند و کافر بدینا مال ضیاع  
عقار و صنایع خانه خرید و مؤمن هم داد و در وجه خیرات حصر کرد چنانکه برادر کافر سرفی هزار دینار خرید برادر مؤمن گفت خدا با برادر  
کافر در دنیا سرفی هزار دینار خرید من از تو در هشت سرفی هزار دینار مضموم پس هزار دینار تصد کرد برادرش هزار دینار کوی مرفعل  
است با خانه خرید و هفت من هزار دینار خرج شراخرت که پس از امتداد برادرش هزار دینار تصد کرد برادرش هزار دینار کوی مرفعل  
باع و بوسنات هشت مرفعل است از این خد کرد برادرش هزار دینار بگردن خوانست و گفت من هزار دینار خود را از هشت بیاع کم پس هر چه

الکهنه

داشت تقدیر نمود و حقیقت از مثال مال ایشان چه بیند هدا که جعلنا لاهلها ما جئناهم من انعامنا حقیقتا انها انقطاع و از این  
یک از ایشان یعنی قطره من در بونشان از ناکه ای نگوید در کتابش یکی نگوید در تمام و جعلنا لاهلها ما جئناهم من انعامنا  
ان در باغ گشت زاری تا انهم من اجاب یعنی اگر باشند کائنات الجحش من انشا که همان در باغ بدو میوه و منقطع نمودن از انعامی و لغز  
تظلم منه شنگا و شنگا یعنی که نساخینی از میوه و میوه چهره همیشه میوه ان باغها تمام آمد و جبر با خلاطها ظاهر آوردان کردیم  
میان هر دو بونست با جوی آب تا شرب این با هم باشد و کان که مژگونی بود که ظاهر را همه میوه ها آوردانند که هر دو با هم باشد و جوی بود  
که در او در زمینست تو فع انما انی کرد قطره من گشتای بر در زمین و تو بر او بود این همه مساع و مال پیدا کردیم و جوی از ایشان جوی بود  
ای برادر تو با این مساع را دنیا از بند تو من بونست با جوی آب تا شرب این با هم باشد و کان که مژگونی بود که ظاهر را همه میوه ها آوردانند که هر دو با هم باشد  
نمودم قطره من و از اما از این نمودن ناغاد کرد و گشت و رفتند با بوعده نسبه در خود را دلیل و خوار و محتاج کردی فقال لصاحبه  
وهو یخا و ربه پس گفت قطره من هر برادر خود و جوی را داد و حال اینکه از بخار له میگرد و جواب میداد برادر و کافر گفت انا اکثر منک مالا  
و اعز نفسا من بيشتر ملاز تو بيشتر مال و مساع و عز بيزم از جهل و اولاد و خدم و حشم پس دست بهودا گرفت و دخل جسته و هو ظاهر  
لنفسه در امد با باغ خود و حال نکه او شرم گشتند بوی نفس خود و عجب و تعجب و حجت ینا قال ما اظن ان تبيد هده ابدافد  
کان بصره انک فانی شود و نوبه بود که در این دنیا من و ما اظن الساعة قائمه و کان غیر متیقانه را اینده و لکن در دلت الی رجب  
که جسد خیر از اینها منتقلیاد اگر باز کردی بشوم بزم تو بوی بود و در کاف و بخار که با هم از این بونست با جوی آب تا شرب یعنی  
در جحشک هادیس اعتقاد او بدان بود که آنچه نیاید و در انچه با جفت به بد همدان قال له صاحبه وهو یخا و ربه گفت  
من قطره من را اینها و حال نکه جانان میگرد با او اکثریت بالذنی خلقک من تراب و ایا کافر شد با نکه او بخت با نکه او بدو از خاک  
تم من قطره من پس از نغمه که ماده زینه است تم سوئیک رحلا کبیرا است که با نکه او شرفی در بی بی که در رسید هر که  
قادر باشد بد خلق از شرب هر ماده با در باشد نکه او را از ان نازه کند لکن هو الله و لا شریک لیه احد و لیکن من سیکر  
اوست خداوند بحق و از برای کار منک و انبار منکر را هم بخل و نکه او کار من هیچ کس را و اولاد و خات جنتک قلت ما شاء الله  
چرا چه نکر در آمد بیوستاها خود نکستی آنچه خواهد خدا پادشاه یعنی یک کفنی و الی باغ من زمیند کفنی که خدا خواهد منی کردی  
و جی انکفی لا قوة الا بالله نیست قوه هیچ کس و کفنی او با نستی که بجز خود اعتقاد کردی حق الله بعد از اینها و ربه و با نکه او  
لان تو انما اقل منک مالا و ولداه و کسب منی ترا کافر از تو مال و در نفعی رقیب تو بونست خیر امن جنتک پس  
شاید که بدهد پروردگار من در دنیا با در آخرت بجهنم انان من بهتر از بونست او و بر سبب علیها حسنا فان من السماء در فرسند  
بوستاها مساعها از ان با فصد صعبه از لقا او یضی ما و ما ستور را این کرد بونست او فاما موش کلاه که پای او با نکه  
یاد زمین فرود رفتن کشتن به طبا پس توانی از شرب بزمین فرود رفتن جنتی یعنی طلب از مقرر نبود حصصا من ان بود  
و از است که ایند عذاب با نکه او فرستاد و الخط با نکه او و اخاصه کرد و فرود گشتند عذاب یعنی میوه باغ ان کافر در تابا شامه انوار و کلاه  
ان مر ویست که انشوار اسما ناز شد جیب باغ او را بسوخت و عمارت او کرد و در خواب کرد فاصبه بقتل گفت پس اعدا انحال انشا  
نموداد و حشر گفت منک من علی ما انفق فیها برای چیز نکه خرج کرده بود در عمارت ان و فی خا و نکه علی عرشها و حال انکه  
بناها ان باغ افتاده بود در تمامی قطره من چون عذاب بدید گفت سن بر دست بند و یقول بالذنی لکن اشرک بری احد و می گفت  
کاشکی من انبار منیکم تم بیرون در کار خود دیگر که تا بونست من سبب شرب من خواب نمیشد و لکن که وقته یقصر و نه من دون  
الله و نبود ملز و اگر همینکه یاد فرستاد و در دفع عذاب ان باغ او بخار خدا و ما کان منحصرا در بود قطره من باری خدا من  
خود را هائلک لو کایته با بویقت و الی غیره در ان در داری کردن بخار است و بس بحق که راست گوید در دست که بار است در  
قیامه بار میدهند و ستا خود را هو خیر تو ابا و خیر عقیبا او بهتر از در یاد اش در من در دستا او بهتر است از دستا او بهتر است  
ست که در بعد از ان رسوخود را من به اید برای شرب المثل و اصر بکرم مثل الحبه و الی سوا سوا کن برای در ماملان نکه کانی انشا  
در انچه در زمین و سره نوال ان کلاه انزلناه من السماء فخلط به نباتا لارض ما نند اینست که فرود فرستادیم تمام نوال از ان  
یا از ان سبب ان کلاه در ساند زمین که از غایه کثرت و سر بیکر از ان نازه فاصبه هشیما پس امد کرد در کلاه نازه خشک گشته و در  
هم شکسته بنیاب که از خشکی و شکستگی ندر ووه الی احریر کنده میگرد و انرا با در ها و در طرف بیزند و کان الله علی کل شیء مقید  
و هست خدا بهر چیز توانا حاصل که حصصا در ان بیهوشی کرده زندگان و نیا را بیکه اینست که با ان بیزند و بیکال خوبی برسد وقت  
ان بید که از ان قطع کردیم ناکاه اب را نر منقطع کرد و خشک بنیابید با نکه با نکه بوند کانی نیا اول نکه مال و در ندر ان سبب  
و جوانی توانگر که مژگونی کرد که المال و البنون و ننه الحیوة و الی سوا مال و سوا ان از این زندگان نیا اند در انچه نوبه  
معاجه باندند و ما نشانه نر بلف هدا خواهد بود و الی سوا ان الصالحات خیر عتد ربک و کارها نشانه بایدار که مژ  
ان بید که با باقی مانده است نر بیک پروردگار تو توانا و خیر املا که از در پادشاه عظیم و بهتر از و چه میداداری یعنی هر چه مید

مکوردند  
هر وقت خود را  
یعنی

مکوردند

بنیدار از خستگاری و آخرت میاید بدین معنی و از بیانیان الصالحان باز بچکانه است با علمت که مشوب بفرعون تو نیست بلکه  
 خالصا لوجه الله است و تحت هر بیت فرغ اعمال صالحه و تو هم کسیر الجبال و یاد کن روزی که برانیم که همارا اینی که همارا  
 از بزم کینه و دور هوا بگذرانیم و قوی الارض بارز و گویند یعنی مین را ظاهر شده از بزم کوهها و در کانه در روز زمین را ماند  
 و حشرنا هم قله فساد زمین هم احد و حشر کنیم هراپس فری نگذاریم یکی از ایشان حشرنا کرده و عرضوا انزل ربنا صفا حشر  
 کرده شوند پس انجا از بزم کار تو ایستاد و صفت کشید و صفا فرمایند که و لقد جئتوا نافرادی کما خلقناکم اول مرتبه  
 آمدید باین همه نهانی خدیم و حشر همینانکه از بزم بودیم شمارا اول باز که هیچ چیز نداشتید حشر رسالت فرمود که در میان حشر متوجه  
 در روز قیامت هر مسلم سزاگفت یا رسول الله زمان بزم بر زمین با شند فرموداری گفت چه سواقی باشد حشر فرمود و از زمین را اول  
 قیامت چنانچه خود در ماند باشند که بیکدیگر بیزدند بعد از آنکه از بزم حشر خطاب فرمایند که بل زحمت آن لن یجعل لکم وعدا  
 چنانست که شما گمان برده و پیدا شدید که سازیم بر شما و قسمی که برای بجا زود غده نامکانیکه موعود بود برای مجلس و وضع  
 الکتاب و فواره شو نوشتیم اعمال زودستما از است جمل حشر قتری الحی من مشفقین فایده پس بی گناه کارانرا  
 ترسناکان و اعراض کنندگان از آنچه در کتاب ایشان باشد و یقولون یا و یلتنا ما لهذا الکتاب که بیدارند و بی گناه و ای بر ما  
 چه بود است این نامزد که اصلا لا یغادر و صغیره و لا کبیره الا احصیها فرمودند که استند است کما هان خود در روز بزم را مگر  
 که همزه است هم از وضبط کرده و نگاه داشته و وجد و اما اعمال و احاطه او با بنده آنچه کرده اند حاضر ز خود و لا یظلم  
 ربکم احد اوستم نکند فرورد کار تو بر کسی بنوشن آنچه بنده نکرده باشد با نفسا ثواب حسنه و بز باد عذاب بیسته بعد از آن  
 قدید مکلفا میکنند از مناصبه شیطان و لود قلنا لک انک انجسد و الارواح فصعدوا الی ربهم و باد کن وقتی را که کنیم  
 مرفشتگان که بجز کینه را دم را پس بجز کردند مگر دوسرگش کان من الحی یوازعن فیستوعن امر ربیه پس زمین در نماز فرمایند  
 پروردگار خود و عاصی شدیم نکرده اصل جن بود ملائکه بنویسند و منند افتخار و زور و زینت اولیاء من روی  
 ابا بعد از آنکه عدوان شیطان بر تمام محقق گشته فرمایند و او فرزند انا و از دستنا بجز از من که از بزم کار شما هم و هر که حد  
 مجال آنکه ابله و ذریه او بر شما زاد شناسند بیس للظالمین بد که با دست فرستگار از ابله و ذریه او را بداند و و همارا کند  
 که بر علوم غیبی مطمئنند صفاهای بی معنی کرده فرمود ما اشهد انهم خلق السموات و الارض حاضر نکردند هم شیطان  
 و اولاد او در وقتنا فریبش است و زمین نابا ایشان مشهور که و لا خلق انفسهم و بیوقوفان پیش چشمها ایشان را عیب فرمایند از  
 از فریبش چشمها خود بجز بزم که چون ایشان از عبادان بنا میگردند و ما کنت متخذ المعینین عضدا و نیستیم من فرمایند  
 و گاه کنند و ابله و ذریه او بید معانند معادل و قوم بقول و یاد کن روزی که خدا گوید یا فرشته ما را و مشرکان را یاد و  
 شرکانی الذین زعمتم انهم یجاءوننا و از بلند شکرکان که کان بر دیدند ایشان را از زمینند و جمیع معبودان باطلند و خود هم  
 پس بخواهند کاران بشانرا ابله و اتباع او و استعانتند علم کسب جیبوا الهم بکراجه بکنند ایشانرا و بیفزایند و جعلنا  
 بینهم صوبتا و کردیم میان آنها و الهی است جای ملائکه یعنی هر زاد و وادی ملائکه از او بهار و وزخ که موضع ملائکه عظیم است  
 جمع کینه و رانی الحی میون النار و بینند شرکان از شر و وزخ را معاینه از جهل ساله راه قطبوا اکثرهم قلوبها پس یقین  
 کنند ایشانرا از مادکان و در دیند کاندان و لم یجدوا عنها مصرا و نیابند از انرش مکانیکه باز کردند یا کبر کما هی بنابند  
 انک انشهم حیوانا اعطاه کرمه باشد بدیشا و لقد صرتنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل ابد استیکه ما بیان  
 کردیم و فرقان بر همه مردمان از هر مثلی که بداند بخاند از قصص است که سببت بر کرده و در لایل قد شرکاکم که موجبند با  
 بصیر شود آنچه میناید و کان الا انسان اکثر شیئ جدا و صند بیشتر چیز که خدا از روز و صفت باطله  
 یعنی در روزی از همه مخلوقات جدا کنند از است خصومت و در کار حق بیشتر و مانع الناس ان یؤمنوا منع نکره اهل مکرا  
 و باز نداشت از آنکه بگویند تصدیق کنند از جاثمهم المهد و منکلام بدیشا راه نمایند بچی که عهد است یا قران و لیستغفروا  
 و هم و منع نمود ایشانرا که استعفا کنند از کاهان الا ان تا تمام سینه الا و کین مکرانکه نباید بدیشا عاودت خدا در خلا  
 کردین شستیار دنیا او یا تهم العذاب هملا با نباید بدیشا عاودت رو باروی معاینه و ما ترسیل المرسلین الا ان  
 بیشترین و مندرین و فرستادیم فرستادگانرا مکر در حالتیکه مرده و مندر بودند لاهل الهام اینوال الهی و نیم کنند مشرکانرا  
 سرک و بجا دل الذین کفروا بالباطل و بخارده میکنند انانکه کافر شدند و بود که از قران و جرات از قول و حضور به الحی  
 نازا بل کردند از مصر خود و باطل سازند بل سرکال سخن دوست داشت که قران یارین عهد نیست که جمعد شران نذاردند و انخذوا الیای  
 و ما اندر و واهرا و آنچه بزم کردیم مرده اند بدان از قیامت و عذاب مولع بالخر و بیکر گفتند لغوس کرد شده بان و من اظلم  
 من دگر را یا سر زبانه و کیت تم کل تراز کینک بیداد شو با شما پیر و در کار که از انست فاعرض عنها و لیس ما قدمت بده  
 پس در پستان بدان و قبول کنند فراموش کنند طبقن عملها که از پیش فرستاد است هر دست و از که در معانا ان جعلنا علی قلوبهم

باز از بزم کاران

و در آنکه  
 که کما یقولون  
 ما لایحس



الكهف

اكثره ان يفتقروا وفي الظلمة وقرا بدستينك مقلدا لهم في الظلمة ايشان پوششها بجزا كراسته كه در بانده قمار اوله هلاک  
 و گوشه ايشان كرده نانشوندي چنانچه حق شنيدند فرار نشت وان تدعهم لم يلق الله والذين كفروا ايشان را بايچه سب مبنائيت  
 قلن هيتادوا اذا ابدوا اين راه نياست انك نام كرده و حق كوي هرگز نماند كه انانند و در تانك لفظه رذوالرحمة و پروردگار  
 تو نبيا معصومت عيب پوش خداوند بخشش و بجهت فضل و رحمت خود در عذاب ايشان جيل نميكند و تو اخذ نمي كند و ايا كسوا اگر  
 بگردند ايشان را بايچه كرده اند از كاهان كه شركت تكديب ميگردان كجمل لهم العذاب مزايه بتا باند به ايشان عذاب  
 در دنيا وليكن در آخر جيل نمي فرمايد بل لهم موعده بل كه مشركان نشت عذاب كه چنان و خنده و زانيدن بجهت و امن در دنيا  
 موقلا گيانبند بجز از خدای پناهي ديگر كه بان نازكشت گنند و تلك القرى هلكنا هم و انهم هلكوا قصه ايشان بزي بخوانند ايم  
 جمله اهل اكرهيم كما ظلموا انفسهم كه ستم كردن بديگر خود بكنند بجز در راه و مسافر و جعلنا الهلكهم موقدا و مقرر كردن ايديم  
 براي هلاك ايشان و موقتي معلوم كه خود در رسيد پيش و پس نرفتند بلكه در راه وقت مناسصل گشتند و در راه انكه بجز خضر است  
 قصه اصحا كه گفت براي قرش بيان كرد ايشان گشتند فار از خبره از عالمي كه ختم موسي را كرد كه تابع او شود بجز شيل امير و جبريل  
 آمد قصه موسي خضر را بر خضر نازل ساخت كه موسي پسر اسرائيل را جمع كرد و خطبه نصيح و بليغ از او بود بجز جهميكه فقال ايستما  
 عجلن فرامد گشتند بايكم الله ميكن باشد كه از نودانتر باشد موسي فرمود نماند نام اما در مناظرش گذشت در زمين از او عالمي كه خواهد  
 بود في الحال جبريل فرمود است كه گفت با موسي ختم عالم اسلام مبرها اند ميگو كه نسيانده كان فرام كذا و تو عالم تهديكي از اهل خضر است كه  
 او را بيلم خاص خود اختصار داده ايم موسي گفت با خدا باد دستور و فرمانها من او را بدينم ختم خدا نشود و ادم موسي گفت خداوند منم و  
 كجا ايم نهار سيند كه در جمع الجحيم و علامان خضره ايت كه چون ماهي زمان كرده در سفره داشته باشي در آن نهاي نماند شو و براه در باور  
 شود و در عقيلن روان شو كه ترا بمانند ميرساند و بر ايشاني نكده چنانماهي افراموش كند خضر ايشان را موسي پوشش من خون  
 زار و فيق ساخته و بر او اورد چنانكه ختم عالمي فرمايد و لاقال موسي لفتيه لا ابرح و ياد كن ايتجه چون گفت موسي نماندم  
 خود را پوشش هميشه خواهم مگر در طلب خضر حتى ابلغ حجرة الخضر تا انكه بر جمع الجحيم كه كان اومت وان موسي نشت  
 كه در كافرس در دنياي زم بهم ميرسد در طاب مشرف در بين او امضي حقيبا بايتم زمان در آن با خضر رسيد به شع نماند چندان ماهي  
 بر داشت با اتفاق موسي و انشد قلنا ابلغنا مجمع بيننا ما يرسد بجهت كه مياهد بود در استبر خضره كه كرا چشمه نشت  
 موسي در خواب موق پوشش در چشمه جيو و صو ساخت و قطره آب شوي و ماهي ريخته الحال زند شد و در و بدد اهل ايو شع خضر  
 شد موسي از خواب زامد بجهتس حال ماهي با نمودر و براه نهاد نسيان حوتها افراموش كند ماهي خود را و پوشش نشت كه ماهي  
 زند شد در زندانها فاشد سبيله في الجحيم بر ايشان كه ماهي راه خود را در زندانها مثل راه بركه در آن توان رفت كه ماهي  
 ماهي مي رفت بالا اي ندر رفع نيشه زمين خشك ميگشت قلنا جا و ايسر در وقتيكه در كه نشت از جمع الجحيم و انروز و انشت  
 تاد و زديك چاشكه قل لفتيه اتنا عذبة ناكف موسي پوشش را بپا و طعام چاشته ما را كه بخوريم كه كرسنه شد ايم لقتنا  
 لقينا من سفرنا هذا فصبا فرانسه كردند از اين سفر حج و سخي چون پوشش سفره پيش اورد قصه ماهي بيادش مقال  
 آرايت اذ اوتينا الى الصخرة قلنا نسيبتك موت كفت خدري چو نثاي كه نتر بوديم در انصخره در كرا چشمه بدستينك من  
 فراموش كردم ماهي را و بر سبيل اعتدال كفت وما انسانيته الا الشيطان و فراموش كردم من ذكر ماهي را مكي شيه از اهل اعجاز  
 ساختن آن از كره از انكه باور هم ترا از حال ماهي و اتخك سبيله في الجحيم حجاب و كفت ماهي راه خود را در زندانها كه بجز حيايت  
 راه فرار ميشد زمين در با خشك ميگشت بجهت كه شيطان ماهي را از باور من بر ايشان عقب كشيديم قال ذلك ما كذا ابلغ كفت  
 موسي قصه ماهي ايجر بود كه ما ميطلبيند بجهت ختم من و حق كرد بود كه انما ماهي راه ما خواهد نمود فار تدا على اثارها قصصا  
 پس باز گشتند بر نشانهها ملام خود از بي موق نارسيدند با موضوع كه ماهي بد باور بود ماهي ديدند كشاد و خشك قصصا ايت  
 عباد و نايك بافتند بنده از بنكان ما كه بجز عنايت ايشاه و رحمة من عباد ناداريم و از انجستني از نيز ديان خود كه از نشت  
 و نبوت و طول عمر چه ارا و باغ صورت زند باشد و خواهد بود و در عكاشاه من كذا ناعلا و امو خيم و از ان نيز ديان خود علي كرا خايت  
 نماوكي و زانميدند الا بقله ما و باند انهم خضر ايشان ملام است و خضر ايشان سبيله هر جا كه ميشد نشت بجهت ميگشت و در اند  
 كه چو بكان خضر رسيد نماند را ديدند نيكه كره و جامه و سر خور كشيده موسي بر او سلام كرد و خواباد و كه نك تو كيتي كفت من موسي  
 ختم فرموده كه با تو صحبت دارم و از تو چه بريا موزم پس نشتند سخن در پيوستند و مكي تا آمد منقار در ايت در قطره بر ايشان  
 دند خرمالي نديب شخص موسي ناكف دان كه اين چه فرانسه كفت كفت جهات ايشان در علم بني اسرائيل عاجز ندي بني اسرائيل در علم او  
 و تود علم من و تو و علمنا نشت جهات ايشان بجهت ايت كه اين فرع از روز با ايشان و در خود مالا ايت قصه سبيله طاب  
 موسي و خضر قال له موسي هل اتبعك على ان تعلمن ما علمت رشدا كفت موسي اذ ابا يدي كم نور ايشان كه  
 پياورد مرا از ايجر موق خضر قال انك ان تستطيع معي صبرا كفت خضر در جواب موسي بدستينك تو هرگز تواني با من صبر شيكنا

سخت

عجلن فرامد گشتند بايكم الله

کرم موسی گفت چرا صبر نیاورم کردن گفت تو صبر کن و خیر تو ظاهر است شاید از من علی سر زد که در ظاهر منکر نماید و وجه حکم  
 از ندانی و بران صبر کردن نتوانی و کیف نصیر علی ما از لخط به خبر او چون صبر کنی بران چیز نیکو خواهد کرد باقی این چند  
 روز دانش یعنی علم تو بان نرسید قال سیدی فی انشاء الله صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن و صبر کن  
 بر آنچه از تو مشاهده کنم و لا تصحی لك امر از افغانی نکره تو را هیچ کاری قال فان تبغی فلا تصب علی عن شی  
 گفت خسته که موسی که بری می کنی بر این می بینم از چیزی که منکر باشد سوال مکن حق احدثت لك منه ذکرا انما احداثتم  
 با او ایستاد نام برای تو از چیزی که تو در یابی موسی قبول فرمود پس هر دو را برافهاندند بوضع در عقب ایشان وقت و نظاره مینمودند  
 فانطلقا پس روان شدند بساحل دریا و رسیدند کشتی با اهل آن استعدا نشان نمودند ملاطفت را صحنی نشاندند و از آن  
 را شناختند و بتعمیر نام ایشان را بکشور راوردند حق اذ اکر کبابی السقینیه تا چو بر نشیند بران کشتی خبر بر داشت  
 برتا از تو سخن قها سوزان کرد کشتی را با نیوج که در لوج از الواح اتر می کند موسی از آن خبر و قیر اندود کرد و در کشتی کمال  
 آخر قها التفرق اهلها کذا یا سوزان کردی کشتی را و دخول اب موجب غرق شدنش شد خست شیئا انرا بکستیک  
 او در کشتی شکفت و شیوع و بر دل کزان قال اکر اقل لك انک لن تستطیع معی صبرا کنت خضر که با نکهتم که تو نمیتوانی  
 با من شکیبائی کردن آورده اند که موسی نگاه کرد آنها که خضر شکسته بود اب بکشتی نیامد بدانند که از صغیر است بر این صبر  
 کردن نذر خواست قال لا تو اخذنی بما نسیت گفت مؤلفه مکن با من با آنچه فراموش کردم در نوبت اول و لا ترهقنی  
 من امری عسرا و بکله شامرا از کار من یعنی سخن کبره من خضر قبول معذرت او کرده از سینه بر نامدند فانطلقا  
 پس رفتند تا بدی سیدند بزمینان در جمعی پیران باز میگردند در میان ایشان پیر زبانه و پیر بلند قامت بنیوط نام او  
 حایت و نام پدا و سلام و نام مادرش شاهویه موسی و خضر پیر میگردند حق اذ القی اغلاما قسلا تا چو رسیدند  
 بهر خضر او را از میان جمع پیر طلبیدند پس دیواری بر دو بکشت قال اقاتت نفسا و کیتا بغير نفس کنت موسی با کشته  
 نفس مال از گناه بغير نمیند او کشته باشد لقد جئت شیئا نکر اما یاور و چیزی ناپسندید و ظاهر القی در شهر پیر  
 کذلک و صبر رسالت نقل کرده که از ترس بالغ بود و کار پیران خضر او را بفرمان خدا کشت قال اکر اقل لك انک لن  
 تستطیع معی صبرا کنت خضر و جواب موسی که با نکهتم که تو توت نذر بگفتن شکیبائی در زندگ قال ان سللت عن  
 شیء بعد ما کنت موسی سوال کرد از چیزی که پیران شوا و از این فعال منکر بعد از آن فلا تصاحبه قد بلغت من کت  
 عدل و ایس معاصجت مکن با من در عهد آمده که بولم کنت که خدا رحمت کند بر او از موسی که از روزگ شرم گفت فلا تصاحبه  
 اگر چنانچه صبر کرد تا معان خود در ننگ کرد که بر این چیزها عجیب است یک فانطلقا حق اذ اتینا اهل قریه پس در کشته شدند  
 بر زمین تا که آمدند بدی آنها که اهل آن دیواری را آمدند و از در بستند تا از شام بود که موسی و خضر بدان ده رسیدند و خستند  
 که به در این کشتی دروازه نکشود است طعام آنها طلب طعام کردند اهل آن ده را گفتند اینجا نریب سیدانم طعام چند ما  
 بفرسیدن تا بوا آن یصیفوه هاپس نیز از زندان ایشان گریسته در برون بودند با آمدند و کبره کردند و خضر را خدایا و خدایا  
 پس یافتند در تو احمی و دیواری و یا بل شد بکاف بر ویدان ینقض میخواستن دیوار که بهفتاد تا صبر خضر داشت  
 کرد با نیوج که اساس از این ناک حکم سلیمان موسی دید که خضر دیوار داشت که قال کنت اهل آن ده ما را طعام ندادند پس چو  
 چند دیوار ایشان را کشت کرد کوشیت لا اشدت علیه اجر اگر میخواستی هارینه فرمایند کفنی بر تعمیر آن دیوار من روی تابان را  
 چو دیدیم قال هذا فارق بیتی و یتیک کنت فعمما اینست جدائی میان من و تو یعنی کشتی بود که تو بر سینه چو پیرم با من  
 نداری مریست که از موسی بر بیدند که از سختیها دنیا وجود فرج و کدام بر تو دشوار بود گفت یتیک کنت هذا فارق بیتی بیک  
 مسائتک تا اویل ما له نستطیع علیه صبرا و در باشد که گاه سازم تو را نشیر خیر نتوانشی بر این شکیبائی نمود آقا  
 اما التمیمه فکانت لسانا کمن یملو ریح البحر انما ان کشتی بود و خنا جانم که در براد بود و بدیج بنا را و از کار و اما ماند و هیچ  
 دیگر ملاحتان که چیده میشت کار میکنند در د با قاروت آن اعبیهها و کان و را هم مایک پس خواستم که چو خدا او را سوز  
 کم و عیب ناکردم و منت دینش را نشانم و شامی او را جلالت از دی گویند یا خدا کل سفینه تخصا اینکده هر کشتی درشت  
 که میند بعضی بران کشتی را معینم که ما غنیمت کند و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین و ان یسکث بودند بیکدیگر و مادر  
 او کردید کان فشتینا آن بر همتها طعمینا و او کفر پس ترسیدیم بطعام اوسیع انکه در رساند با ایشان کشته و نایکی و کفران  
 همز با صق و کفر او در سازد چیده مهربانی کرد و این نظر بر ولدانست و انکه هر عیب طعمینا آنها شو فار و نا آن یبند که ما را همتا  
 خیر امنه زکوة و اقرت و حما پس خواستیم ما انکه بدک مدبر و زد کار ایشان فرزند همرا او او در و طهارت و نایکی و گویند  
 که خضر با صحنان پس در خسر او را نشان او پیغمبر او را میند خود در او و در مشایخ پیران تسل او بدید آمد و اما البحر از کان  
 لغلامین ینامیر فی المبدینة و اما ان دیوار که راست کردم پس سینه پیری و کودکی پیغمبر نام یکی از آن نام بکره صحنان است

بدستند  
 تو نیست با شوا  
 شویلمین